

پیشروان اجتماع باید کجاست دانش شیری باشند

۳

# انگلیس

xalvat.com

اندیشه نو [خلیل ملکین]  
مهندس محمود نوری  
مهندس زاوش  
سما پوشیح  
مهندس حسین ماک  
زور خامه  
فریدون نوری  
محمدعلی حبیبی  
مهندس قندهاریان

.....  
بیادبود گرانی  
عزادیات از نظریات آتالیز  
تحول انتصاب در دنیا و ایران  
عقاب لیل (شعر)  
شخصیت تاریخی لنین  
قام غلامان در دم قدیم  
مهناب «شعر»  
تحتقی در باره مذاهب «بایی» و «بهائی»  
طرحی از فیزیک نو

مستنداتی که در خواستگاری می‌کنید که تمام نوشته‌های اصلی و کپی به وسیله  
پدر یا یکی از اعضای خانواده و پیشرو هم‌آهنگی داشته باشد و این در عین  
حالی که در صورت امکان از طرف سایر نویسندگان - و نه از طرف خودتان - نوشته شده  
باشد. این آثار از نظر اجتماعی مفید باشد.

**xalvat.com**

تصحیح : شماره قبل بخش ۲ از جلد اول بوده ولی اشتباهاً در پشت جلد و صفحه اول جلد ۲  
نوشته شده بود. خواهشمند است تصحیح فرمائید

**xalvat.com**

# اندرپوش

جلد اول - بخش سوم

۱۰ بهمن ماه ۱۳۲۷

## بیاد پودارانی [خلیل ملکی]

از روی روش تجربی آزمایشگاه مورد تجزیه و تحلیل علمی قرار داده و بادقت و صحت علوم مثبت عناصر مرکب کننده و قوانین ترکیب اجتماعی آنها را پیدا می نمود. همین روشی و دقت و صحت علمی در تجزیه و تحلیل نموده های اجتماعی شونده را مجذوب بیانات او میگرد.

اهمیت ارانی از لحاظ مطالعات و یا تالیفات علمی او نیست زیرا این مرد مبارز پس از اشتغال بمبارزات اجتماعی مرکز نقل فعالیت خود را متوجه امر مبارزه نمود. گرچه نقشه های متهورانه او برای تحقیقات و تالیفات علمی هرگز فکر او را آسوده نیکداشت. از طرف دیگر مطالعات و تحقیقات علمی که دوره اول جوانی دکتر ارانی را مشغول داشته تاثیر خیلی پربرکت و مفیدی در مطالعات و مبارزات اجتماعی او داشته است. مطالعه علم اجتماع مخصوصاً از نقطه نظر سوسیالیسم علمی لازمه اش اینست که فکر مطالعه کننده دارای یک تربیت علمی باشد. اگر محقق دائماً سروکارش با ادبیات و هنر و یا مثلا مطالعات حقوقی بوده ولی با روش تحقیق در علوم مثبت و دقیق آشنائی کافی و لازم نداشته باشد نمیتواند تئوریهای اجتماعی را آنطوریکه باید و شاید روی اصول علمی تحقیق نموده و درک نماید. بپهوده نبود که شخصی مانند نین قسمت زیادی از وقت خود را صرف مطالعه فیزیک می نمود سروکار داشتن زیاد با علوم مثبت با اصطلاح بسکه خود را در روح مطالعه کننده می زند و یک «تربیت علمی» به فکر و روح معصل می دهد این تربیت علمی وقتی بدرجه معین رسید شخص عالم را قادر و بلکه مجبور می کند که در تمام مطالعات و مشاهدات خود روش تجزیه و تحلیل علمی را بکسار برد ارانی گرچه دیر در مبارزات اجتماعی جدی وارد شده ولی دوره اشتغال علمی او حتی از لحاظ تئوریهای مبارزه اجتماعی بهدررفته زیر مطالعات و تحمیلات علمی چنان

انسانها مولود و یاساخته و برداخته جامعه های بشری هستند تنها انسانهای نادر و معدودی پیدا می شوند که جامعه های بشری را از نو بنا می کنند» اگر مفهوم این جملات کاملاً صحیح نباشد و یابیان آن طور است که بظاهر ناصحیح بنظر میرسد بی شک هسته ای بنام معنی صحیح در آن وجود دارد. دکتر ارانی یکی از آن نوادر معدود بود که می توانست در سازمان از نو بنا نمودن جامعه یک نقش موثر و ابداع کننده داشته باشد. گرچه دکتر ارانی کاربرا که شروع کرده بود توانست شخصاً با آخر رساند ولی آنچه را او انجام داده است دارای اهمیت تاریخی در نهضت توده ایران است. متأسفانه شرح حال ارانی آنطوریکه باید و شاید تحقیق و تدوین نگردیده در این مقاله فقط بر روشن نمودن گوشه ای از شرح حال ارانی اکتفا گردیده و سعی میشود که بعضی از اخلاق و سجایای این مرد مبارز، از روی مشاهده بعضی از دوستان نزدیک او بمناسبت یاد بود سالیانه او تشریح گردد.

اگرما از شخصیت و نفوذ کلمه دکتر ارانی بحث می نمایم منظور ما مانند بعضی از پیشوا تر اشان و مرشد بازان، این نیست که شخصیت و یا نفوذ کلمه او را مربوط به قوای مرموز روحی نمایم و یا ادعا کنیم که مثلا هر کس در حوزه مغناطیسی روح دکتر ارانی قرار می گرفت قوای مبهم و مرموزی او را جذب و شیفته می نمود.

تأثیر شدید شخصیت دکتر ارانی در اطرافیان خود در درجه اول مربوط به منطق علمی و قوی او بود و در درجه دوم باصمیمیت و ایمان او ارتباط کامل داشت. ارانی دکتر شیمی همانطور که در آزمایشگاه یک ماده معمولی را مورد تجزیه قرار داده عناصر مرکب کننده آن و قوانین ترکیب شیمیائی را پیدا می نمود، او نمود های (قنومن ها) اجتماعی و یا بطور کلی خود جامعه را

که در نهاد ارانی مخبر بود موجد ایمان به پیروزی نهایی ملت بود که از ارانی يك مبارز با ایمان ساخته بود.

اگر این مبارز عالم در نزد روشنفکران بناسبت منطق محکم و علمی موفقیت داشت ایمان قطعی او به پیروزی نهایی کار و زحمت باضافه صمیمیت بی شائبه او نسبت به فرد فرد آنها، که بدون نظار کار می کنند و زحمت می کشند ارانی را نزد زحمتکشان محبوب القلوب می نمود.

منطق سیرات از روش علمی، اراده و ایمان متکی به مطالعه دقیق و علم الیقین و اجتناب از تخیلات شاعرانه در مسائل مربوط به مبارزات و مجاهدات اجتماعی و توجه به زندگی حقیقی، بیان و خطابه و احتجاج اورا غیر قابل مقاومت و در عین حال زنده و جاندار می نمود. در یکی از بعد از ظهرهای روزهای دوشنبه که معمولاً محصلین و روشنفکران در منزل ارانی اجتماع و مشغول بحث و انتقاد می شدند، ارانی پس از تشریح اوضاع جامعه طبقاتی تصویری از یک جامعه سوسیالیستی بدون طبقه نبود. جامعه ای که در آن مدت کار کردن برای تأمین ضروریات افراد جامعه بعد اقل تقلیل یافته، سطح زندگی تمام افراد جامعه بالا آمده، آنچه در جوامع کثونی لوکس نامیده می شود، از ضروریات زندگی آنروز محسوب می شود. فقر و ترس و احتیاج و جرم و جنایت از جامعه بکلی رخت بر بسته تمام افراد جامعه ساعات فراغت فراوان خود را برای ورزش نقاشی و موسیقی و سایر هنرهای زیبا بکار برده و سطح فرهنگ عمومی را بطوریکه در مخیله انسان امروزی نمی گنجد بالا می برند. بیانات ارانی با اندازه ای جذاب و زنده و زیبا بود که هر شنونده در سیمای ارانی عالم و جامعه شناس، این یار سیمای هنرمند با ذوقی را می توانست درک نماید و مثل اینکه کلیه شنونده گان بدون اراده تسلیم شخصیت نیرومند و بیان منطقی و سحر کننده او می شدند. اگر ما در اینجا از بیان سحر کننده و یا تسلیم شدن بلا اراده اشخاص در مقابل ارانی بحث کردیم نباید حیل به مبالغه گشته و با تصور شود که می خواهیم دور سر ارانی را از هاله مقدسی مشحون سازیم. اشخاصی که با او معاشر بودند می دانند که دکتر در روی تمام اطرافیان خود يك تأثیر و نفوذ شدید و غیر معمولی داشت. از این گذشته شواهد روشنی برای این موضوع وجود دارد: تنها باین حقیقت ساده توجه شود: در دوره ای که جباران و فعال مایشان کوچک و بزرگ تمام فضائل اخلاقی را از جامعه محو نموده بودند شرافتمندترین افراد حدا کثر سکوت اختیار می کردند ارانی مکتب مبارزه و مقاومتی بوجود آورد که لا اقل غده از پیروان او در مقابل فشار و شکنجه دستگاه دیکتاتوری مقاومت نموده و فضائل و سجایای ایرانیان آزاده را حفظ نمودند. نظائر مقاومتی که خود ارانی و شاگردان او نشان دادند فقط در دوره ظهور ادیان و نهضت های اجتماعی تاریخی پیدا میشود این

نقش خود را بروح و فکر اوزده اند و چنان « تربیت علمی » به قوه تعقل و قضاوت او داده اند که در موقع اشتغال بمطالعه مسائل اجتماعی، ارانی تئوریهای اجتماعی را میتوان گفت یکباره بلعیده است. مطالعه و درک تئوریهای اجتماعی و حل مشکلات آن برای ارانی نه فقط مستلزم صرف انرژی نبود بلکه يك نوع تفریح محسوب میشد. ارانی پس از آشنائی با مبارزات اجتماعی مثل اینکه گمشده خود در ایدها نموده و در دنیای خود زندگی میکرد.

افکار اجتماعی او يك دنیای افکار انتزاعی و با تجرید شده از زندگی واقعی نبود.

شخصیت اجتماعی او هرگز تماس خود را از دنیای خارج وزنده قطع نمی نمود. تعرق بی مانند فکر او هرگز به حرکت در عوالم تخیل صرف، تنزل نه نموده و بیوسته توأم با نیروی زنده بود.

ارانی معلم فیزیک در طبیعت حرکت را از نیرو جدا نمیدانست انمکاس این حقیقت در فکر ارانی جامعه شناس این بود که حرکت به طرف تکامل بدون نیروی اجتماعی توده های تولید کننده غیر ممکن می نمود. این دور حقیقت علمی از لحاظ روانشناسی در روح خود او اینطور تظاهر می نمود که تحولات و حرکات منطقی فکر و تعقل او هرگز از اراده نیرومند او جدا نبود.

تئوریها و افکار اجتماعی او با اراده اش وحدت پیروزمندانه تشکیل داده بود.

ارانی عالم با ارانی جامعه شناس و نیرومند يك ترکیب منطقی نموده و ارانی مبارزه جو بوجود آورده بود که سرمشق و نمونه جوانان با اراده قرار گرفته بود مرد مبارز و در عین حال مومن صمیمی بدنیای نومی بود که در آن هم آهنگی کامل بین فرد و جامعه وجود داشته و هر فرد از نتیجه زحمت خود بر خور دار باشد. ولی ایمان او يك ایمان مبهم نبود، ایمان ناشی از مطالعه علمی تاریخ بود. اگر دکتر ارانی فیزیکدان در آزمونهای شرافتمندی را بوجود می آورد می توانست نتیجه آن شرایط را با دقت و صحت ریاضی محاسبه و پیش گوئی نماید او از مطالعه فلسفه تاریخ نیز قوانین نموده های اجتماعی را استخراج نموده و قوانین و نوامیسی را که تحولات اجتماعی مطابق آنها حرکت می نماید با دقت ریاضی حساب می نمود و نیروهای مولده و محرک اجتماع نیز که می بایست مطابق قوانین و نوامیس نامبرده تحولات را ایجاد نمایند مورد توجه او قرار میگرفت. ارانی از آن « انسانهای نادر و معدود » بود که با رهبری صحیح خود می توانست نیروی محرکه جامعه ملت ایران را در مجرای صحیح حرکت تاریخی هدایت و رهبری نموده و نتیجه مطلوب از ترکیب منطقی آنها بدست آورد. شناختن دقیق قوانین اجتماع و مشاهده نیروهای اجتماعی موجود توأم با اراده نیرومند و لیاقت رهبری دقیق

که ارانی بعنوان متهم صحبت می کند مثل اینکه برای مدتی قاضی و متهم جای خود را عوض نموده بودند. متهمین در پشت میز داوری و دادستان در محل متهم مشغول خواندن اذعانامه بود. ارانی عالم پیش از شروع به تجزیه و تحلیل موضوع بحث بعبادت آزما پیشگاه فیزیک بدو و اسائل و اسباب آزمایش را شروع بامتحان نمود تا دقت و صحت آنرا مورد بررسی قرار دهد یعنی بدو قانونی که مطابق آن او ورققایش را می خواستند محکوم نمایند مورد بررسی قرار داد ارانی باین مناسبت جدیدترین تفسیر و تعبیر علمی را از تغییر و تحول قانون مطابق تحقیقات هگل و مارکس می نمود. او از طبقات ممتاز ای که قانون را وضع می کند همچین از قانونی که شاید برای زمانی مقدس بوده است ولی با تغییر شرایط غیر مقدس و ظالمانه گردیده و باید جای خود را به قانون تکامل یافته تری بدهد بحث می نمود و در ضمن آن اشاره کرد که اشکال کهنه شده و با عقب مانده قانون در اعصار تاریخی جام شو کران بدست سقراط ها داده است. البته رئیس دادگاه نمیبایست و نمی توانست فرضیه ارانی را راجع به قانون و عدالت درک نماید زیرا ارانی از قوانین در حال تغییر و تحول بحث می نمود. او نظر به آینده داشت ولی رئیس دادگاه نظر بافکار جامد و کهنه و بوسیده قرون ماضیه. ضمناً رئیس دادگاه برای اینکه اظهار وجودی کرده باشد و متهمین و قضات را از تحت تأثیر بیان سحر کننده ارانی بیرون آورده و یاد آوری نماید که ارانی متهم است نه دادستان وقتی اسم سقراط بمیان آمد خطاب بد کتر ارانی اظهار داشت سقراط با احترام قانون جام شو کران را سر کشید. رئیس دادگاه گرچه با این بیان خود ثابت نمود که حرف های ارانی را نمی فهمد، ولی در عین حال اعتراف نمود که در تحت تأثیر شخصیت و بیانات ارانی معتقد شده است که متهم دادگاهی که او افتخار ریاست آنرا دارد سقراط زمان خود همی باشد.

ارانی بمناسبت صداقت و صمیمیت خارج از حد معمولی که داشت در نظر اول نمیتوانست آدم شناس خوبی باشد ولی بزودی با اشتباه خود بی برده و تصعیح می نمود مثلاً پس از گرفتاری در زندان مختاری یک تجدید نظر اساسی در قضاوت خود درباره افراد کرد ولی خاصیت رهبری او با و دیکته می نمود که قصور و یا تقصیر کنندگان را بکلی از خود نرانند بلکه آنها را در فاصله معینی از خود نگهدارد و ارزش هر شخص را آنطوریکه داشت بالاخره تقدیر می نمود. ارانی نه فقط در قضاوت خود در باره اشخاص اصرار و لجباعت نداشت بلکه هر نوع انتقاد را بنظر یک عالم خون سرد و محقق واقع بین مورد دقت قرار میداد.

حسن مبارزه جوئی ارانی گاهی حتی بنطق او غلبه میکرد. ارانی بارها در زندان قصر اظهار مینمود که یکی از بزرگترین وظائف ما اینست که در عین

پیش آمد خود علامت عصر نویسی بود که اگر ارانی مسوجد و مبدع آن دوره نیست لاقلاً نشانه ظهور و پیدایش عصر نوین است.

اشخاص خارجی که از پیروان ارانی نبودند و حتی آنهایکه در صف مخالف بودند اغلب نمیتوانستند در مقابل شخصیت بزرگ ارانی تسلیم نشوند. در محکمه ۵۳ نفر اقرار چهار نفر بودند که هیچگونه رابطه سیاسی با ارانی نداشته اند یکی از آنها موسوم به دانشور اهل یکی از دهات زنجان بود این جوان بنا بآنچه در دادگاه معلوم شد بکمک بیست و چند نفر از اقوام خود که هر کدام ماهیانه در حدود پنج ریال کمک برای تحصیل او میکردند بظهران آمده بود، او اول ملعبه دستگاہ فرهنگی فاسد و بالاخره ملعبه دستگاہ پلیس شده بود. در مدت دو سال توقیف تا موقع دادگاه از طرف اولیای زندان باو تزریق شده بود که ارانی باعث بدبختی توشده است. دانشور یقین داشت که احترام او نسبت به ارانی «جرم» او را شدید تر می نماید معذک او در دادگاه تاریخی ۵۳ نفر معظالی باین مضمون ایراد نمود:

« آقای رئیس دادگاه، آقای دادستان مرا مجرم خطاب می کند باین دلیل که من در بازجویی گفته ام من ارانی را دوست دارم و نسبت باو احترام قائلم، آقای رئیس دادگاه این چه جرمی برای من محسوب می شود ارانی معلم من بود دوست داشتن او برای من افتخار است، تنهامن نیستم که او را دوست دارم تمام محصلین او را دوست دارند تمام اعضاء فرهنگ باو احترام می گذارند. اگر ارانی آدم دوست داشتنی و احترام گذاردنی است این تقصیر و جرم از من نیست اگر این مسئله جرم باشد تمام فرهنگیان و تمام آنهایکه ارانی را می شناسند مجرم می باشند.

معلمی مانند ارانی را من دوست نداشته باشم چکار کنم؟

دانشور نمونه ای از اشخاص «بیطرف» بود که نسبت به ارانی خواهی نخواهی احترام قائل بودند در مدت زندان مخصوصاً باسیانها و زندانیان بطور کلی و حتی با یوران شهربانی ملی رغم دستور مافوق و گاهی حتی علی رغم اراده خودشان در مقابل ارانی مجبور به احترام می گردیدند.

در محاکمه ۵۳ نفر مخصوصاً وقتی خود دکتر ارانی مدافعه معروف و یا اذعانامه معروف خود را می خواند شخصیت بارز او حتی از طرف دشمنان مسورد اعتراف قرار گرفت. ارانی بتمام معنی کلمه به اهمیت تاریخی موقعیت خود و دادگاه بی برده و بدون تصنع نه فقط نقش یک فرد مبارز، یک ایرانی شرافتمند آزادمنش را بخوبی ادا نمود بلکه از طرف تمام مردان مبارز و آزادبخواه ادعا نامه ای بر علیه دیکتاتوری اعلام نمود. اشخاصیکه در تحت تأثیر منطق شکننده و متقاعد کننده او در دادگاه بودند بدون اغراق فراموش نموده بودند

که در آن قرن و با مجاورت زمانی آن قرن زندگی میکنند اهمیت حیاتی دارد. اگر رهبری صحیح لنین و ستالین نبود و اتفاقاً اشخاصی بآن لیاقت و کاردانی نیز پیدا نمیشد ممکن بود تحول اجتماعی در سرزمین شوروی امروز سالها عقب بیافتد.

ممکن است تصور نمود چون نهضت ایران ارانی را از دست داده اینست که تحول اجتماعی عقب افتاده اگر رهبری او وجود داشت شاید میشد از نواقص و اشتباهات و تفرقه های زیادی بمقدار متناهی جلو گیری نمود و حد اکثر استفاده را از نیروی متشکل آزادی خواهان در مناسبترین فرصت و موقع بعمل آورد.

ممکن است بعضی این ایراد وارد را در این مورد نمایند: در صورتیکه شرائط اجتماعی لازم برای ظهور شخصیت آزادبخواه در ایران جمع بود بفرض اینکه ارانی را از میدان عمل خارج کرده بودند می بایست شخصیت دیگری پیدامی شد و جانشین او میگردد یعنی وظایفی را که جامعه از او انتظار داشت آن شخص انجام میداد.

در یک جامعه که شرائط اجتماعی برای پیدا شدن پهلوان با قهرمان ملی موجود است وقتی یک شخصیت تاریخی ظهور نمود معمولاً افراد دیگری نیز وجود دارند که کم یا بیش مانند آن شخصیت لیاقت انجام وظایفی را که طبیعت اجتماع تقاضا می نماید دارند در عمل این افراد یا دور آن شخصیت که ظاهر شده حلقه می زنند و یا عقب رانده میشوند در حالیکه این شخصیت در نتیجه ساخته بایش آمدی از بین رفت ولی شرائط اجتماعی هنوز لازمهاش وجود شخصیت یا نفوذی بود یکی از آنها جانشین شخصیت از دست رفته میشود.

مثل اینکه برای کسی شك و تردید نیست که شرائط لازم برای تحول اجتماعی ایران مخصوصاً از جنبه های منفی یعنی فساد دستگاه حکومتی و محرومیت طبقات وسیع ملت اکثراً جمع است. اگر عوامل خفه کننده خارجی هست عوامل خارجی مساعد نیز وجود دارد در اغلب ممالک آسیای مخصوص می بینیم که علی رغم موانع خارجی نهضت ها بارهبری جدی و صحیح اداره می شوند. در ایران نیز وجود یک شخصیت که رهبری صحیح نهضت را بعهده بگیرد خیلی لازم و ضروری بنظر می آید. جامعه امروز ایران احتیاج مبرم بوجود کسی دارد که مورد اعتماد و احترام او باشد و رهبری تحولات و اصلاحات اجتماعی را بکمک سازمان منظم حزبی بعهده بگیرد.

ولی در عمل می بینیم که پس از ارانی شخصیتی پیدا نشد که جانشین او گردد زیرا گنجینه ملت ایران در این مدت از زمان از ایجاد رهبرانی مانند ارانی عقیم بوده است بهمین مناسبت فقدان ارانی یک ضایعه بزرگ تاریخی و اقلای برای زمان ماجبران نشدنی در نهضت آزادی ایران محسوب میشود.

تاریخیت حس مبارزه جومی خود را از چنگال دستگاہ پلیس نجات بخشیم تا وظیفه تاریخی و اجتماعی مهم خود را که در انتظار ماست بوقع انجام دهیم. ولی در عمل ارانی مبارزه جو نتوانست از این منطق پیروی نماید. موقعی که از زندان قصر بنسبیت غذا نخوردن با چند نفر به بازداشتگاه منتقل شده بود علی رغم اقدامات جدی با یور شهر بانی که مخصوصاً برای زیر نظر گرفتن ارانی بآنجا منتقل گردیده بود مشغول مبارزه جدی بود و زندانیان سیاسی را متشکل و همدردی و همکاری آنها را تحکیم می نمود و با وجود اخطار جدی با یوران شهر بانی از بول و خوراک ناچیز خود بدیگسران مساعدت میکرد و این خود جرم غیر قابل عفوئی در نظر اولیای زندان محسوب می شد.

ارانی این مبارزات را علی رغم خطر جانی که برای او داشت واضح و آشکار ادامه می داد و بالاخره مطابق پیش بینی رئیس دادگماه شرائط زمان ایران جام شوکران را بر کشید ولی نه برای اینکه ثابت کند که هر قانونی مقدس است بلکه برای اینکه نشان دهد با قانون مقدس مبارزه باید قوانین تکامل یافته جانشین قوانین پوسیده گردد.

اگر ارانی کشته نشده بود نهضت آزادی ایران چه شکلی بخود میگرفت؟ ارانی با خواس و سجایای مخصوص رهبری که داشت بی شك تأثیر شدیدی در نهضت نموده ایران می نمود. پهلوانان ملی تساریخ هر ملت معمولاً در دوره هایی که احتیاج مبرم به تحولات تاریخی هست ظاهر می شوند در شهریور تاریخی و پس از آن اکثر شرائط لازم و کافی برای یک تحول اجتماعی موجود بود شاید تنها عامل ناقص نبودن یک تشکیلات منظم و قوی بارهبری صحیح بود که بتواند هدایت و راه بردن تحول را بعهده بگیرد آنهم در فرصت چنگ که دول بزرگ مشغول خود بودند با یک رهبری صحیح و سالم قابل جبران بود وجود ارانی می توانست این خدمت تاریخی را انجام داده و تحول اجتماعی غیر قابل اجتناب را خیلی زودتر از آنچه واقع خواهد شد از قوه بفعل آورد. صحیح است که تحولات اجتماعی با فقدان اشخاصی حتی از نوع دکتر ارانی بکلی از بین نمی روند و ولی رهبری امثال ارانی ممکن است تحول را تسریع و فقدان آنان ممکن است تحول را عقب اندازد. اگر رهبری لنین و ستالین وجود نداشت که می تواند پیش بینی کند که سر نوشت انقلاب اکثراً و یا ادامه پیروزمندانه آن چه شکلی بخود میگرفت؟ هیچ شکئی نیست که در صورت نبودن رهبری لنین و ستالین بفرض اینکه افرادی باین لیاقت پیدا نمی شد معذک بالاخره جریان تاریخ عوض نمیشد و تحول اجتماعی در سرزمین تزارهای آنروز و شوروی امروز خواهی نخواهی بالاخره عملی میگردد ولی یک قرن دیر بازود برای جریان تاریخ اهمیت موثر ندارد گرچه برای نسل هایی





## تحقیقی درباره مذاهب

xalvat.com

# «بابی» و «بهائی»

«داستان دعوی باب و وفایی که بدنبال آن در داخل و خارج کشور روی میدهد و بالاخره»  
 «منجر به ایجاد مذهب «بهائی» میشود. با توجه به نتایج اجتماعی و سیاسی آن، یکی از»  
 «وقایع نسبتاً مهم تاریخ کشور است و از این نظر و مخصوصاً با توجه به وضع امر روزی بهائیان»  
 «و فعالیت‌های بظاهر غیر سیاسی آنها، جای دارد که در اطراف این پدیده اجتماعی ایران مطالعات»  
 «دقیقی صورت گیرد و کتابهایی در آن باره نوشته شود.»  
 «غرض ما از نگارش ستاورز بر صرفاً روشن نمودن گوشه‌های تاریک تاریخ ایران میباشد و»  
 «بهبود وجه قصد تحقیر پیروان دیانت مخصوصی را نداریم. هم میهنان بهائی ما باید متوجه»  
 «باشند که مجبه اندیشه نو نظر بعضی نسبت به پیروان هیچیک از مذاهب گوناگون ایران»  
 «ندارد و بهمین جهت است که ما در این مطالعه مختصر ذره‌ای از حدود یک بحث منطقی»  
 «خارج نشده‌ایم و اتهامات و بی‌تائیهایی را که بآنها نسبت داده شده، بهبود وجه مورد توجه»  
 «قرار نداده‌ایم. لازم بتذکر نیست که ما با اتخاذ روشهای غیر منطقی نسبت باقلیتها، هرگز»  
 «موافق نبوده، وارد آوردن هرگونه فشار و تحقیر بر اقلیتها را یک توطئه زیان بخش»  
 «بمنظور منحرف ساختن اذهان مردم تلقی مینمائیم و آن را بود ملت ایران نمی‌شناسیم.»

بنوبه خود، خرابی اوضاع دربار و عدم لیاقت درباریان را مجسم میسازد و پوشیدگی خارج از اندازه دستگاه های سیاسی کشور را نشان میدهد.

مقدم بر همه اینها، اوضاع اقتصادی کشور نیز تعولانی بخود می بیند شهرنشینی توسعه می یابد، بر جمعیت تهران و تبریز و ... افزوده میشود، تجارت و صنایع بدی رونق می یابد و قرار دادهای بازرگانی بین ایران و کشورهای خارجی منعقد میگردد، صنعت چاپ با ایران وارد میشود و در تبریز و بعضی دیگر از شهرها چاپخانه های کوچکی فراهم میآید، مردم متوجه دنیای خارج شده، در اطراف خود چیزهای نوی می بینند. در همین زمان اروپا با گامهای بلند پیش میرود، انقلاب کبیر فرانسه یک طبقه عقب مانده را از صحنه سیاست و اجتماع برکنار میکند، موانع تجارت و رقابت آزاد را بر طرف میسازد، حقوق و آزادیهای فردی را توسعه میدهد و بر رویه اجتماع را یک قدم بجلو میبرد.

متعاقب این جریانات ارتباط ایران با کشورهای اروپایی رو به توسعه میگذازد، علاوه بر دو همسایه شمالی و جنوبی، فرانسه نیز از آنسوی اروپا برای مصالح موقتی خود متوجه این کشور آسیایی میشود و بنا بتقاضای ایران، ژنرال گاردان بهراهی معلمین فرانسوی برای تعلیم و تربیت سربازان ایران با ذریعگان میآید، بر رفت و آمد بازرگانان و مأمورین نظامی و سفرای خارجی افزوده میشود. ایران در صحنه سیاست

## نظری با اوضاع اجتماعی ایران در اوایل دوره قاجاریه

در نیمه اول قرن سیزدهم هجری، ایران دوره بسیار آشفته ای را میگذراند، سقوط خاندان زندیه و قیام قاجاریه برای تصرف تاج و تخت که توأم با سفاکی ها و خونریزیهای بیشماری است و بالاخره منجر با استقرار دولت قاجاریه میشود، گویا اینکه بظاهر تا اندازه ای کشور را آرام میکنند ولی در باطن برخرابی اوضاع میفزاید، فتوای لیسم خشن، بی پروا دهقانان بی پشت و پناه را در چنگال می فشرد ظلم و تعدی شاهزادگان لجام گسیخته همراهِ با ستمگری حکام و والیان و سایر مأمورین دولت، مردم شهر نشین و اصناف را در زیر فشار کمر شکن قرار میدهد. در رأس تمام این دستگاه ها دربار پر از فساد فتنعلیشاه و محمد شاه قاجار، قرار دارد که با تکیه یک رژیم استبدادی بی قید و شرط، کشور و ملت را باز بچه قراردادده، مردم را از هر جانب مأیوس و نا امید میگردداند، در جوار این دستگاه فاسد، روحانی نمایان و ملایان دروغین و ریاکار بساط خود را گسترده اند و با تکیه عقاید مذهبی توده، دستگاههای بزرگی براه انداخته، مردم را از هر گونه جنبش و ترقی باز میدارند. مردم از یکطرف این اوضاع را مشاهده میکنند و از طرف دیگر شاهد شکستهای افتضاح آمیز این دستگاه میشوند، جنکهای ایران و روس، اگر چه بر فشار دولت، مردم میفزاید ولی

بود که همه اصلاحات را از ظهور « مهدی » انتظار داشته باشند و برای رهائی از چنگال فقر و بدبختی ظهور امام آرزو نمایند .

بدستاور همین معتقدات توده بود که عده ای بفکر سوء استفاده افتاده و در گوشه و کنار ممالک اسلامی فتنه هائی برپا کردند و چه بسا جنبشهای مرفقی را از خط مشی صحیح منحرف نموده بکوره راه افکندند . (۱)

باری در همین زمان است که « شیخ احمد احسانى » افکار خود را که آمیخته ای از آراء فلسفی یونان و مذهب تشیع است بیان میکند . « شیخ احمد » از علمای زمان فتحعلیشاه قاجار و دارای نفوذ مذهبی عظیمی بود، وی به پیروی از عقاید « مشتمیان » (۲) معتقد بود که مهدی از اجزاء جسمانی در گذشته است ولی روحاً زنده است و هر زمان ممکن است روح وی در بدن شخص معینی حلول نماید ، و همچنین معتقد بود که « بین امام عصر و مردم در هر زمان باب (رابطی) لازم است » و بقرارى که شایع است ، شیخ احمد احسانى نیز خود را باب میدانسته است . شیخ احمد در سال ۱۲۴۲ در گذشت و شاگردان او بدور « سید کاظم رشتى » شاگرد معروف شیخ احمد گرد آمدند ، سید کاظم نیز ۱۷ سال جانشینی شیخ احمد و ریاست شیخى ها را در دست داشت تا آنکه در ۱۲۵۹ وفات یافت ، پس از او ، شیخى ها بدو دسته تقسیم شدند ، گروهى بگرد « کریم خان » پسر ابراهیمخان قاجار و پسر عموى فتحعلیشاه جمع شدند و به « کریمخانى » معروف گردیدند و دسته دیگر نیز به تبعیت از « حاج میرزا شفیق تبریزی » « کریمخان را بجانشینی سید کاظم شناخته و بهمان نام « شیخى » بازماندند »

کریم خان نیز مانند شیخ احمد و سید کاظم خود را جانشین خاص امام میدانست و باین عنوان بر اتباع خود ریاست میکرد (۳)

در همین زمان که کریم خان در کرمان و میرزا شفیق در تبریز عده ای را بدور خود گرد میآوردند ، يك جوان بیست و دو ساله شیرازى بنام « علی محمد » نیز در شیراز دعوى با بیعت آغاز کرد . علی محمد شیرازى معروف به باب ، فرزند میرزا رضای شیرازى در تاریخ ۱۲۳۵ (۲۰ اکتبر ۱۸۱۹) در شیراز متولد گردید و بر خلاف گفته بهائیان که « ابد آن حضرت در هیچ مدرسه ای تحصیل نقرمودند و در نزد کسی اکتساب علوم نکردند و با وجود

بین المللی وضع خاصی می باید باین معنی که دولت روسیه تزاری از ضعف و خرابی اوضاع دربار استفاده کرده ، بوسیله فرار داد های گلستان و ترکمانچای نفوذ خود را در دربار قاجاریه برقرار میکند و شاهزادگان قاجار را در ظل حمایت خود میگیرد و باین هم اکتفا ننموده ، عده ای از متظاهرين بروحانیت را نیز بسوی خود میکشد و بدینسان منطقه حساس « دروازه امپراطورى » را می شکافد . امپریالیسم انگلستان بقرابت حریف بر میخیزد و برای جلو گیری از توسعه نفوذ تزار چاره می اندیشد . نقشه انگلیسها برای ریشه کن کردن نفوذ روسها حول دو محور اساسی دور میزند :

اولاً - کاستن از نفوذ روحانیون بزرگ که اغلب آلت روسها بوده بسود سیاست آنها کار میکنند و همچنین در صورت امکان ایجاد يك مرکز مذهبی جدید در برابر علمای مذهب تشیع .

ثانیاً - تضعیف دربار قاجاریه که پس از قرارداد گلستان و ترکمانچای تحت حمایت روسها قرار میگیرد و بیشتر منافع آنان را در اقدامات خود منظور میدارد . ولی از نظر منافع امپراطورى ، لازم بود ، اجرای این نقشه بنحوی باشد که بعد از لطمه ای بمنافع انگلستان در شرق وارد نیآورد و عبارت دیگر تغییر اوضاع میبایست فقط تا این حدود باشد که نفوذ امپریالیسم انگلستان را بجای نفوذ تزار برقرار سازد و از هر گونه جنبش و تحول اجتماعى مفیدی ، جلو گیری بعمل آید (انگلیسى ها در مورد انقلاب مشروطیت نیز همین نظر را دنبال کردند و وضع کنونى کشور نشان میدهد که تا چه اندازه در اجرای نقشه خود موفقیت داشته اند )

چنین است اوضاع اجتماعى ایران در آغاز دعوى باب و پیدایش بائىگری :

### پیدایش بائىگری

بطوریکه در بالا دیدیم ، اوضاع اجتماعى ایران در دوره محمد شاه و ناصرالدین شاه برای يك جنبش مرفقی تا اندازه ای مساعد بود و طبقات مختلف اجتماع ، تجار ، پیشه وران و دهاقین ، برای بدست آوردن يك رژیم معتدل تر و کاستن از نفوذ درباریان و ظلم و اجحاف مأمورین دولتی و حکام حاضر و آماده بودند . ولی از لحاظ پسیکولوژیک - چنانکه در تاریخ نظامى آن را زیاد دیده ایم - مردم هنوز تمايلات سیاسى و اجتماعى خود را در لفافه های عقاید مذهبی پنهان میکنند و نظریات طبقاتى خوبى را در پشت پرده افکار و معتقدات دینی مخفی میسازند . روحیه اشکالی ایرانیان و اینکه مردم ایران و بخصوص پیشوایان توده ، اغلب اصلاح اوضاع را از يك قوه غیر عادى انتظار داشته اند و از نیروی عظیمی که در طبقات پایین ملت نهفته است همواره بی خبر بوده ، برای آن ارج و ارزشى قائل نبوده اند . نیز باید باین مسئله اضافه نمود . معتقدات مذهبی مردم ایران را باینجا کشانیده

(۱) برای بدست آوردن اطلاع از چگونگی کار «مهدیان دروعى به کتاب «مهدى» رجوع شود .

(۲) پیروان سید محمد مشعشع و مؤلف کتاب «کلام المهدى» که خود را باب یعنی رابط بین مردم و امام عصر میدانستند و در عقاید خود از باطنیان تبعیت کرده است .

(۳) برای بدست آوردن اطلاعات جامع در باره عقاید شیخ احمد و سید کاظم و کریم خان ، کتاب «بهائىگری» تالیف کسروى رجوع شود .

حاکم فارس از جریان کار او هراسان شده بود، امر داد تا او را به شیراز آورده و در آنجا مجلسی از علمای شیراز ترتیب داد و باب را در آنجا حاضر کرد، و پس از آنکه سؤالات مضعک و جوابهای بی معنی و مسخره آمیز چندی در میان آنها رد و بدل شد بامر نظام الدوله «هر دو پای او را استوار بر بستند و با چوبش زحمت فراوان دادند و (او) همی فریاد بر آورد و توبت و انابت جست (۶)»

خلاصه پس از مدتی اقامت در شیراز و اصفهان، بامر دولت مرکزی، علیمحمد را به آذربایجان برده در قلعه «چهریق» نزدیک مرز عثمانی زندانی می نمایند و سپس بنا بر صوابدید «حاج میرزا آقاسی» و یامسر ناصرالدین میرزا ولیعهد او را به تبریز آورده و با علمایش روبرو میکنند و پس از سؤال و جوابهای بی مزه او را بچوب می بندند و بار دیگر محبوس میسازند تا اینکه در تاریخ ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ (۹ ژوئیه ۱۸۵۰) بامر امر کبیر در تبریز او را تیر باران میکنند.

\*\*\*

از تاریخی که علیمحمد ادعای باییت و سپس قائمیت آشکار کرد تا این تاریخ وقایع نسبتاً مهمی در نواحی مختلف کشور روی میداد که همه آنها نشانه ای از آمادگی مردم برای جنبش بر علیه وضع موجود باید بشمار آورده. در ضمن این شورشها، بایه شجاعت و دلآوری بسیار از خود نشان میدهند و با از خود گذشتگی شکست آوری بر علیه قوای دولتی می جنکند ولی در اینجا متذکر میشویم که هرگز این فداکاریها را نباید بحساب باب و اطرافیان او گذاشت، زیرا چنانکه در مقدمه ذکر شد مردم ایران در زمان دعوی باب، بعلت فشار اوضاع اجتماعی و خرابی وضع اقتصادی و تحولاتی که از این لحاظ روی داده بود، آماده برای جنبش و دگرگون کردن اوضاع بودند و در پی بهانه ای میگشتند که بدست او نیز آن خود را از زیر فشار درباریان و روحانیون و ظلم و تعدی اعیان و اشراف برهاند. در این میان نقش باب و اطرافیان او فقط تا این اندازه بود که این جریان مرقمی را از یک مشی صحیح باز داشته، بگونه راه او هام انداختند و بدین طریق یک فرصت مناسب تاریخی را از دست ملت ایران خارج ساختند.

اینکه ما در زیر مختصری از این قیامهای بزرگ را که در دوره استبداد ناصرالدینشاهی روی داد و همه آنها با خونریزی و سفاکیهای جگر خراشی توأم است، مینگاریم:

۱ - شورش ملاحسین  
بشرویه بود و او نیز مانند  
علیمحمد مدتی در محیط  
بین النهرین بسر آورده،  
در کوفه بارها بر سر منبر از نزدیک بودن ظهور امام

(۶) ناسخ التواریخ

این بمنتهای فضل بفته در میان خلق ظاهر ظاهر شدند. (۱) «علیمحمد پس از فرا گرفتن مقدمات علوم متداوله زمان خود، بکربلا رفت و در محفل درس «سید کاظم رشتی» جانشین معروف شیخ احمد احسانی حاضر میشد و «بر طریقت شیخ احمد میرفت (۲)»

افکار شیخ احمد احسانی و تعالیم سید کاظم رشتی، در مغز جوان شیرازی انباشته شده، وی را بر آن میداشت که کاری را که دیگران آغاز نموده بودند او بیایان برساند و چون سید کاظم در گذشت و جانشین برای خود تعیین نکرد، سخنانی در میان مردم پراکنده گشت و همه جا شایع شد که «سید کاظم گفته است ظهور امام نزدیکست و لذا تعیین جانشین لازم نیست» این خود کمکی برای علیمحمد بود و آتش شوق او را تیز تر میکرد. این بود که دعوی آشکار نمود و «از هر کس که مطمئن خاطر میشد با او میگفت که من باب اللهم، فادخلوا لیوت من ابوابها (۳)»

یکی از اولین کسانی که بیاب پیوست ملاحسین بشرویه ای بود که در شیراز با علیمحمد ملاقات کرد و جزو پیروان او گردید. «ملاحسین بشرویه ای ملائی بود تیز هوش، زباندار و دلیر و از سال ۱۲۴۵ که در مشهد اقامت داشت، بصدقه سیاست وارد گردید و باعمال انگلیسی راه یافته نزدیک شد. بدین شکل که در سال ۱۲۴۵ (۱۸۳۰) که «سر ارتور کونولی» انگلیسی در لباس بازرگانی با اتفاق سید کرامت هندی بانجام مأموریت مهمی در صفحات خراسان و افغانستان و ترکستان وارد مشهد گردید، با بعضی از علمای آنجا مثل ملاحسین و... طرح دوستی و یگانگی ریخت و با ایشان که محرم اسرار و تنها کسانی بودند که از مأموریت او آگاهی داشتند، راه هرات پیش گرفت و بانجام کار خود پرداخت ارتور کونولی شرح مسافرت خود را در تألیف خود مفصلاً نوشته و آنجاست که معلوم میشود ملاحسین باز یگر چه نقشی در خراسان و هرات بوده است. (۴)»

ملاحسین از جانب باب مأمور تبلیغ شد و بخراسان روی آورد و خود باب هم برای تهیه مقدمات «ظهور» خود بمرکه رفت زیرا بموجب اخبار شنیده بود که «امام» باید از مرکه ظهور نماید ولی در مرکه کاری از پیش نبرد و «از مریدان خویش انبوهی نتوانست فراهم آورد. (۵)» و بیوشهر آمد و این موقعی بود که ملاحسین و سایر مبلغین آوازه او را بکوش مردم ایران رسانیده وی را معروف گردانیده بودند. باب از بیوشهر مبلغین باطراف فرستاد و چون میرزا حسین نظام الدوله

- (۱) «تورالاهی فی مفاوضات عبداله» چاپ مصر صفحه ۱۹
- (۲) ناسخ التواریخ
- (۳) ناسخ التواریخ
- (۴) امیر کبیر و ایران - فریدون آدمیت - جلد دوم صفحه ۲۴۳
- (۵) ناسخ التواریخ

استخوان بقسمت بردند و با اینهمه دست از ستیز و آویز کوتاه نکردند. (۳)

محاصره قلعه بسیار طولانی شد و قوای دولتی از عهده شکست بایبه بر نیامد تا اینکه «دیگر در قلعه شیخ طبرسی برک و درخت و علف زمین و استخوان و چرم همه پرداخته شد و راه فرار مسدود گشت (۴)» ناچار بایبان از در تسلیم درآمدند و امان خواستند، و پس از گرفتن امان از قلعه خارج شدند. ولی قوای دولتی نقض عهد کرد و بامر شاهزاده مهدیقلی «آن جماعت را حاضر کرده برصف برداشتن و فرمان کرد تا یک یک را شکم بدر بندند و بسیار کس بود که از شکم او علف سبزه فرو میریخت، بالجمله تمام آن جماعت مقتول شد الا عددی قلیل که بایبان درختستانها در گریختند (۵)».

محمد علی بار فروشی و عده کمی از بقية السیف بایبان را نیز بیار فروش آوردند و در میدان شهر علماء و طلاب جمع شده همگی را بقتل رساندند.

در وقایع مازندران، بقرار نوشته ناسخ التواریخ از جماعت بایبه هزار و پانصد تن و از قوای دولت پانصد نفر بقتل رسیدند.

**۴- شورش سید یحیی دارابی در فارس**  
سید یحیی دارابی، فرزند سید جعفر کشفی صاحب تحفة الملوك و از علمای

بزرگ شیخیه بود. سید یحیی در شیراز با علی محمد ملاقات کرد و از جانب او مأمور تبلیغ شد. برای نخستین بار وی در فسا عده‌ای بدو رخود گرد آورد و چون در همان وقت مردم نیریز بر علیه حکومت وقت (زین العابدین خان) شورش کرده بودند، سید یحیی به نیریز آمد و مردم نیز برای دفع شر زین العابدین خان همگی بیاو پیوستند، سید یحیی در نیریز قلعه‌ای ساخت و سپس قوای دولتی را بسر کردگی زین العابدین خان شکست داد. در این وقت «فیروز میرزا نصرت الدوله» که بفارس آمده بود، دستور داد تا قوای مهمی با دوعهراده تویب و قورخانه عازم نبرد با بایبه شوند. بایبان در برابر قوای دولتی مدتی مقاومت ورزیدند تا عاقبت شکست خورده تسلیم شدند، و سید یحیی هم پس از تسلیم بقتل رسید. در این واقعه نیز صد ها نفر از قوای دولتی و بایبها مقتول شدند.

**۳- شورش محمد علی زنجانی در زنجان**  
ملا محمد علی از علمای زنجان بود که در زمان دعوی باب باو پیوست و در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، در زنجان بر علیه حکومت وقت قیام کرد و «در زمانی قلیل پیش و کم پانزده هزار کس بر سر خویش انجمن کرد (۶)» بایبان بقیه در صفحه ۵۵

سخن رانده بود. «کسانیکه در تاریخ ایران پیژوهش و کنجکاوی بر میخیزند، خوب منوجه شده‌اند که تربیت شدگانی را بتواند از بین‌النهرین بکشور ما روانه کرده‌اند که در انعطاف و تحول سیاست روز ایران موثر بوده‌اند... پروردگان آن نواحی بصورت ملا و روحانی و ظاهر الصلاح بکشور ما داخل شده و نقش برنده‌ای را بازی کرده‌اند... (۱)»

باری ملاحسین پس از مدتی اقامت در بین‌النهرین بشیراز آمد و از آنجا بکرمک «باب» مقدمات کار را تهیه دیده، سپس بخراسان رفت، در خراسان پس از مختصر برخوردی با مأمورین دولت، بطرف مازندران عزیمت نمود و در آنجا باتفاق «محمد علی بارفروشی» شورش بزرگی بر پا کرد.

در اولین زد و خوردی که بین بایبان و مخالفین آنها در میدان بارفروش روی داد، بایبان عقب نشینی کرده، باراضی شیخ طبرسی آمدند و در آنجا بدستور ملاحسین قلعه مستحکمی بنا نموده، مقدار کثیری آذوقه در آن گرد آوردند.

در جنگهای متعددی که بین بایبه و قوای دولتی و متنفذین محلی روی میداد همه جا فتح با بایبان بود و این خود باعث تقویت روحیه آنها میگشت، در ایسن جنگها، پیروان ملاحسین فداکارهای حیرت آوری از خود نشان میدادند و «بی‌ترس و بیم بدم ششیرودهان شیرمیتاختند و نمرات مرگ و ممات را ساز و برگ حیات می‌شناختند (۲)»

شکستهای پی‌پای قوای دولتی، ناصرالدین‌شاه را بسیار نگران و آشفتنه ساخت و بدستور او بی‌دربی دسته‌های بزرگی از مرکز و سایر نواحی مازندران روی آوردند ولی در تمام جنگها قوای دولتی بشکست دوچار میشدند و باتلفات سنگین عقب می‌نشستند تا اینکه «عباسقلیخان لاریجانی» سر کردگی قوای بزرگی مأمور فتح قلعه شد و در جنگی که بین طرفین روی داد ملاحسین کشته شد و قلعه بمحاصره در آمد (۱۲۶۶).

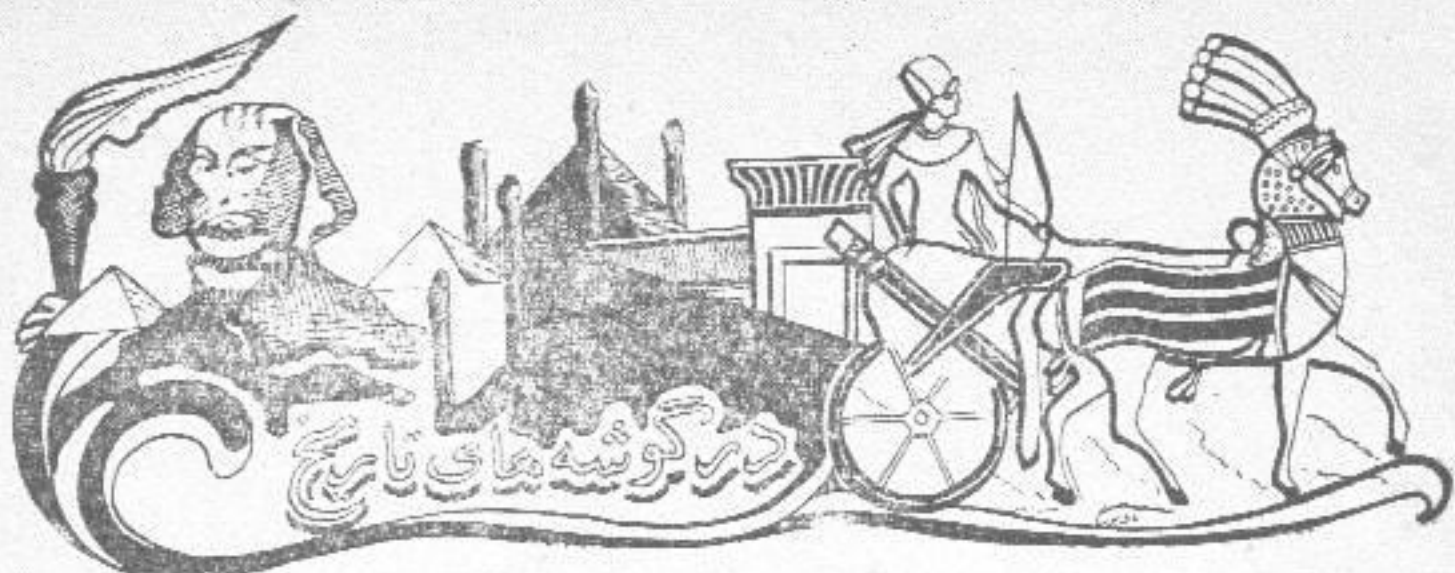
ولی محصورین دست از مقاومت نکشیدند و در حالیکه از همه جانب در محاصره بودند، بجنگ با قوای دولتی ادامه دادند و تلفات بسیار سنگین بر آنها وارد آوردند. «از پس این واقعه علف و آذوقه جماعت بایبه بیکباره بنهایت شد و راه بیرون شدن از قلعه مسدود بود، نخست علف زمین هرچه یافتند بخوردند و چندانکه درخت در قلعه بود پوست و برک آن را قوت کردند چندانکه آلات و ادوات چرم داشتند نیم جوش ساخته بلع نمودند و هرچه استخوان در قلعه بود، پسوختند و با آب صلایه کرده بنوشیدند و اسب ملاحسین را که مرده بوده و از برای حشمت ملاحسین آنرا با خاک سپرده بودند، بر آوردند و گوشت کنده با

(۳) و (۴) و (۵) ناسخ التواریخ

(۶) ناسخ التواریخ

(۱) امیرکبیر و ایران - جلد دوم، صفحه ۲۴۴

(۲) ناسخ التواریخ، تاریخ قاجاریه، صفحه ۵۳۴



# قیام غلامان در روم قدیم

(۳)

دومین قیام در سیسیل (۱۰۵ تا ۱۰۱ ق - م) (۱)

xalvat.com

انورخامنه

**آغاز قیام**  
در سال ۱۰۵ قبل از میلاد دولت روم سخت گرفتار جنگ در «گل» بود و تلفات ارتش وی بجدی بود که ناچار از متحدین آسیای خود یعنی دولت های کوچکی که در آسیای صغیر و سواحل شرقی مدیترانه در شرایط تحت الحماکی دولت روم باقی بود و معاهدات کمزشکنی مختصر استقلال ظاهری برای خود حفظ کرده بودند، کمک نظامی خواست و نمایندگان برای جمع آوری ارتش کمکی فرستاد. یکی از آنها یعنی پادشاه بی نی نی Bithynie بنماینده روم پاسخ داد که نهایت علاقه ای که بامثال فرمان متحد بزرگ خویش دارد معیناً این کار برای او امکان ناپذیر است و علت آن اینکه قسمت اعظم اتباع قابل خدمت وی بر اثر پرداختن مالیات دولت روم باز داشت و بگلامی ایالات روم برده و فروخته شده اند. سنای روم پس از بررسی این مسئله بنسبت احتیاج فوری سرباز، فرمانی صادر کرد که این قبیل غلامان پس از رسیدگی آزاد شوند. این فرمان در تمام ایالات روم به موردا اجرا گذاشته شد منجمله در سیسیل فرماندار رومی بنام لی سینیوس نروا Licinius Nerva در آنرا اجرای آن در ظرف دو روز ۸۰ نفر غلام را آزاد ساخت. ولی این خبر بدین نحو در میان غلامان ایالت سیسیل منتشر گردید که دولت روم فرمان داده است تمام غلامان را آزاد کنند. همه در انتظار آزادی، کارهای خود را ترک گفته و از انجام آن سرباز میزدند.

**شرایط عمومی و در دوره بیست و پنج ساله ای**  
**مقدمات قیام** که آغاز دومین قیام را از پایان نخستین قیام جدا میسازد آرامشی ظاهری در جزیره سیسیل حکمفرما میگردید. ولی در زیر این آرامش که نتیجه مستقیم رژیم خشونت و تروری است که ارتش فاتح روم در سراسر جزیره برقرار ساخته شرایط و عوامل مادی و معنوی دومی قیام آماده میشود. از طرفی رژیم غلامی بدون اینکه کوچکترین تعدیلی در آن داده شود بتوسعه خود ادامه میدهد. مرتباً گروه های غلامان تازه ای از مستملکات روم و اراضی مفتوحه بسوی کشور روم و مخصوصاً جزیره سیسیل فرستاده می شود. در میان این غلامان تازه وارد عده بیشتری از کوه نشینان و صحرا نشینانی هستند که بتازگی اسیر سر پنجه کشور گشایان رومی گردیده اند. برای این مردانی که در محیط آزاد کوه و بیابان زیست کرده و با زندگی اجتماعی قبیله ای پرورش یافته و خو گرفته اند تن در دادن برنج و نکبت غلامی دشوارتر و نیروی مبارزه با آن و امید بازگشت بزنده گی آسوده پیشین و پایداری در این راه بیشتر است. با وارد شدن هر گروه از این مردمان، عناصر انقلابی جدیدی بر قدیمیها افزوده می گردد. سیرا نعطاطلی جامعه رومی نیز کماکان ادامه دارد. جنگ های جدید روز بروز قدرت نظامی روم را فرسوده تر میسازد. باتسعیر اراضی جدید، دولت روم مجبور میگردد مقدار بیشتری از نیروهای خود را پراکنده نگاه دارد. از طرف دیگر جنبش غلامی نیز از تجربیات گذشته خود درس گرفته و بانهیبه بیشتری خود را آماده برای قیام میسازد.

(۱) در این بند نیز مانند بند پیشین منبع اصلی همان تاریخ دیودور سیسیلی است و مطالب تاریخی از این تاریخ، کتاب سی و هشتم اقتباس شده و آنچه میان گیومه آورده میشود جملاتی است که عیناً نقل گردیده است.

ناحیه همدست میگردد و او را بعنوان دوسنی و مراقبت بنزد قیام کنندگان میفرستد و بدین ترتیب راه را از داخل برای ورود خود باز میکند اما قیام کنندگان طبق گفتار دیودور «گروهی سلاح بر کف در کار زار جان میسپارند و گروهی دیگر چون شکنجه مجازات را در صورت اسارت بدست دشمن بخوبی میدانستند برای زهائی از آن خود را از بالای قلعه بیابین میافکنند» و اینگونه مرک را بر شکنجه دشمن ترجیح میدهند ولی نبودن آنرا به تبویه قیام کمک میکند؛ بدین ترتیب که فرمانداری که از آمادگی عمومی غلامان و نقشه های آنان آگاهی نداشت پس از نابود شدن این گروه یگمان اینکه شورش پایان یافته سر باز از خود را مرخص میکند یعنی درست همان کاری را میکند که قیام کنندگان انتظار آنرا داشتند. بلافاصله پس از مرخص شدن قوای فرماندار، منطقه فعالیت خاوری، عملیات خود را شروع میکند. در اینجا نیز عیناً مانند منطقه باختری گروه پیش آهنگ قیام، آغاز عملیات را بعهده میگیرد. این گروه هشتاد نفری نیز مانند گروه باختری یک شوالیه نروتمند و ملاک بزرگ رمی را میکشد و در خارج از شهر موضع مستحکمی در کوهستان تهیه نموده و نوده غلامان را پیوستن بخویش دعوت میکند. فرماندار، بمجرد وصول خبر، قوای از گوشه و کنار فراهم آورد و روی بسوی قیام کنندگان نهاد ولی پس از بر خورد، چون موضع آنان را مستحکم یافت از پهلوی آنها عبور کرده و در شهر هراکله *Heraclée* مقر گرفت. این عقب نشینی از طرف غلامان در حکم ضعف تلقی گردید و عده آنان رو با افزایش نهاد و در فاصله کوتاهی بدو هزار نفر رسید فرماندار ناچار تصمیم به جنگ گرفت ولی خود از آن احتراز کرد و بعاون خویش دستور حمله بقیام کنندگان را داد. حمله انجام گرفت و شکست کامل قوای رمی منجر شد و سربازان اسلحه را از کف فروریختند و فرار را برقرار ترجیح دادند. قیام کنندگان با شادی فراوان اسلحه فوق را بچنگ آورده و مهمترین نفیصه خود را بر طرف ساختند. اینک گروه غلامان هزار هزار روی بسوی مرکز مقاومت می نهادند و بانان می پیوستند. قیام کنندگان بدون از دست دادن فرصت، سازمان سیاسی و نظامی خود را ترتیب داده و بزودی تحت فرماندهی سالویوس ارتشی از غلامان بالغ بر ۳۰۰۰۰ نفر با تجهیزات کافی آماده گردید. اکنون هنگام آن رسیده بود که از کوه فرود آید و شهرها را از چنگ دشمن آزاد سازند. پس قیام کنندگان به تسخیر قلعه مورگانتین *Morgantine* همت گماشتند و آنرا به محاصره در آوردند و پس از یک نبرد شدید و تدابیر نظامی صحیح، آنرا بتصرف در آورده و شکست افتضاح آوری فرمانده رمی وارد ساختند. و پس از آن عزم تسخیر قلعه مستحکم تریوکالا *Triocala* را کردند. اما در همان هنگامیکه منطقه فعالیت خاوری به موفقیت های فوق نائل شده بود منطقه باختری نیز آرام

هر قدر صاحبان آنها میکوشیدند که معنی فرمان را بانان بفهمانند، کسی گوش بتوضیحات آنها نمیداد و حمل بر مکر و فریب میکرد در نتیجه صاحبان غلامان هیتی به نزد فرماندار فرستادند و با دلائلی که «صدای پر جبرئیل میداد» بوی فهمانند و او را راضی کردند که از ادامه اجرای فرمان خود داری کند. بهر حال بلافاصله پس از ملاقات آنها فرماندار بلامانی که بامید آزادی بنزد وی شتافته بودند اظهار داشت که هیچگونه امید آزادی برای آنها نیست و باید بکار خود باز گردند.

یک چنین اقدامی برای غلامان حکم صاعقه را داشت و عکس العمل آن فوق العاده شدید بود. ولی مطابق گفته «دیودور» غلامان خونسردی و انضباط فوق العاده ای از خود بروز داده بدون جنجال و هیاهو بی سرو صدا شبانه گام در معبد پالیک *Paliques* در نزدیکی کوه اتنا *Etna* گرد می آید و در آنجا تصمیم بقیام عمومی میگیرند و نقشه آنرا طرح میکنند. از این مرکز که در قسمت شرقی جزیره واقع است شعار شورش و اطلاعات لازم بوسیله «ارتباطات زیر زمینی» بسرعت شگفت انگیزی بخش میگردد.

از نوشته دیودور چنین بر میآید که در عین حال عناصر فعال غلامان در دو نقطه آماده برای کار میگرددند. یکی از این دو نقطه در قسمت های خاوری جزیره در منطقه شهر اتنا و رود آلبا *Alba* و دیگری در ناحیه اژست *Egeste* در باختر جزیره واقع بوده است. رهبری قسمت اول بعهده غلامی بنام سالویوس *Salvius* بوده که بقول دیودور «در فریب گوتی مهارت داشته و در تماشاخانه ها برای زنان می نواخته است» از اصل و نژاد او نیز اطلاعی در دست نیست. رهبری قسمت باختری بر عهده غلام سر پرستی بنام آنه نیون *Athenion* بوده که «مردی دلیر و از اهالی سیسیل» بوده است. از دو قسمت فوق با آنکه هر یک بشو به خویش نقش مؤثری در قیام انجام داده است قسمت خاوری را میتوان مؤثرتر دانست و محور اصلی جریان پنداشت.

اولین اقدام قیام کنندگان در قسمت باختری صورت میگیرد. بدین ترتیب که یک گروه سی نفری مأمور می گردند که تحت فرمان غلامی بنام واریوس *Varius* با کشتن «دوبرادر نروتمند» که صاحب یکی از وسیع ترین مؤسسات صنعتی اژست بودند قیام را آغاز نموده و غلامان را بشورش دعوت کنند. و سپس در کوهستان مجاور، مرکز مقاومت مستحکمی فراهم آورده و غلامان را بدان مرکز فراخوانده و مجهز سازند تا نیروی کافی برای تسخیر شهر فراهم گردد. باین ترتیب عده آن نهاد و پایان روز بعد به هشتاد نفر میرسد و مرکز مقاومت خود را تشکیل میدهند. فرماندار سیسیل بمجرد اطلاع بانیرو بسوی این ناحیه میشتابد و موضع مستحکم غلامان را محاصره میکند ولی چون بتسخیر آن موفق نمیگردد بمرکز حمله پرداخته بایکی از راهزنان معروف آن

نشسته بود. در این منطقه پس از اینکه اولین اقدام بنا بردن گروه پیش آهنگ منجر گردید، خود را آماده برای دومین اقدام ساختند. در همان هنگام که فرماندار سرگرم کشمکش در منطقه خاور بود فرصت را مغنم شمرده یک گروه دوپست نفری از نو شروع بکار کرده و مرکز مقاومتی ایجاد کرد و پس از پنج روز عده آنان به هزار تن بالغ گردید و کمی بعد، از سه هزار نفر تجاوز کرد. بدین ترتیب ارتش دیگری از قیام کنندگان در باختر جزیره تشکیل گردید که فرماندهی آن بعهده آته نیون بود.

این امر باعث این شد که نروتمندان بغیال واهی دل خوش دارند و گمان کنند که میان این دو ارتش قیام کنندگان بر سر جبهه و ریاست دعوا در خواهد گرفت و تصور کنند که «قیام بسهولت در اثر تفرقه میان قیام کنندگان پایان خواهد یافت» ولی این امید واهی نیز بر باد رفت. زیرا بزودی ارتش باختری به ارتش خاوری پیوست تا در تصرف قلعه تریوکالا بوی کمک نماید. بدین ترتیب از این دو ارتش نیروی واحدی تحت فرماندهی سالویوس تشکیل گردید که به محاصره تریوکالا پرداخت. آته نیون نیز بعنوان یک فرمانده جزء خود را تحت اختیار سالویوس قرار داد. در اثر این همکاری، قلعه مستحکم تریوکالا پس از محاصره نسبتاً کوتاهی بتصرف ارتش غلامان درآمد و مقر حکومت غلامان گردید.

**مشخصات قیام**  
 در مورد این قیام نیز لحن فضاوت دیو دور و سایر مورخین مانند قیام پیشین است. باین ترتیب که کوشش میکنند این قیام را نیز از طرفی وابسته به شخصیت یک فرد کنند و از طرف دیگر اتفاقی و خود روجلوه دهند. در مورد اول دیو دور علاوه بر اینکه راجع به سالویوس و آته نیون داستانهای اغراق آمیزی اظهار میدارد و سعی میکند آنها را بصورت افسونگران جاه طلبی جلوه دهد که برای پادشاهی و حکمروائی آشوب بر پا کرده اند. در مورد آته نیون صریحاً اظهار میدارد «اینجا دوپست تن از غلامانی که تحت سرپرستی او بودند فریفت و سپس همسایگان را بسوی خود خواند و پس از پنج روز گروهی شامل هزار تن شورشی را تحت فرمان خود گرد آورد» در صورتیکه از همین جمله واضح است که مکروفریبی در کار نبوده و الا چگونه در شرایط سخت آنروز ممکن بوده است در مدت پنج روز هزار نفر را گرد آورد. همین مطلب بخوبی نشان میدهد که قیام، یک امر خودرو و اتفاقی و مربوط به فریبندگی یک یا چند تن نبوده و ریشه ها و پایه های عمیقی داشته است.

**سازمان آمادگی قیام**  
 برعکس، از مجموع مطالب میان غلامان، پیش از آغاز قیام، سازمانی و یا لا اقل یک نوع ارتباط تشکیلاتی وجود داشته که آگاهانه در راه

ایجاد و توسعه قیام میکوشیده و پس از ایجاد آن نیز آنرا هدایت میکرده است. اینک قرائن مهمی که در این باره بنظر میرسد:

- ۱- روش آرام و خون سرد و تشکیلاتی که غلامان در برابر خبر مایوس کننده از خود نشان میدهند و تجمع آنها در امید پالیک و تصمیم دسته جمعی برای قیام.
- ۲- انتشار شعار مربوط بقیام و اطلاعات لازم بوسیله «ارتباطات زیرزمینی» در سراسر جزیره.
- ۳- تشکیل دو مرکز فعالیت در خاور و باختر و همکاری دقیق و منظم آنها. مسلم است که بدون یک ارتباط تشکیلاتی چنین همکاری منظمی امکان پذیر نبوده است.
- ۴- اتخاذ روش علی واحد و تاکتیک یکسان برای شروع قیام در هر دو منطقه فعالیت که این خود نیز مؤید تمرکز تشکیلاتی است.
- ۵- تشکیل دسته های پیش آهنگ برای شروع فعالیت و کمک سایر افراد برای تقویت آنها.
- ۶- تاکتیک نظامی بکنواخت و مشابهی که این دسته های پیش آهنگ در هر دو منطقه فعالیت اتخاذ میکنند یعنی تشکیل مرکز مقاومت در کوهستان. موارد یالا بخوبی نشان میدهد که گرچه مورخین رومی کوچکترین اشاره ای به وجود و یا شکل تشکیلات مبارزه ای غلامان نکرده اند معیناً چنین تشکیلاتی وجود داشته و دارای استحکام نسبتاً کافی نیز بوده است.

علاوه بر موارد فوق سازمان اجتماعی و تشکیلات نظامی که قیام کنندگان پس از موفقیت برای خود ترتیب میدهند و همچنین تاکتیک های نظامی و تدابیر اجتماعی منطقی که در عمل بکار می بندند، بنویس خود نشانه رشد مبارزه ای کافی و تربیت تشکیلاتی است. از نوشته های دیو دور بخوبی **سازمان اجتماعی قیام** بر میآید که قیام کنندگان برای مسئله سازمان اجتماعی خود اهمیت فوق العاده ای قابل بوده و بلافاصله پس از اولین موفقیتها به تشکیل آن می پرداخته اند. مطابق این نوشته ها قیام کنندگان بلافاصله پس از تصرف قلعه تریوکالا به ساختن فروم (میدان عمومی) وسیعی دست زدند تا ملت بتواند در آنجا مجتمع گردد و در باره امور اجتماعی بحث کند. از روی این مطلب میتوان فهمید که بایه حکومت غلامان بر اجتماع ملت مشکلی نبوده است. به علاوه دیو دور مینویسد که سالویوس شورایی از عقلاء قوم تشکیل داده بود که وظیفه آن کمک و همکاری با وی برای اداره امور بود. از تمام موارد فوق میتوان درک کرد که سازمان اجتماعی حکومت غلامان درست مانند سازمان طوایف و اقوام بدوی بوده است و از یک اجتماع ملت، یک شور او یک فرمانده نظامی بیارمیس، تشکیل میشده است. ست و مسئولیت سالویوس نیز برخلاف آنچه دیو دور ادعا میکند شاهی و سلطنت نبوده و چنانچه از گفتار خود دیو دور بر میآید انتخابی بوده و درست به همان فرمانده و رئیس قبیله

شبهت داشته است. این نوع سازمان چنانچه معلوم است يك سازمان دموکراتیک است ولی ساده و ابتدائی است و قدرت مقاومت زیادی ندارد.

### سازمان نظامی قیام

علاوه بر این، قیام کنندگان سازمان نظامی خود نیز اهمیت فراوانی میداده اند و از نخستین کارهای خود می دانسته اند. مطابق نوشته دیودور، قیام کنندگان منطقه خاور در همان هنگامی که در کوهستان بوده اند افراد مسلح خود را به سه لشکر تقسیم میکنند و هر کدام از آنها تحت سرپرستی فرمانده مخصوصی قرار میگیرد. هر يك از این لشکرها موظف به هجوم بمنطقه معینی میگردد و در آن منطقه اسبها و چهارپایان مالکین بزرگ را ضبط میکند بوسیله که «در مدت کوتاهی عده فراوانی اسب و چهارپا گرد میاورند و ارتشی شامل دو هزار سوار و بیست هزار پیاده فراهم میسازند که کاملاً با اصول نظامی مجهز بوده است».

همچنین آته نیون پس از آنکه منطقه فعالیت باختری را مستحکم میسازد به کیفیت و زبندگی ارتش خود بیش از کمیت آن اهمیت میدهد و «هر کسی که بوی روی میآورد بر بازی قبول نمیکرد بلکه فقط شجاع ترین آنها را می پذیرفت و دیگران را وادار میساخت که بهمان کارهایی که داشتند از نو اشتغال ورزند و بدین ترتیب آذوقه و مهمات فراوان بدست آورد».

### تاکتیک های نظامی قیام

علاوه بر تاکتیک منطقی که در هنگام تشکیل مراکز مقاومت از طرف گروه های پیش آهنگ قیام کنندگان، بکار بسته شده است، در مراحل بعدی نیز تاکتیک های متناسب و حتی شکفت انگیزی استعمال گردیده است:

مثلاً ارتش تحت فرماندهی سالویوس هنگام محاصره قلعه «مرگان تین» بتاكتیک ایجاد حس برادری (فرا تر نیزاسیون Fraternisation) در میان ارتش دشمن متوسل میگردد و فرمانی صادر میکند که مطابق آن کشتن سربازانی که اسلحه را بزمین گذارند و تسلیم شوند ممنوع میگردد. اتخاذ چنین تاکتیک کی در آن ازمه بقدری نوین و نو ظهور بوده است که حتی دیودور نیز نمیتواند از اظهار اعجاب خود داری کند. نتیجه مستقیم این تاکتیک علاوه بر موفقیت سریع قیام کنندگان این بود که «عده تلفات افراد ایتالیائی و سیسیلی در این جنگ از شصده نفر تجاوز نیکرد، در صورتیکه عده اسراء چهار هزار نفر بود».

در تعقیب این پیروزی، دستگاه حکومتی شهر مرگان-تین نیز از همین روش استفاده نموده و بگلامان شهر وعده میدهد که هر کس در جنگ برضد قیام کنندگان کمک کند آزاد خواهد شد و بدین وسیله میان طبقه غلام تفرقه میانندازد. و گلامان شهری را بچنگ با محاصره کنندگان وامیدارد. در مقابل این حيله، قیام کنندگان روش جدیدی اتخاذ میکنند؛ بدین شکل که برای جلو گیری از جنگ

برادر کشی دست از محاصره شهر کشیده و بار دو گاه خود عقب می نشینند. ولی هنگامی که شهر از قید محاصره آزاد میشود غلامان شهری، آزادی و عود را طلب می کنند و در مقابل جز خلف وعده و بد رفتاری چیزی نمی بینند نتیجه این بد رفتاری این میشود که تمام غلامان شهر، دسته جمعی رو بسوی قیام کنندگان میگذازند و بآنها می پیوندند و راه برای تسخیر شهر بکلی باز میشود و تصرف آن باسانی انجام می پذیرد.

### روش اجتماعی قیام

از روش اجتماعی که قیام کنندگان اتخاذ کرده بودند بعلت دشمنی با عدم اطلاع مورخین رومی، مطالب کافی و روشنی در دست نیست. معیناً از خلال گفته های دیودور و سایرین نکات زیرین استنباط میشود:

۱- از ثروتمندان و مالکین بزرگ و غلامداران بشدت سلب مالکیت بعمل میامد و ثروت آنها در حدودی که مورد استفاده ارتش قیام کنندگان بوده بوسیله حکومت غلامان ضبط میشده و مابقی بین غلامان و زحمتکشان دیگر، قسمت میشده است. از نوشته های مورخین رومی بر نیاید که این انتقال مالکیت طبق اصول و نظم معینی بوده باشد. ولی در هر حال معلوم میشود که اصل مالکیت شخصی از میان نرفته بوده است.

### ۲- اتحاد و همکاری میان طبقه غلام و زحمتکشان

آزاد، موجود بوده و این طبقه اخیر، در مبارزه با ثروتمندان همراه و پشتیبان غلامان بوده است. دیودور میگوید «اعیان ترین و ثروتمند ترین مردمان شهر، بر اثر واژگونی ناگهانی بخت نه تنها دارائی خود را از کف دادند و بگلامان فراری واگذار کردند بلکه میبایست توهین مردمان آزاد را نیز تحمل کنند».

### ۳- وحدت و همکاری کاملی که در میان قیام کنندگان

موجود بوده و نمونه ای از آن را ما، در مورد تبعیت آته- نیون نسبت بسالویوس مشاهده کردیم.

### پایان قیام

پس از پیروزیهای اخیر قیام کنندگان، دولت روم به اهمیت و وسعت قیام پی برد و در صدد خاموش ساختن آن برآمد. در سال ۱۰۳ ق - م بجای نروا، فرماندار سابق، فرمانده جدیدی بنام لوکولوس Lucullus با ۱۷ هزار نفر قوای مجهز برای سرکوبی قیام کنندگان گسیل داشت. لوکولوس بمجرد رسیدن به جزیره سیسیل در نزدیکی تریوکالا یعنی قلعه مستحکم غلامان، مستقر گردید. آته نیون معتقد بود که باید بمقابله با وی شتافت و بحمله بروی دست زد و سالویوس با آنکه محتاط تر از وی بود تسلیم نظریه وی شد و ارتشی مرکب از ۴۰ هزار تن بسیج کرد و بفرماندهی آته نیون جلوی ارتش روم فرستاد. جنگ بشدت در گرفت و پس از تیرد شدید و طولانی، با وجود دلایر بهای بی نظیر آته نیون بشکست





خود را آماده میکند و با آنها حمله مینماید و قیام را خاموش میکند.

با اینهمه علت اصلی و عمقی شکست این قیام نیز مانند قیام نخستین همان عقب ماندگی و قهقرائی و بدوی بودن سیستم اجتماعی قیام کنندگان است.

سومین قیام غلامان یا نبرد کلادیاتورها (۷۳ تا ۷۱ ق.م) (۱) پس از درهم شکسته شدن

دومین قیام غلامان در سیسیل، دولت روم تصمیم گرفت بپهر فیمتی هست این کانون قیام و شورش را خاموش کند و در نتیجه، سختگیری و فشار بی نظیر و خفه کننده ای در سراسر سیسیل حکمفرما گردید. علاوه بر قتل عامی که هنگام پیروزی ارتش روم صورت گرفت سالهای متعددی کشتن و اعدام غلامان مضمون ادامه داشت. فرمانی صادر گردید که طبق آن هر غلامی که در سراسر جزیره، با چیزی که بتوان آنرا سلاح نامید، مشاهده میگردد محکوم به اعدام میشد و این فرمان سالها پشت اجرا میشد. منجمه سیرون (چیچرو) نقل میکند که یکبار پلنک زور مندی را که از پای در آمده بود بنزد فرماندار آوردند، وی سؤال کرد که چه کسی او را از پای در آورده است و پس از آنکه قهמיד غلامی بضرط کارد او را کشته است فرمان داد که غلام را بعلت حمل سلاح بصلیب بکشند. در نتیجه این سختگیری و خشونت، تمام عناصر فعال و مبارزه جوی طبقه غلام یا نابود شدند و یا بنواحی جنوبی ایتالیا گریختند و در آنرا، کاتون انفلاب و قیام از جزیره سیسیل به جنوب شبه جزیره منتقل گردید و برای همیشه جنبش غلامان در جزیره مغتنق شد.

در هنگامی که این جریان وجود داشت، بر اثر پیروزیهای ارتش روم در گل و ژرمن، توده های عظیمی از غلامان، از این نواحی به شهرهای ایتالیا منتقل گردید و حرارت نوینی به جنبش طبقه غلام بخشید. فساد هیئت حاکیه رومی نیز کماکان ادامه داشت. تمام این عوامل باعث شد که این بار قیام از جنوب ایتالیا شروع شود

در این قیام سه مرحله را پیدایش قیام یکدیگر تشخیص داد:

- ۱- دوره آغاز و پیدایش قیام.
- ۲- دوره توسعه و اعتلاء قیام.
- ۳- دوره انحطاط و شکست قیام.

پیدایش قیام ظاهراً بدین شکل صورت میگیرد که در شهر کاپو Capoue کلادیاتورهای یک مؤسسه معروف، با یکدیگر تیبانی کرده و تصمیم بفرار و شروع قیام میگیرند ولی از میان آنها فقط ۷۰ تا ۷۴ نفر موفق بفرار میشوند. این غلامان فراری، پس از آنکه در ضمن راه موفق بتحصیل اسلحه کافی میشوند، بکوهستان

(۱) - منابع تاریخی اصلی این قسمت عبارتند از تاریخ آیین کتاب اول و آثار پلوتارک. سرگذشت کراسوس و همچنین تاریخ نیتلیو.

غلامان منجر شد زیرا آته نیون چند زخم برداشت و از اسب فرو افتاد و ارتش غلامان بگمان اینکه فرمانده وی کشته شده است روحیه خود را از دست داد و روی بهزیمت نهاد و بقلعه تریوکالا پناه برد. طبق نوشته دیودورد این نبرد ۲۰۰۰ تن از قیام کنندگان بهلاکت رسیدند. ولی برخلاف انتظار، فرمانده رومی از این ضعف روحی قیام کنندگان استفاده نکرد و مدت ۹ روز بهیچ کاری دست نزد و هنگامیکه پس از ۹ روز حمله را آغاز کرد، قیام کنندگان خود را آماده ساخته بودند و با یک حمله ناگهانی ارتش روم را بکلی منهزم و متواری ساختند. لو کولوس معزول شد و برای محاکمه بروم فراخوانده شد. کمی پس از او فرمانده دیگری بنام سرویلیوس Servilius برای سرکوبی قیام کنندگان به سیسیل فرستاده شد ولی او نیز بر جرئت تر از سلف خویش نبود و بفاصله زیادی، دور از قیام کنندگان مقرر گردید و ماههای طولانی باین ترتیب از دور با آنها مینگریست و بکار آنها کاری نداشت، در این ضمن سالویوس با آرامش خاطر از جهان در گذشت و آتیه نیون که خود را از معرکه نجات داده و زخمهای وی بهبودی یافته بود بجای وی بریاست برگزیده شد. سرانجام آتیه نیون بر سرویلیوس حمله برد و او را بکلی مغلوب و قساری ساخت و در نتیجه، وی نیز برای دادرسی به روم فراخوانده شد.

بالاخره در ابتدای سال ۱۰۱ ق.م فرمانده دیگری بنام آکویلیوس Aquilius مأمور سرکوبی قیام شد. در نتیجه، جنگی میان وی و آته نیون روی داد که در ضمن آن آته نیون کشته شد و قیام کنندگان فراری گردیده به تریوکالا پناه بردند و شخص دیگری را بنام ساتیروس Satyrus بفرماندهی انتخاب کردند. ولی آکویلیوس دیگر مجال با آنها نداد و بلافاصله قلعه را محاصره کرده و تسخیر نمود و بقیه قیام کنندگان را برای مجازات به رم فرستاد.

دیودور می نویسد « این غلامان محکوم شدند که در بازیهای عمومی با حیوانات درنده بجنگند. لیکن این غلامان زندگی خود را بصورت درخشان تری پایان دادند، بدین ترتیب که از جنگ با سباع، سرباز زدند و بجای آن هر یک، دیگری را با کارد کشت و ساتیروس آخرین نفری بود که خویش را کشت و جسد وی بروی جسد بارانش سرنگون شد.»

علت ظاهرری این شکست  
علل شکست قیام  
چنانچه دیده میشود از یک طرف عدم آمادگی و تربیت جنگی و نظامی کافی و فقدان کادر ارتشی آزموده ای مانند ارتش رم میباشد و از طرف دیگر، عدم اتخاذ تاکتیک تعرضی و حمله بسوی شهر رم و غافلگیر کردن آن در همان ابتدای کار است. این قیام کنندگان نیز مانند مردان قیام نخستین به سیسیل اکتفا میکنند و آنقدر در آنجا منتظر می ایستند تا رم

وزو Vesuvius رفته و در آنجا مرکز مقاومت مستحکمی برای خود تهیه می بیند و سایر غلامان را تشویق می کنند که بایشان پیوندند. بر اثر این تبلیغات، عده ای از غلامان و دهقانان بی چیز و زحمتکشان نواحی اطراف بآنها می پیوندند و قدرت آنها زیادتر میشود. فرماندار رومی ناحیه آپولسی Apulie بنام پولشر Pulcher با سه هزار سرباز، تصمیم به قلع و قمع آنها می گیرد و مرکز مقاومت آنها را سختی محاصره میکند.

قیام کنندگان، ابتکار نظامی شگفت انگیزی بروز میدهند بدین ترتیب که از شاخه های مو، زنجیر بلندی فراهم آورده و در تاریکی شب بدو حلقه های فلز با بدار این زنجیر از برتگاه فرود آمده از پشت سر بر اردوی دشمن شیبخون میزنند و با عده بسیار کمی، نفرات فراوان دشمن را و متواری میسازند و اسلحه آنها را بچنگ میاورند. بکلی مغلوب در اثر این موفقیت بی نظیر تمام غلامان و زحمتکشان نواحی اطراف، اطمینان قلب یافته و بسوی قیام کنندگان میشتابند و قیام کنندگان ارتشی شامل ده هزار تن تشکیل میدهند. علاوه بر این گوه نشینان ناحیه لوکانی Lucanie نیز که سابقاً به راهزنی اشتغال داشتند، به قیام کنندگان میگریزند و از این هنگام نیروی قیام کنندگان بجدی میرسد که بشهرهای و لشکر کشی های نیرومند میردازند یعنی دوران پیدایش قیام، پایان می یابد و مرحله توسعه قیام آغاز میشود.

در مورد این قیام نیز مانند مشخصات عمومی قیام های پیشین بلکه بیشتر از آن، تمایل مورخین رومی در این است که آنرا ابتدا بساکن و وابسته بشخصینها جلوه دهند. در این باره بجدی غلو کرده اند که گردش این قیام را تنها در حول محور شخصی بنام اسپارتا کوس نشان داده اند. البته در این نکته حرفی نیست که اسپارتا کوس، شخصیت برجسته ای بوده و در رهبری قیام، سهم مؤثر و مهمی داشته است ولی آنطور که مورخین رومی و مخصوصاً پلو تارک Plutarque جلوه گر ساخته اند، نه تنها ایجاد قیام ناشی از شخص او نبوده بلکه حتی یگانه گرداننده و محرک قیام نیز نبوده است.

در باره هویت اسپارتا کوس Spartacus میان مورخین رومی کم و بیش اختلاف هست. طبق نوشته آپین Appien ابتدا اسیر جنگی بوده و سپس به تاجر گلا دیاتورها فروخته شده است (۱) پلو تارک ظاهر او را بیشتر شبیه به یونانیان و مردمان متمدن می یابد و کمتر شباهتی با مردمان قبایل وحشی در او مشاهده میکند (۲) از نوشته های سایر مورخین رومی بر میآید که از قبایل چوپان ساکن تراکیه بوده و سپس اسیر جنگی گردیده و بغلامی فروخته شده آنگاه فرار کرده و پس از باز یافتن، در لشکرهای کمکی ارتش رم سربازی اشتغال داشته سپس بازم از لشکر فرار کرده و براهزنی مشغول شده و بالاخره پس از دستگیری

(۱) تاریخ آیین کتاب اول - فصل ۱۴ ص ۱۱۶ (۲) - آثار پلو تارک داستان کراسوس ص ۴ -

به عنوان گلا دیاتور فروخته شده است (۳). غلو و اغراق در باره نقش اسپارتا کوس در جریان قیام بجدی رسیده که در نظر اغلب مورخین و مردمان عادی، جریان قیام با شخصیت اسپارتا کوس آمیخته و یکی شده، قسمی که این قیام معمولاً بنام اسپارتا کوس نامیده میشود. در صورتیکه صرف نظر از اینکه يك چنین جنبش بزرگ اجتماعی ممکن نیست صرفاً مربوط بارزاده یکنفر باشد و حتماً دارای ریشه های عمیق اجتماعی باید باشد و شخصیتها فقط میتوانند در رهبری جریان کم و بیش مؤثر باشند؛ حتی اگر بخواهیم از نظر رهبری نیز قضاوت کنیم، لا اقل طبق نوشته های همین مورخین رومی نیز اسپارتا کوس یگانه رهبر جریان نبوده و دوش بدوش او رهبران دیگری مانند کربیکسیوس Crixius و اوتومائوس oenomaüs نیز وجود داشته اند. از گفتار مورخین فوق بر میآید که فرماندهی جریان چه از لحاظ نظامی و چه از نظر اجتماعی بدست یکنفر نبوده بلکه مشترکاً بعهده سه نفر (اسپارتا کوس - کربیکسیوس و اوتومائوس) بوده که شاید يك کمیته یا مرکز فرماندهی را تشکیل میداده اند. بهر حال از لحاظ فرماندهی، میان آنها برتری وجود نداشته است. بهمین مناسبت مورخین رومی با وجود تمایل خویش نمیتوانند عنوان شاهی را بنحوی که در قیام های پیشین بکار برده اند. در مورد اسپارتا کوس نیز استعمال کنند. همین امر میتواند فریته ای باشد که انتساب مقام شاهی در مورد قیام های گذشته نیز برخلاف واقع بوده است. اما تمایل دیگر مورخین رومی به اتقاقی و خودرو و غیر تشکیلاتی نشان دادن این قیام نیز بهمین اندازه بی پایه است. قرائن زیادی نشان میدهد که نه تنها این قیام، دارای سابقه و مقدمات نسبتاً منتهی بوده بلکه عملاً ادامه و دنباله قیام های پیشین بوده و با آن پیوستگی داشته و از تجریبات آن برخوردار بوده است. مهمترین این قرائن چنین است:

- ۱- وسعت و عظمت ارتش قیام کنندگان که بنا بر نوشته آپین از ۷۰ هزار نفر متجاوز بوده است
- ۲- روشها و تدابیر نظامی ماهرانه ای که بکار برده اند و دال بر سابق مبارزه چوپان قیام کنندگان میباشد.
- ۳- بکار بردن تاکتیک ایجاد مرکز مقاومت، عیناً بهمین طریقی که در دومین قیام، معمول بوده است و این امر نشان میدهد که این قیام از لحاظ کلی دنباله همان قیام است و شاید بازماندگان قیام سیسیل، هنوز در این قیام وجود داشته یا شرکت کرده اند زیرا فاصله میان دو قیام - یعنی ۲۵ سال از عمر طبیعی يك انسان کمتر است.
- ۴- در این قیام يك تقیصه بزرگ قیام های گذشته وجود ندارد؛ یعنی قیام کنندگان اخیر مانند پیشینیان دامنه قیام را محدود بیک ناحیه معین نمیکند و بسرتاسر کشور رم وسعت میدهند؛ حتی تصمیم به حمله به شهر روم و سرنگون ساختن حکومت رومی نیز میگیرند.

(۳) آثار اراوسن و سیسیلیوس داکه

بالاخره ژرمن ها از همه کمتر بوده اند .

۲ - فرماندهان فوق، از نژادهای مختلف بوده اند اسپارتا کوس نیمه شرقی، نیمه یونانی و کریکیوس اهل گل بوده است . اما در مورد او نومائوس، نژاد او میان گل و ژرمن مشکوک است .

۳- این نکته که کوه نشینان لوکائی را یکجا تشکیل دهنده واحد های اکتشافی قرار داده اند نیز مؤید این امر است که در تشکیل واحدهای نظامی وحدت قومی و نژادی، یکی از مباحث بوده است .

نکته کاملاً قابل توجه اینست

**نخستین لشکر کشی -** که قیام کنندگان اهمیت های قیام کنندگان فوق العاده ای برای قدرت نظامی خویش قائل بوده و

درست متوجه بوده اند که بدون يك ارتش کاملاً مجهز و تربیت یافته ای امکان مبارزه برای آنها موجود نیست . همین مناسبت با وجود افزایش سریع افراد خود و آزدیاد فوق العاده طرفداران و پیروان قیام، تا هنگامی که نیروی نظامی خویش را از هر جهت آماده ساخته اند، از مرکز مقاومت گوهستانی خویش فرود نیایند و فقط هنگامیکه خود را دارای نیروی نظامی برجسته ای که در خور پیکار با ارتش رومی باشد، می یابند، آنگاه شروع بعملیات لشکر کشی و تصرف شهرها و توسعه دامنه اراضی تحت تصرف خویش، می کنند . اولین اراضی که بدست قیام کنندگان میافتد دهستانها و شهرهای روستائی ناحیه کامپانی است .

اولین شهر مهمی که بتصرف آنها در آمد شهر نول Nole در نزدیکی ناپل Naples بود . چنین بنظر می آید که هدف آنها توسعه قلمرو خود، در سراسر کامپانی بوده است .

بهر حال حکومت رم که تازه متوجه وخامت امر شده بود، نیروئی تحت فرماندهی واری نیوس گلابر Varinius Glaber بسوی آنها فرستاد . در برابر نیروی رومی، اختلاف نظری از لحاظ تاکتیک میان رهبران قیام رخ داد . جناح گل و ژرمن که رهبران آن کریکیوس و اونومائوس بودند معتقد بود که نباید بدشمن فرصت تدارک و آمادگی داد و بلافاصله باید بر او حمله کرد و کارش را ساخت .

جناح یونانی ها و شرقی ها بر رهبری اسپارتا کوس معتقد بود که هنوز قوای کافی برای مقابله با دشمن موجود نیست؛ بنابراین، باید بگوستان بازگشت و خود را بیش از پیش آماده ساخت .

بالاخره جناح دوم تسلیم نظریات جناح اول گردید و قوای تحت فرماندهی کریکیوس و اونومائوس به حمله بقوای رومی پرداخت، ولی نتیجه آن شکست کامل و قطعی لشکر اونومائوس بود که در هنگام جنگ، خود او نیز کشته شد . بقیه لشکرهای قیام کنندگان بسرعت بسوی گوستان عقب نشستند . در این موقع فرمانده

بنابر این بخوبی مشاهده میشود که این قیام از اغلب جنبه های مثبت قیام های پیشین، استفاده میکند در حالیکه جنبه های منفی آنها را کشف کرده و طرد میسازد و در راه توسعه قیام، از اسلاف خود قدم را بسیار فراتر میگذارد . و چنین امری بجز اینکه سابقه مبارزه ای و آمادگی تشکیلاتی برای آن فرض کنیم، قابل قبول نیست .

آنچه قبل از هر چیز، منظره کلی این قیام را مشخص می سازد طرز ترکیب عناصر مشکله آنست . در میان قیام کنندگان از یکسو عناصر گل و ژرمن دیده میشد که رهبران آنها کریکیوس و اونومائوس بودند و از سوی دیگر عناصر یونانی و شرقی مانند مصریها و کارتاژیها و اهالی آسیای صغیر و سوریه و غیره که رهبر آنها اسپارتا کوس بود . همانطور که قبلاً توضیح دادیم روحیه دسته اول بیشتر با کارزار و دلآوری و زور - آزمائی تناسب داشت؛ در صورتیکه دسته دوم بیشتر طرفدار حزم و احتیاط و تدبیر بود . این اختلاف نژادی و قومی و روحیه ای، از همان ابتدای قیام آشکار بوده و در جریان آن چندین بار شدت تظاهر نموده است . از این رو میتوان حدس زد که شاید این دسته های مختلف از لحاظ سازمان نیز از یکدیگر جدا بوده و هر کدام واحد مخصوصی از سازمان قیام کنندگان را تشکیل میداده اند .

بهر حال آنچه مسلم است اینست که بمجرد اینکه عده قیام کنندگان توسعه می پذیرد، فوراً سازمان نظامی منظمی برای خود ترتیب میدهند . بدین شرح که تمام افراد قیام کنندگان به سه لشکر تقسیم میشوند که هر يك از این لشکرها تحت فرماندهی یکی از سه نفر پیش - گفته قرار میگیرد و هنگامیکه کوه نشینان لوکائی به قیام می پیوندند، وظیفه واحد های اکتشاف را به عهده آنها میگذارند .

ممکن است احتمال داد که لشکر فوق، بترتیب از هر يك از اقوام گل و ژرمن و شرقیها تشکیل شده باشد بدین شکل که يك لشکر از غلامان اهل گل، تحت فرماندهی کریکیوس يك لشکر از یونانیها و شرقیها تحت فرماندهی اسپارتا کوس و يك لشکر از ژرمنها بفرماندهی اونومائوس . البته هیچگونه مدرک تاریخی برای اثبات این امر موجود نیست ولی قرائنی موجود است که این احتمال را تا حدودی تأیید میکند؛ بقراریزیر:

۱- عده هر يك از این لشکرها با فراوانی غلامان هر يك از اقوام فوق تناسب دارد مثلاً لشکر تحت فرماندهی اسپارتا کوس در حدود ۱۵ هزار نفر و لشکر کریکیوس ۱۰ هزار نفر و لشکر اونومائوس ۳ هزار نفر بوده و این درست متناسب است با اینکه غلامان یونانی و شرقی از همه زیاد تر و گل ها کمتر از آنها و

این مرکز دودسته قوا در امتداد ایالت کالابریسوی تنگه مسین پیش رفته و شهرهای مهم کرو تون Crotone و کوسنزا Cosenza را متصرف گردیدند. بدین ترتیب در این مرحله، سراسر مهم ترین ایالات جنوب و جنوب غربی ایتالیا یعنی کامپانی، لوکانی و کالابری تحت استیلای قیام کنندگان درآمد و عده ارتش قیام کنندگان به ۷۰ هزار تن رسید که ۳۰ هزار تحت فرماندهی کریکسیوس و ۴۰ هزار به فرماندهی اسپار تا کوس بوده است.

**روش و رفتار اجتماعی قیام کنندگان**  
روش اجتماعی قیام کنندگان را میتوان بدو مرحله کاملاً متفاوت تقسیم کرد: مرحله

اول که در حقیقت حالت پیدایش و پرورش قیام بوده و هدف آن ایجاد جنبش در میان توده های غلامان و جلب آنها بسوی قیام و استقرار قیام بوده و تا هنگام تصرف متابونت یعنی قبل از تسخیر تور یوم ادامه داشته و مرحله دوم که آغاز ساختمان اجتماعی قیام و مستقر گردیدن آن بصورت قدرت اجتماعی است و از هنگام تسخیر تور یوم و تعیین آن بعنوان مرکز سیاسی و فرماندهی قیام آغاز میگردد. روش اجتماعی قیام کنندگان در مرحله اول متناسب هدف آن عبارت بوده است از ویران ساختن سیستم اجتماع رمی و بیدار ساختن طبقه غلام. قیام کنندگان در هر شهر که راه می یافتند ابتدا از زندانها رومی شکافتند و بندبها و غلامان را آزاد می ساختند. آنگاه از این افراد، اطلاعات دقیقی راجع به مالکین و ثروتمندان شهر و محل زندگی و ذخایر آنها بدست می آوردند و سپس از روی این اطلاعات، با نظم و دقت خاصی بنا بود ساختن ثروتمندان و ضبط اموال آنها می پرداختند. در بعضی شهرها این کشتار و سلب مالکیت بسرحد افراط میرسید. میتوان گفت این افراط حتی برخلاف میل رهبران قیام نیز بوده و بیشتر ناشی از احساسات گداخته خود غلامان و زجر کشیدگان بوده است. مثلاً در شهر نول مطابق گفتار سالوست، کشتار بعدی میرسد که رهبران قیام ناچار میشوند کمی راه بیرون شهر بفرستند تا با عجله وارد شهر شود و خبر رسیدن ارتش رم را بدروغ با اطلاع افراد برساند و تنها بدین وسیله میتوانند از افراط جلوگیری کنند. ولی این خود دلیل بر اینست که رهبران قیام، اصولاً با این افراطها مخالف بوده اند.

در مرحله دوم فرماندهی قیام کنندگان بصورت يك نیروی دولتی و حکومتی که موظف ب حفظ نظم اجتماع است جلوه گر میشود. طبق گفتار سالوست علاوه بر اینکه مقدمات تشکیل يك دولت و حکومت نوین و عادل که سعادت همگان را تا همین سازه فراهم میگردد و تبلیغات برای آن در سراسر ایتالیا منتشر میشود، روش قیام کنندگان نسبت باهالی شهرها و بازرگانان نیز تغییر میکند. در این مرحله از ورود سپاهیان شهرها و غارت آنها جدأمانت بعمل میآید و خارج از شهر برای آنها اردوگاهی ترتیب داده میشود و به بازرگانان

رمی پیش دستی کرده و بسرعت راه عقب نشینی آنها را قطع و قیام کنندگان را در زمین تنگنایی که تمام ارتفاعات اطراف آنرا قبلاً اشغال کرده بود بمحاصره در آورد در این لحظه تصور میرفت که زندگی قیام، پایان یافته و سر نوشت وی معلوم است. ولی يك ابتکار جنگی قیام کنندگان وضع را بکلی دیگرگون ساخت. بدین ترتیب که شیانگه اجساد کشتگان را بصورتی شبیه سربازان، در برابر خیمه های خود قرار دادند و تمام اسلحه های لازم را بر آنها پوشاندند و آتش های فراوانی در اطراف بر افروختند تا نشان دهند که مشغول آمادگی خود برای کارزار میباشند و بدین شکل، سپاه رمی را غافلگیر ساخته و در تاریکی شب از معبر پارکی تمام قوای خویش را عبور داده و دشمن را بمحاصره اجساد مردگان خویش مشغول گذاشتند.

در اینجا قیام کنندگان تا کتیک اولی خود را که عقب نشینی بکوهستان بود ترك گفته و بسوی سواحل جنوب غربی سرازیر و در امتداد کرانه پراکنده شده و شهرها و روستاها را مورد حمله قرار دادند. شاید هدف آنها همانطوریکه بعداً عمل کردند این بود که در امتداد کامپانی و کالابری تا تنگه مسین Messine پیش رفته به سیسیل نزدیک شوند. بهر حال کالابری بمجرد آگاهی از فرار قیام کنندگان بدون اینکه فرصت را از دست بگذارد بتعقیب آنها پرداخت، قسمتی از قوای خود را بفرماندهی معاون خود کوسینیوس Cossinius به سوی ناحیه سالین Saline که بمناسبت حمام های دریائی، آسایشگاه ثروتمندان بود و عده معدودی از قیام کنندگان بآن ناحیه حمله برده بودند، فرستاد و قسمت اعظم را با خود برای مقابله با عده قوای قیام کنندگان که بسر کردگی اسپار تا کوس و کریکسیوس بود بسوی جنوب برد. در این مورد نیز با يك ابتکار نظامی برجسته قیام کنندگان مواجه میشویم؛ بدین ترتیب که عده ای از برجسته ترین افراد آنها تحت فرمان شخص اسپار تا کوس از راه صخره های ساحلی پیاده بدون آذوقه و مهمات با سرعت باور نکردنی در چند ساعت، ۱۲ میل فاصله میان اردوی محاصره شده خود و سالین را طی کرده بطور غافلگیر بر قوای کوسی تیوس حمله برده و او را آناً مغلوب و فراری کرده سپس با سرهتی نظیر اولین بار بازگشته با کمک اسلحه هایی که بدست آورده بودند از پشت سر بر قوای کالابری حمله برده او را بکلی مغلوب و منکوب ساختند.

پس از این پیروزی درخشان، دیگر راه برای پیشروی و توسعه قیام باز بود. قیام کنندگان بدون مانع سراسر ایالات کامپانی و لوکانی را پیموده تا بندر متابونت Metaponte در گوشه شمالی خلیج تارانث پیش رفته پس بتدریج بتصرف در آوردند. پس از آن در امتداد سواحل این خلیج بسوی جنوب غربی پیشروی کرده و مهمتر مهم تور یوم Thurium را در گوشه غربی آن تسخیر کرده و آنرا مرکز فرماندهی و مقر سیاسی خویش قرار دادند سپس از

رایسوی سواحل جنوب بنظور ارتباط و تکیان دادن غلامان سیسیل فرض کرد تا با کمک آنها بتوانند هدف های بعدی خود را انجام دهند.

۴- همچنین ممکن است لشکر کشی سر تاسری اسپارتا کوس را بنظور بیدار ساختن غلامان سراسر ایتالیا تصور کرد. قرائن دیگری نیز موجود است که اسپارتا کوس برای بیدار ساختن حس قیام در میان طبقه غلام اهمیت فراوانی قائل بوده است.

۵- بالاخره ممکن است این لشکر کشی سر تاسری اسپارتا کوس را چنانچه بطور مبهم از گفتار آپین بر میآید بنظور ایجاد مرکز عملیات وسیعی در کل یعنی دور از دسترس حکومت رم تصور نمود.

البته هیچک از این احتمالات قطعیت ندارد ولی در هر حال اندکای سالوست بعید بنظر میرسد.

توسعه قیام و لشکر کشی سر تاسری

پس از آنکه تقریباً تمام ایتالیای جنوبی تحت استیلای قیام کنندگان در میآید حکومت رم و سنا بسعتی متوحش گردیده از وخامت امر باخبر میشود و بدو کنسول جدید بنام ژلیوس Cellius و لنتولوس Lentulus بکباره مأموریت میدهد که بهراهی هم، با ارتش کافی به نبرد با قیام کنندگان پردازند. سپاه رم با ارتش قیام کنندگان در دامنه های جبال آپین مواجه میگردد. در اینجا بر اثر اختلاف نظری که قبلاً شرح داده شد قیام کنندگان به دو قسمت میشوند، ۳۰ هزار تن تحت فرماندهی کریکیوسوس تصمیم میگیرند بارتش رم حمله کرده او را مغلوب ساخته بسوی رم شتافته حکومت رم را براندازند و مابقی قیام کنندگان بفرماندهی اسپارتا کوس مضمم میشوند که سرتاسر ایتالیا را تا آلپ بپیچانند. نیروهای رمی نیز بدو قسمت میشود قسمت تحت فرماندهی ژلیوس مأمور نبرد و جلوگیری از کریکیوسوس میشود و قسمت لنتولوس مأمور تعقیب اسپارتا کوس میگردد. ارتش ژلیوس در اولین مصاف با کریکیوسوس چنان خرد و منهزم می شود که بکلی فراری میگردد. در اینجا کریکیوسوس مرتکب اشتباه جبران نشدنی میشود، یعنی بجای اینکه دشمن فراری را تعقیب و بکلی مضحل سازد بخیال اینکه کار او ساخته شده است مشغول بزم و یاده گساری میشود و بدشمن فراری اجازه میدهد که قوای خود را گرد آورده خود را آماده کند و صبحگاهان بنا گهان بروی حمله برد. در هنگام این حمله قوای کریکیوسوس که هنوز مست از باده دوشین بود چنان غافلگیر میشود که کاملاً نا بود میگردد و خود کریکیوسوس نیز کشته میشود. عده کمی از قوای وی به اسپارتا کوس می پیوندند و خبر نا گوار را بوی اطلاع میدهند. در این هنگام وضع اسپارتا کوس بسیار دشوار و خطرناک میشود زیرا از یکسو نیروهای لنتولوس از وی پیش افتاده و راه جلو وی را سد کرده بود و از طرف دیگر در پشت سر، قوای ژلیوس بسوی او میشتافت. اسپارتا کوس در

تضمین میدهند تا با کالاهای خویش باردوی سپاهیان بروند و کالاهای خود را عرضه داشته بفروش رسانند. بدین ترتیب بازار تجارت در اردوگاه قیام کنندگان رواج میگیرد و کار بجائی میرسد که فرمانی دایر به - ممنوع بودن فلزات قیمتی برای سپاهیان صادر میشود. بنا بر این بخوبی دیده میشود که منظور قیام کنندگان رافکندن رژیم مالکیت خصوصی و اقتصاد تجاری نبوده بلکه بدوام و بقای آن نیز کمک میکرده اند و منظور آنها فقط از میان برداشتن رژیم غلامی بوده است یعنی برگرداندن اجتماع به مراحل اولیه تکامل خویش یعنی هنگامیکه هنوز در اجتماع تولید کوچک و ملکیت کوچک فردی و اقتصاد تجاری محدود حکمفرما بوده است.

یکی از تاریکترین و مبهم ترین جنبه های قیام همین هدف اجتماعی و سیاسی قیام کنندگان موضوع است.

مطابق نوشته سالوست از لحاظ هدف سیاسی لشکر کشیها میان دسته های مختلف قیام کنندگان اختلاف وجود داشته است. گل ها و ژرمن ها تحت رهبری کریکیوسوس طرف دار حمله مستقیم بسوی رم و از میان برداشتن حکومت امپراطوری رم و تأسیس حکومت آزاد و برادرانه جدیدی بوده است در صورتیکه شرقیها بر رهبری اسپارتا کوس از جنگ با دولت رم بیم داشتند و غلبه بر آنرا دشوار می پنداشتند عقیده آنها این بود که باید از فرصت و آزادی حاصله استفاده کرده بنحوی از کشور رم خارج گشت و هر يك بکشور خود باز گردید. سالوست اضافه میکند که این گروه ابتدا میخواهند بوسیله سازش و معامله با راهزنان در پامی سیسیلی و بوسیله کشتی های آنها به کشورهای خود باز گردند ولی چون این امکان بر اثر توقع مبالغ هنگفت از طرف راهزنان فوق میسر نگردید نقشه خود را تغییر داده و تصمیم گرفتند سراسر ایتالیا را بسوی شمال پیموده از آلپ در گذشته از راه اروپای مرکزی به کشورهای خود باز گردند.

قرائنی که این اظهارات سالوست را تأیید میکند یکی جهت اولیه قیام کنندگان است که بجای اینکه بسوی رم پیش روند بطرف سواحل جنوبی نزدیک میشوند و دیگر لشکر کشی بعدی اسپارتا کوس سراسر شبه جزیره ایتالیا تا سواحل رودخانه پونو Pōno است. اما این قرائن هیچکدام مسلم نیست زیرا:

۱- تأسیس دولت آزاد قیام که خود سالوست آنرا اظهار داشته، مؤید این امر است که منظور اسپارتا کوس و سایر رهبران قیام بالاتر از این بوده که بفرار بکشور خود اکتفا کنند.

۲- قیام کنندگان پس از رسیدن به آلپ برخلاف ادعای سالوست از آن عبور نمیکنند بلکه برعکس بسوی داخل ایتالیا باز میگرددند و بقصد حمله بسوی شهر رم رومیآورند.

۳- ممکن است نزدیک شدن اولی قیام کنندگان

و خود را آماده ساخته قوای کافی و مجهز بسر برستی کراسوس Crassus سردار معروف رمی بجلوی اسپارتا کوس فرستاد و قوای کمکی نیز در تکمیل آن گسیل داشت. کراسوس از فرصت استفاده کرده و قبل از اینکه اسپارتا کوس متوجه شود قوای او را محاصره کرد. در اینجا اسپارتا کوس حس کرد که رخوت و سستی و ترس در سپاهیان وی راه یافته و قبل از کارزار سخنرانی آتشینی برای آنها ایراد داشت حتی بسرای اینکه آینده خود را مجسم به بینند دستور داد یکی از اسرار را در جلو چشم آنها بصلیب بکشند. اما گویا هیچیک از این تدابیر مفید واقع نشد و ضعف و ترس را از سپاهیان وی دور نداشت. علت این رخوت و سستی را میتوان یا:

۱- در اثر لشکر کشی های ممتد و خسته کننده چند ساله دانست و یا:

۲- در نتیجه نفوذ پول و نروتی که در اثر غارت بدست سپاهیان افتاده بود و زندگی راحت و عیش و نوشی که در سالهای قیام بآن خو گرفته بودند تصور کرد. بهر صورت این ضعف و سستی وجود داشت شاید علت اصلی خطاهائی که ما به اسپارتا کوس نسبت میدهیم مانند حمله نبردن به رم و غیره، آگاهی وی از همین ضعف و فتور سپاهیان خود بوده است. بهر حال جنگ شدیدی روی داد ولی با وجود دلآوری های بیمانه اسپارتا کوس در نتیجه سستی و رخوت سپاهیان وی، قیام کنندگان مغلوب شدند. خود اسپارتا کوس در میدان کشته شد و قیام غلامان برای همیشه خاموش گردید.

از سپاهیان اسپارتا کوس عده ای موفق بفرار شدند و بکوهستان گریخته تا مدتی براهزنی مشغول بودند ولی شش هزار تن که تسلیم دشمن شدند همه در چاده میان کاپو تارم بصلیب کشیده شدند در صورتیکه هنگام شکست ارتش اسپارتا کوس، هنوز ششصد تن اسیر رمی زنده و سالم بودند و گزندى بآنها نرسیده بود.

این قیام بیا وجود آنکه

### بررسی عمومی

نسبت بقیام های پیشین از

### قیام

لحاظ مبارزه و آگاهی طبقاتی

برتری داشته، معینا نقائص

اساسی دارا بوده است.

جنبه های مثبت وی عبارت بوده است از:

۱- آگاهی بیشتر به دشمنی طبقاتی، چنانچه نمونه برجسته آن همان مجلسی است که برای کلادیا تور ساختن سیصد نفر از اشراف رم ترتیب داده شده است.

۲- مانند قیام های پیشین جنبه محلی و را کده نداشته و سراسر کشور رم را در بر گرفته و کلیه اجتماع رمی را تهدید میکرد است.

۳- ابتکار مبارزه ای بحدود شکست انگیزی ترقی یافته بوده است.

جنبه های منفی آن عبارت بوده است از:

۱- اختلاف روحیه و روش تا کتیکی میان قیام-

اینجا یکی از برجسته ترین تا کتیکی های خود را بکار میبرد. بدین ترتیب که قسمت مختصری از قوای زبده خویش را برای سرگرم ساختن ژلیوس مأمور تماس با وی میکند و خود با عده قوای خویش بسوی لنتولوس حمله برده کار او را بکلی ميسازد و سپس بسرعت بسوی ژلیوس بازگشته او را بطور قطعی نابود میکند.

اثرات این شکست بقدری شدید بوده که بکلی شیرازه حکومت رم را در هم میریزد. اسپارتا کوس عده زیادی منجمه سیصد تن از پاتریسین های رمی را اسیر میگردد و لشکر کشی سر تا سرى خود را بدون مانع و رادع ادامه میدهد. میتوان تصور کرد که اگر در همان موقع اسپارتا کوس به رم حمله میکرد نسخیر آن بسهولت انجام میپذیرفت و امپراطوری رم با قیام غلامان پایان می یافت. ولی اسپارتا کوس این کار را نکرد و طبق نظر قبلی خود، حرکت بسوی شمال را ادامه داد. در مرزهای ایالات شمالی ایتالیا مانیوس Menius فرماندار، بجلو گیری از وی دست زد ولی با سانی در هم شکسته شد. در نزدیکی شهر مدن Modene نیز کنسول سابق کاسیوس Cassius با وی روبرو شد ولی او نیز مغلوب گردید و کشته شد. بدین ترتیب اسپارتا کوس پیروزمندانه لشکر کشی سر تا سرى خود را ادامه داد تا بکرانه رود پورسید و همه جا اجتماع رمی را و از گون ساخته غلامان را آزاد کرده و بقیام دعوت می نمود. در این هنگام اسپارتا کوس بزرگترین انتقام خود را از اجتماع رمی گرفت، بدین ترتیب که در مجلس باشکوهی که بشادی روح همکار خود کریکیوس برپا نمود سیصد تن نجباء روم را که اسیر ساخته بود و ادار کرد که مانند گلاد پاتورها در حضور غلامان بایکدیگر بجنگند و یکدیگر را بساره بساره سازند، ضربت از این کاری ترسناک نبود بر اجتماع رمی وارد ساخت؛ شاید منظور اسپارتا کوس این بوده که حسن انتقام را در سپاهیان خود تجریک کند یا ترس و وحشتی را که از رمیها در دل آنها بوده بزدايد، بهر حال پس از این تظاهر، اسپارتا کوس بجای آنکه طبق گفته سالوست از آلپ عبور کند بسوی رم باز گردید مثل اینکه تصمیم بتسخیر آن گرفته بود. اوضاع داخلی شهر بقدری آشفته بود که هیچکس حاضر نبود بفرمانداری شهر انتخاب شود. شاید اسپارتا کوس میتوانست حتی بدون جنگ هم شهر را تسخیر کند. ولی بهر حال، این کار را نکرد. علت آن معلوم نیست. شاید این بزرگترین اشتباه اسپارتا کوس بوده است. بهر حال از بهلوی شهر عبور کرده و بسوی سواحل جنوبی یعنی مراکز اولیه خود روی آورد. ممکن است تصور کرد منظور او بیدار ساختن غلامان سیسیل و واداشتن آنها بقیام بوده است. بهر حال مدتی در شبه جزیره کالابری قوای خود را نگاه داشت و مشغول مذاکره با اهالی سیسیل شد ولی کوشش وی بیپوده بود و آنها بهیچوجه حاضر بقیام نشدند. در این مدت، دولت رم فرصت کافی بدست آورد

کنندگان که وحدت عملیات را تا حدودی از آن  
دیگر گرفته است .

۲- تزلزل و تردید در بعضی موارد و ضعف و سستی  
در بعضی موارد دیگر .

۳- عدم آمادگی و مهارت کامل در فنون  
نظامی و جنگی .

اما علل اصلی شکست قیام  
همان تمایل قهرآمی قیام -  
کنندگان بوده است . قیام

کنندگان نقص اصلی اجتماع رمی را که تحول ملکیت  
خصوصی و توسعه اقتصاد تجاری بوده، درک نمیگردند  
و میخواهند بر همان پایه اقتصادی، اجتماعی بنا کنند که

سازمان اجتماعی آن فاقد نقائص جامعه رمی باشد و این  
چیزی بود که امکان نداشت .

علت دیگر عقب افتادگی قیام، این بود که جنبش  
غلامان پایه خود را بر عناصر مولد و سازمان  
تولیدی، مستقر نساخته بود بلکه مبنای آن ایجاد یک

طبقه فرمانروای جدیدی بود که درست بهمان اندازه  
پاتریسین های رمی از کار تولیدی کناره گیری کرده و

فن جنگی و نظامی را پیشه خود ساخته بود . جنبش  
غلامان در صورت موفقیت کامل فقط میتوانست یکمده

از غلامان را که مولدترین و زحمتکش ترین طبقه مولد  
قدیمی بودند ، بصورت یک طبقه ممتاز غیر مولد جدید

تغییر شکل داده و بجای طبقه ممتاز و غیر مولد پاتریسین

تغییر شکل داده و بجای طبقه ممتاز و غیر مولد پاتریسین

های رمی جایگزین سازد . بنا بر این هیچ تغییر اساسی  
در اجتماع نمیداد .

اینست دو علت اساسی شکست قیامهای غلامان .  
گرچه ظاهراً قیام های

غلامان بشکست قطعی منجر  
شد و منتج بیک تحول اجتماعی  
نگریدند معیناً بطور غیر مستقیم نتایج و اثراتی داشته  
است .

از یکطرف بر اثر کم شدن غلامها در نتیجه جنگها  
و کشتارها و عوامل دیگر که کم و بیش از نتایج قیام -  
های فوق بوده است روز بروز، جریان تغییر وضع طبقاتی

غلامان و بهبودی زندگی اجتماعی و اقتصادی آنان و بخصوص  
وابستگی آنها بزمین بیشتر میشود . در قرون اولیه  
میلادی عده فراوانی از غلامان از حالت غلامی درآمده

بیکمی از طبقات سه گانه زیر تبدیل میشوند : ۱- آزاد  
شدگان ۲- سرفهای گلب، Serf de la Glebe که شبیه

سرف های قرون وسطی بوده است ۳- کلن ها Colon که  
کشاورزان آزادی بوده اند که در زمین های اربابی  
کار کرده و سهمی از محصول باریاب میداده اند

از طرف دیگر، قیام غلامان اگر بطور مثبت سرکوب  
میکرد بصورت منفی و عرفانی در جنبش مسببت نظاهر  
میکند و سرانجام، عامل مهمی در تحول اجتماع رمی به  
اجتماع فئودال میشود .

پایان . آبان - دی ۱۳۲۷

پایان . آبان - دی ۱۳۲۷

پایان . آبان - دی ۱۳۲۷

پایان . آبان - دی ۱۳۲۷

xalvat.com

### تصحیح :

در ضمن مقاله فوق اشتباه چاپی فاحشی رویداده که منتهی است تصحیح فرمائید : در صفحه  
۱۳ ستون ۲ سطر ۶ و ۷ این قسمت : « سومین قیام غلامان یا نبرد میلادیاتورها (۷۴ تا ۷۹ ق. م ) »  
که در ضمن متن آمده عنوان قسمت اخیر مقاله است که میبایستی با حروف درشت چاپ شده باشد .



در سرزمین نیل عقابی است کان عقاب

همچون شب سیاست از پای تابسر

چشمان او چنانکه فروزندگان بر آب

منقار هاش خوف رفتار هاش شر

توفنده ای شناور و ابری است تن گران

در گشتگاه خود گشت آورد اگر

و ندر گه قرارش بر خاک داده تن

سیلی است منجمد ناگه بر هگندر

لکن چو افکنیدش پیری سوی شکست

مانند چشم کور وز گوش هاش کر

برها فشانند از تنش آن آسمان نورد

پردازد او دل از امید هر ثمر

یکجا تپیده باغم و غم نزدش برون

هی گوید از غمش برسنگ سخت سر

تا آنکه جو جگانش زی چشمه ای برند

آبش شفای هر فرتوت جانور

و آن مام پیر را تن شویند و بسترند

وز نو جوان شود چونانکه پیشتر

✽

ز اینگونه يك عقاب دگر نیز مانده پیر

بگسته از نهب دل بسته بر مقر

مانده بتن شکسته و اندوهگین بدل

چون چشم هاش گوش خالی زهر خیر

از جا نمی رود و گر از جای می رود

و اماندگی او او را شده هنر

نه باتنش سلامت و نه قوتش بطبع

نیز قوت دگر يك لحظه بهره ور

پوسیده استخوان را ماند چو آتشی است

کاو را نمانده جز خاکستری بسر

خوبسته با خراب و خرابش در آرزو

روز کمال او است خوابی بچشم تر

شوئید بایدش همه اندام نا تمیز

از سرش تا پیا از پای تا بسر

بسترد باید از تن با خواب رفته اش

هرز خمد از جا هر جای بی اثر

تا تن نوی بگیرد از او بایدش برید

هر عضو نادرست هر گونه کهنه پر

باید بآب چشمه خود کردش آشنا

باتنش سازگار در جانش کار گس

با دستکار دیگر این پیر مرده وار

باید شود جوان باید شود دگر

# هنر و ادبیات

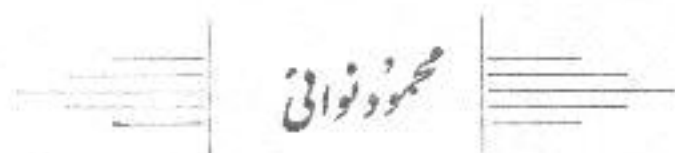
از نظر پسیک آنالیز (۱)

xalvat.com

ادبیات منحنی

و

ادبیات مترقی



مجموعه نوانی

برای اینکه بتوان بارزش يك نظریه جدید پی برد باید آنرا در زمینه های نوی که با اصل آن ارتباطی ندارند بکار برد پسیک آنالیز علم ضمیر ناخود (۲) است بنا براین باید منطقاً بتوان آنرا در مورد کلیه تجلیات ضمیر ناخود استعمال کرد و از آن برای تفسیر آنها و پی بردن از ظاهر بیاطن استفاده نمود مطالعه پسیک آنالیز بما نشان میدهد که مکنونات ضمیر ناخود برای اینکه بتوانند بضمیر بخود نفوذ و در آنجا تجلی و خودنمایی نمایند تغییر آرایش میدهند و برای آنکه نتوان ماهیت واقعی آنها را شناخت بصورت سمبها (۳) جلوه گر می شوند .

در هنرهای زیبا نقش سمبلها نقش درجه اول است و اگر غیر از این بود چگونه ممکن میشد که در هنرهای تصویری چندخط و چندسایه روشن نشانه موجود زنده ای باشد که ما حتی بتوانیم جنبشها و پستی و بلندیهای بدن حیوان را درک کنیم ؟ آری هنرمندان و هنرپیشگان

(۱) چون دیده شد که در بعضی جرائد پسیک آنالیز را روانشناسی تحلیلی ترجمه میکنند لذا متذکر میشوم که روانشناسی تحلیلی Psychologie Analytique یا پسیک آنالیز که در واقع روان شناسی تأثری P.Affective است خیلی اختلاف دارد این موضوع را متذکر می شویم که غرض از پسیک آنالیز تجزیه و تحلیل ضمیر ناخود است.

(۲) روانشناسان فعالیت روانی بشر را بدو نوع تقسیم میکنند: فعالیتهای بخود که تحت تأثیر ضمیر بخود le Conscient انجام میگردد و در آن توجه و اراده دخالت دارد نوع دوم فعالیتهایی هستند که ما از آنها بیخبریم و زیر فرمان ضمیر ناخود یا L' inconscient قرار دارند مثلاً گردش خون ، عمل تنفس ، عمل گوارش بدون دخالت اراده و توجه مأموریت میگیرند. حافظه و قوه خیال نیز در قلمرو ضمیر ناخود قرار دارند

(۳) اگر برای نشان دادن ، بیان کردن ، مجسم نمودن چیزی بجای خود آن، علائم و آثاری بکار برند که بطور گنایه و استعاره آن چیز را بنمایاند این علائم و آثار را سمبل Symbole می نامند

دائماً با سمبها سرو کار دارند و آنها را مورد استفاده قرار میدهند بدون اینکه خودشان واقف باشند و بی آنکه خود از عهده تفسیر آنها برآیند مثلاً اگر شما برای زینت روی بخاری منزلتان مجسمه کوچکی را مابین دو گلدان که از آن بزرگتر باشند قرار دهید احساسات خوشبینی ، خوشنودی ، آرامش و نشاط را بر میانگینزد اگر مجسمه و گلدانها بیک اندازه باشند مجموعه آنها بکنواخت و کسل کننده می شود اگر مجسمه بزرگتر از گلدانها باشد تأثیر غم انگیزی در بیننده ایجاد می کند. سبک لومی یا نزد هم از آن نظر طرب انگیز است که انتهای قوسهای آن متوجه بالاست بالعکس سبک لومی شانزدهم بعلمت خطوط مستقیم خشک و بیروح است. اگر درست دقت کنیم متوجه میشویم که این خطوط بالبهای خندان (بالارفتن دواتها) بالبهای بی حرکت و بکنواخت (خط مستقیم) و با بالبهای محزون (پائین افتادن دواتها) مربوطند هر چه بالا رونده و صاعد باشد سمبل شادی ، نیکبختی و زندگی است و هر چه پائین افتاده و نازل باشد نشانه غم و مرگ است با کمی توجه می توان ارتباط پسیک آنالیتیک این مطلب را با توانائی یا ناتوانی جنسی ترها درک نمود .

اگر بدوره های ماقبل تاریخ مراجعه کنیم چنین بنظر میرسد که در نزد بشر اولیه هنرهای زیبا بیش از نطق و بیان بازندگی غریزی افراد نزدیک است زیرا هنر بخصوص بشکل سمبولیک تجلی مستقیم ضمیر ناخود است. نقاشی که اساس و پایه مجسمه سازی و قلمکاری را تشکیل میدهد بطور قطع مقدم بر خط و کتابت که خود آن نیز سمبل جامعی است، میباشد پیش از آنکه اصول الفبائی بوجود بیاید و محتملاً قبل از آنکه اساس زبانی که متجاوز از چندده کلمه داشته باشد اختراع شود هنرمندان دوره های Aurignacien و Solutréen

شما با اشخاصی مواجه می‌شوید که دارای حضور ذهن هستند و بداهتاً در حضور شما شعرهای بجا و گفتار بی‌وقعی را بصورت استعارات و کنایات در موارد مقتضی ذکر میکنند شما اگر پسیک آنالیز را بلد باشید فقط همین کنایات و استعارات را می‌بینید اما با کمی پسیک آنالیز می‌توانید با استفاده از تکنیک تسلسل افکار، علاقه یا گرافت، تمایل یا تفری را که بصورت این استعارات یا سیلها خود نمایی میکند، شناسایی نظریه بر گسون نیز غیر از این نیست: «هنرپیشه کمیک نا بخود است مثل اینکه او انگشتر ژیش (۳) را وارونه بکار میبرد زیرا برای خودش نامرئی و برای مردم مرئی است» و کمی بعد «هر خطا و حتی هر عمل ماهرانه‌ای که از هنرپیشه کمیک دیده شود ناشی از آنست که نامبرده تا دانست، ژستی غیر ارادی بخود میگیرد و کلمه نا بخودی را ادا میکند» (از کتاب «خنده» تالیف بر گسون) پسیک آنالیز همین نظریه را تکمیل میکند و توضیح میدهد که چگونه ضمیر نا بخود مصالح کمیک را بوجود می‌آورد.

عمل تصعید نقش مهمی در ایجاد شاهکارهای هنری و ادبی دارد. اگر دانت (۴) بوصول بئاتریکس (۵) میرسید هرگز در صدد این بر نیامد که عشق سوزان خود را با قلم بروی کاغذ بی‌آورد و تمایل جنسی خود را تصعید نمی‌کرد و شاهکاری نظیر «کمدی آسمانی» را بوجود نمی‌آورد. سمعی و حافظ، خیام و مولوی نیز همین وضعیت را دارند همه کسانی که توانسته اند در رشته های هنری یا ادبی شاهکارهایی از خود باقی گذارند در حقیقت خواسته اند غرائز اصلی سیراب نشده خود را بوسیله عالیتر و شریفتری ترضیه نمایند و خود را بپاراد کبیلینک (۶) چه خوب حق مطلب را ادا میکنند: «اگر همه لبها بقدر کفایت از بوسه های آتشین بهره مند میشدند کمتر لبی برای آواز خواندن از هم گشوده می‌شد» بندرت ممکن است که در یک اجتماع هم روابط جنسی کاملاً آزاد باشد و هم در عین حال شاهکارهای هنری و ادبی بعد و فور بوجود آیند. در ادبیات نیز چنین است و حق با حافظ است که میگوید: بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود - اینهمه قول و غزل تعبیه در منقارش.

فریوید در باره توول کوچک گسراویندا تالیف W. Jenesen مطالعاتی بعمل آورده و از آن چنین نتیجه گرفته است که رویاهای شیرین شاعرانه بارویاهای واقعی اختلافی ندارند و مانند آنها قابل تفسیر میباشند.

(۴) چو بان افسانه ای نیدی که دارای انگشتری اسرار آمیز بود که بوسیله آن خود را نامرئی میساخت سرانجام بیدر بار سلطان کندول راه باقت و بیفهام صدارت عظمی رسید و پس از قتل او پادشاه شد.

(۵) و (۶) دانت شاعر معروف ایتالیایی و Beatrix محبوبه اوست.

(۷) رمان نویسی و شاعر معروف انگلیسی

و بویژه دوره Magdalénien حیوانات اهلی، ماموتها، خرسها، اسبها را بقدری دقیق و کامل ترسیم میکردند که بهترین و زبردست ترین نقاشان زمان حاضر نمی‌توانند از آنها خرده بگیرند و نیز این حقیقت کاملاً واضح و آشکار است که اگر انسانهای اولیه می‌خواستند حیوانی را که با ترسیم مجسم میسازند با بیان خود بشناسانند بطور قطع گفته های آنها بدقت تصاویرشان نبود.

پسیک آنالیز برای ما این مسئله را روشن میسازد که هنرهای ظریفه بقدری با دینا میسم میکاشفه ای و نا بخود بستگی دارند که اگر هنرمند بخواهد در خصوص شاهکار هنری خود بیاندیشد و یا بمنطق و استدلال متوسل شود بدون شك قدرت خلاقه خود را از دست خواهد داد. ما میدانیم که اگر يك بیمار روانی بعلمت بیماری خود بی برد فوراً درمان خواهد شد همانگونه هم هنرمند اگر بکوشد که با قدرت منطق بوسوسه اسرار آمیزی که موجد شاهکار هنری او میشود واقف گردد از تصعید عناصر و پس زده جلو گیری بعمل آورده و استعداد و ذوق هنری را از خود سلب میکند مثل اینکه آناتول فرانس یکنفر پسیک آنالیز بوده است زیرا او بدقت هر چه تمامتر این حقیقت را بیان کرده است:

«هر چه اندیشه و فکر ترقی و پیشرفت کند بهمان نسبت هنر تنزل خواهد کرد در زمان ارسطو دیگر در یونان مجسمه ساز پیدا نمیشد هنرمندان و هنرپیشگان موجودات پستی هستند که میتوان آنها را بزنان آهستن تشبیه کرد آنها فارغ میشوند و نوزادی را بوجود می‌آورند بدون اینکه خودشان از چگونگی آن با خبر باشند همانگونه که مادر آسبازی (۱) بطور طبیعی و احسانه آسبازی را بدنی آورد پرا کسینل (۲) نیز ونوس را بوجود آورد... يك شخص متفکر هرگز نمیتواند در زمینه های هنری شاهکار زیبا و با ارزشی بوجود بیاورد.»

پسیک آنالیز کاملاً این گفته آناتول فرانس را تأیید میکند اما نباید هنرمندان و هنرپیشگان از اینکه آناتول فرانس آنان را «موجودات پست» خطاب میکند عصبانی شوند. گفته آناتول فرانس در مورد خود او هم صدق میکند ولی اگر بخواهیم نظریه او را با بیان علمی توضیح دهیم باید بگوئیم: هنر در قلمرو ضمیر نا بخود قرار گرفته و ضمیر بخود حق تجاوز بآن را ندارد و اگر احیاناً چنین تجاوزی انجام بگیرد دیگر هنر وجود خارجی پیدا نخواهد کرد.

(۱) زن پریکلس که در زیبایی مشهور آفاق بود و منزلش محل دید و بازدید فلاسفه و نویسندگان بخصوص سقراط بود.

(۲) مجسمه ساز معروف یونان قدیم که مجسمه ونوس او معروف است.

پس غرض ما از بسیک آنالیز هنر عبارت از این است که در اثر مطالعه دقیق شاهکار ببینیم که علت پیدایش آن چه بوده است یعنی عبارت دیگر عوامل ناخوددی را که در پیدایش آن دخالت داشته اند بچنگ آوریم؛ از نظر روانشناسی تعمق در آثار یک نویسنده خیلی بیش از مطالعه شرح حال او ارزش دارد و شناختن او کمک میکند ولی ناگفته نماند که برای تفسیر صحیح این آثار آشنایی با تاریخچه زندگی نویسنده لازم است البته اگر نویسنده حیات داشته و در اختیار ما باشد ما میتوانیم از تکنیک تسلسل افکار استفاده نموده و بهتر بمقی نوشتجات او پی ببریم در هر حال باید بپرسشهای زیرین پاسخ داده شود.

۱ - چه علل و عواملی محرک نویسنده بوده و این اثر و انکس کدام شرایط و حوادث مطلوب یا نامطلوبست؟

۲ - سبب های این اثر با چه کمپلکس های شخصی و کودکی بستگی دارند .

۳ - باید دید که تحولات در چه جهتی است و در اثر چه تغییراتی بمالیتیرین تجلیات روحی منتهی می شوند باید متوجه این مسئله بود که قوه خیال دارای این قدرت خلاقه است که کمپلکس های درونی را بصورت تجسمات و تصاویر رویانی منعکس سازد و طبیعتاً این کار بکمک سبب ها انجام میگردد این قدرت خلاقه در خوابهای طبیعی و واقعی بصورت پست تر جلوه گرمی - شود ولی در شاهکارهای هنری و ادبی بدرجات عالیتر و با ارزش تری خودنمایی می کند ، پس بکنفر، بسیک آنالیزت باید بتواند از پشت پرده ای که روی آن تصاویر و اشکال نقش می بندند بمعانی عمقی و مفاهیم دقیق آنها پی برد تفسیر آنرا ادبی براتب دشوارتر از تفسیر رویاهای واقعی است زیرا در خواب واقعی عناصر واپس زده (۴) آزادی بیشتری پیدا کرده و علی رغم عناصر واپس زنده بجلوه گرمی و خودنمایی میپردازند اما همانطوریکه مادر مقاله گذشته تذکر دادیم امیال واپس زده ای که در خواب تظاهر میکنند تنها و تنها از غرائز حیوانی ناشی می شوند و بخصوص فریزه جنسی در آنها الویت دارد در مورد رویاهای شاعرانه و تصاویر ادبی صحیح است که همین امیال واپس زده نقش اول را عهده دارند ولی چیزی که هست اینست که نباید تصعید و تعولات گوناگون غرائز را در این مورد از نظر دور داشت در خواب میل طرد شده و نامطلوب فقط میکوشید که خود را بصورت نباشناسی در آورد ولی در اینجا کوشش او فقط بهمین کار پایان نمی پذیرد بلکه میل ترضیه شده میکوشد که باشکال عالیتری تظاهر کند فروپدمیگوید «تجزیه و تجلیل نمی تواند ما را در مورد ماهیت ذوق هنری و وسائلی که هنرمند از آنها برای ایجاد آثار خود استفاده میکند روشن سازد و نیز

ما در مقاله پیشین خود تذکر دادیم که از نظر فروید خواب عبارتست از انجام یک میل، پس باید قبول کنیم که طبع سرشار شاعر از همان سرچشمه فیاض ضمیر نا بخود که خوابها از آن ناشی میشدند آب میخورد و بنا براین رویاهائی که شاعر در عالم خیال میروراند همان چیزهائی است که او مایل است در واقع صورت عمل بخود بگیرد. فروید از خود میپرسد که چرا تجسمات رویائی شاعرانه را از تراوشات ضمیر نا بخود ندانیم؟ آیا شاهکارهای ادبی از کمپلکس (۱) های نا بخود سرچشمه نمیگیرند؟ اگر پاسخ این سؤال مثبت باشد باید نتیجه گرفت که رویاهای شاعرانه و تصاویر ادبی نیز مانند رویاهای واقعی دارای معنی و مفهومی هستند.

منطق علمی جدید بما حکم میکند که این فکر لوکرس را که لاوازیه آنرا در قالب جدیدی ریخته است تعمیم بدهیم که از هیچ، چیزی بوجود نیاید اگر این حقیقت را بپذیریم و آنرا در مورد نویسندگان و شاعران بکار بندیم باین نتیجه خواهیم رسید که تراوشات قلمی آنان از یک واقعیت شخصی بخود و بویژه نا بخود آنها ایجاد میگردد: از قدیم گفته اند: از کوزه همان برون تراود که در اوست مفهوم این ضرب المثل در مورد ادبیات بخوبی صادق است نویسنده خواه و نا خواه کمپلکس های خود را منتها در لافانه و بشکل ناشناس در آثار خود منعکس میسازد یک روانشناس زیر دست هنگامی که خود را در برابر یک شاهکار ادبی میباید از خود میپرسد: چرا از میان همه تصاویر فلان تصویر بخصوص پدمن موجد آن رسیده است و چرا او فلان مضمون را بر مضامین دیگر ترجیح داده است؟

مثلاً ما مشاهده میکنیم ژول ورن که در خانه خود زندانی است سفرهای غیر مترقب را برشته تحریر در میآورد و بودلر که مبتلا به بیملی و سردی جنسی است در اشعار خود رویای تصرف و هم آغوشی زنان را با وضع شکفت انگیزی جلوه گر میسازد اینها و انکشهای طبیعی ضمیر نا بخود بمرای تسکین آلام روحی هستند بسیک آنالیزت ما آنرا بنام جبران واقعیت (۲) می خوانند و معتقدند که با طبیعت بشر آمیخته و غیر قابل تفکیک است البته گاهی ممکن است اشخاصی پیدا شوند که دنیای خیالی را که خود برای تسلی خاطر خویش آفریده اند بجای دنیای واقعی بگیرند و اگر در این کار با فشاری کنند کار را بجای باریک میرسانند و مبتلا به شیزو فرنی (۳) که بکنوع فقدان تماس باندنیای خارجی است، می گردند.

از آنچه گذشت چنین استنباط می شود که پس در آثار ادبی انتخاب مضمون هرگز غیر مشخص نبوده بلکه معرف واقعی روحیات نویسنده است.

(۱) علل باطنی تظاهرات روحی -

Compensation de la Réalité (۲)

Schizophrénie (۳)

(۴) Refoulés عناصری که در اثر نامطلوب بودن از ضمیر بخود رانده شده و در ضمیر نا بخود حفظ میشوند .

البته تأثیر فرد بر روی محیط خیلی ناچیز تر از تأثیر محیط بر روی فرد است.

پس واضح است که اگر فرد را از نظر روان - شناسی مورد بررسی قرار دهیم در حقیقت يك فرد زنده، يك فرد تكامل پذیر، يك فرد اجتماعی را در نظر میگیریم و در این صورت تأثیر محیط را بطور ضمنی در او منظور می‌داریم ولی باز تمام این توضیحات مانع از ایجاد سوء تفاهم در بین عده‌ای از مردم نمی‌شود مثلاً آلبر بگن (۱) در کتاب خود بنام روح رمانتیک و رقیباً جدأ به پسیک آنالیز هنری حمله برده و اینطور اظهار عقیده می‌کند: «پسیک آنالیز در مطالعه هنر از آن بعنوان مدرک و مجموعه‌ای از آثار مرضی استفاده نموده و میخواهد باین وسیله هنرمند زنده‌گی و بیماری روحی او را بشناسد این رویه فقط پسیکولوژی هنرمند را در نظر میگیرد و البته مفید و سودمند است ولی مطلقاً با کیفیت و اهمیت خود شاهکار هنری سرو کاری ندارد»

بنظر بگن پسیک آنالیز فقط جنبه پزشکی دارد و تنها و تنها منوجه شخص هنرمند است و اگر توجهی بشاهکار او میکند برای اینست که باین وسیله بهتر بتواند بروحیات او پی برد با کمی دقت و اطمینان نظر میتوان فهمید که بگن هنگامی که روابط آثار هنری را بارو حیه و بخصوص بارو حیه نا بخود هنرمند غیر از کیفیت ویژه خود هنر میداند اشتباه بزرگی مرتکب میشود ما در بالا تذکر دادیم که قوه خیال در ایجاد تجسم هنری نقش درجه اول را داراست، و ضمناً متذکر شدیم که اگر هنرمند بخواید دست بدامن اندیشه و استدلال دراز کند دیگری هنرمند نخواهد بود پس ضمیر نا بخود شاعر با واسطه قوه خیال يك رابطه تأثیری بین خود و دنیای خارجی ایجاد می نماید. مثلاً شاعر در اثر عمل انتقال احساسات خود را بضمیت بیجان منتقل ساخته بکوه و دشت، رودخانه و دریا، سنگ و چوب زندگی بخشیده و از زبان آنان سخن میگوید میثولوژی که از نظر ابداعات اجتماعی مستقیماً از ضمیر نا بخود سرچشمه میگیرد تأثیر پذیری عموم مردم را به کلیه پدیده های طبیعی انتقال میدهد و رعد و برق، باد و باران را در عالم خیال موجود - اتی نظیر بشر و صاحب عقل و منطق مجسم میکند شاعر اگر بخواید از استعمال سبیل ها چشم پوشد حتی قادر بسرودن يك بیت و يك مصرع با ارزش نخواهد بود اما این سبیلها مستقیماً از ضمیر نا بخود تراوش میکنند و بیجهت نیست که اغلب شعرا و نویسندگان برای این که بتوانند ضمیر بخود را ضعیف نموده و ضمیر نا بخود جولانگاه و میدان وسیعی بیخشند بشرط مسکرات و استعمال دخانیات متوسل میشوند و باز این نکته واضح

توضیح فن هنریشگی از عهده آن خارج است تنها هدف آن اینست که چگونگی ایجاد آثار هنری را توضیح دهد» بنابراین اگر پسیک آنالیز هنر عناصر اولیه، حیوانی، غریزی، کودکی و بخصوص جنسی را با اکتفا و تجلیات روحی توأم میکند منظور این نیست که ارزش تراوشات عالیه عواطف و افکار بشری را تا حد غرائز پست حیوانی باین بیآورد و هرگز چنین ادعائی ندارد که بفلان پدیده روانی بگوید نو منحصراً زاده فلان عامل هستی.

در این مورد شکی نمی‌توان داشت که تجزیه و تحلیل آثار ادبی کار آسانی نیست و بموشکافی، تعمق، هوش و فراست، حزم و احتیاط، عقل و تدبیر نیازمند است ممکن است در يك شاهکار بزرگ فقط يك کلمه کوچک که شاید برای اشخاص عادی خیلی بسی معنی و ناچیز باشد بتواند برای يك روانشناس ماهر وسیله برای پی بردن بتأیلات نا بخود نویسنده باشد و برای اینکه بتوان واقعا در باره يك نویسنده قضاوت علمی دقیق نمود باید حتی المقدور بیشتر مضامین او را تحت مطالعه قرار داد و کلمات و جملات را جدا گانه و تصاویر و سبیلها را یکبار بطور مجزا و یکبار با مجموع در نظر گرفت و تفسیر نمود.

### ارتباط هنرمند با اثر هنری

مادر این مقاله نظریات ایده آلیستی را در خصوص هنر مورد مطالعه قرار نمیدهیم بلکه فقط بررسی عقاید فلاسفه ماتریالیست میبرد از بسیم. بگدسته از این متفکرین معتقدند که شاعر یا نویسنده یا هنرمند موجوداتی حساس، موشکاف، نازک بین، دقیق و عمیق هستند که ویژه کاریها و جزئیاتی را که دیگران قادر بدیدن آنها نیستند درك میکنند و مانند آینه ای آنها را منعکس میسازند بدون اینکه در آنها دخل و تصرف کنند. این نظریه صد درصد مکانیکی و غیر منطقی است زیرا مثلاً تماشای فلان منظره طبیعت احساساتی را در موسیقیدان یا شاعر بر میانگیزد که اولی را وادار بساختن يك آهنگ و دومی را وادار بسرودن شعر مینماید اما آیا اگر تمام موسیقیدانها و کلبه شعرا در برابر مناظر واحدی قرار گیرند آثار هنری واحدی بوجود خواهند آورد؟ البته خیر، حتی نقاشی هم که در واقع مناظر واقعی را ترسیم میکند احساسات و افکار خود را در اثر خویش نمایان میسازد.

دسته دیگر معتقدند که هنرمند احساسات درونی خود را که با واقعیت هیچگونه ارتباطی ندارد در اثر خود تصویر و ترسیم میکند این نظریه هم، بکطرفی و نادرست است زیرا نمیتوان يك فرد را از محیط اجتماعی و از طبیعتی که او را احاطه کرده است جدا نمود، افکار و احساسات او زاده زندگی او در همین عالم و در میان همین جامعه است و بنا بر این ثابت و تغییر ناپذیر نمیتواند باشد و نباید در این باره مشکوک بود که دائماً بین فرد و محیط تبادلانی در کار است ولی

همانطوریکه ما در این مقاله تذکر دادیم رویاهای شاعرانه با رویاهای واقعی اختلافی ندارند پس همانطور که محتوی ظاهری رویاهای واقعی با محتوی باطنی آنها یکی نیست محتوی ظاهری رویای شاعرانه با محتوی باطنی آن فرق دارد و باید در این جا هم به وجود اندیشه های رویایی پنهانی پی برد و برای این منظور باید دید که چرا شاعر برای بیان مطلب این سببها را بکار برده است.

درست دقت کنید در مصرع دوم شاعر روز را به کافور خشك (۱) و شب را بمشك تر تشبیه میکند آیا از این جا چنین بر نمی آید که شاعر از زندگی روزانه زیاد خوشنود نیست زیرا کافور را با بوی زنده و خشك سبیل آن قرار میدهد و حال آنکه شب را بصورت مشك معطر و خوش بو مجسم میسازد با مراجعه بمصرع اول میتوان کمپلکسی که موجب این تجسم شده است پیدا کرد. در مصرع اول شاعر آفتاب را به آهوی آتشین تشبیه می کند و آن را در آغوش بره میاندازد، برای هر چه مکتبی آشکار است که آهو و غزال در ادبیات فارسی سبب معشوق است ولی واضح است که مشك را از تناف آهو بدست میآورند پس میتوان بسهولت بکمپلکس جنسی که روز را در نظر شاعر بکنواخت و خسته کننده و شب را اعتبار خیز و مشك بیز میسازد و عبارت از امیسد وصال نزدیک معشوق است پی برد. باز رباعی زیر را نظیر شعر فوق من از شاطر عباس صبوحي مثال میآورم تا خوانندگان متوجه شوند که همیشه لازم نیست که کمپلکس ها از نوع جنسی باشند بلکه کمپلکس های دیگری هم ممکن است در ایجاد تصاویر شاعرانه دخیل باشند.

در آب پر غراب افتاده مگر

با توده مشك ناب افتاده مگر

پنجبده بروی آب دود سیبی

آتش بیان آب افتاده مگر

با در نظر گرفتن اینکه شاعر ما شاطر بوده است میتوانیم سببهای را که فن او را برای ما توضیح می دهند در مصرع آخر این قطعه پیدا کنیم شاطر همواره با آب و آتش سر و کار دارد یعنی آرد را بوسیله آب خمیر نموده و با آتش میزند اما فقط کار با اینجا پایان نیبذ برد این قطعه شاهکار سبولیک شاعر ماست و غیر از معنی ظاهری آن که تشبیه زلف یا راست مفهوم عمیق تری از نظر پسبك آنالیز دارد که ما اکنون بتفسیر آن می پردازیم :

(۱) کلمه خشك از ادبیات فارسی مترادف با بیروح و فاقد طراوت و شادابی است معنی هم این است که درختها در زمستان خشك می شوند و در عین حال طراوت و زندگی خود را از دست میدهند از این رو جای تعجب نیست اگر مشاهده میکنیم که در زمان ما همانطوریکه کلیات شاد و خرم بدلیل هم ذکر می شوند در مورد درختان با طراوت بسیاری هم گفته می شود سبز و خرم.

و مسلم است که شاعر در برابر حادثه ای مجذوب و از خود بیخود نشود نمیتواند اثر با ارزشی در باره آن بوجود آورد. از این توضیحات میتوان فهمید که يك شاهکار ادبی فقط در صورتی دارای ارزش است که از يك تحريك واقعی الهام گرفته در قوه خیال پخته و پرورده شده و بصورت نهالی در آید که دارای ریشه های نا بخود باشد رویای شاعرانه همواره با کمپلکس های روحی همراه است و مجموعه يك شاهکار شاعرانه با يك یا چند کمپلکس مربوط است. اگر کمپلکس وجود نداشته باشد رابطه نهال شعر و ادب با ریشه نا بخود آن قطع می شود و بنا بر این خشك و بیروح، سرد و ساختگی، نادرست و نارسا جلوه میکند و نمی تواند دلپسند و مطبوع، جاذب و فریبنده باشد. آثار ادبی ایران پس از دوره مغول که حاوی يك عده تقلیدهای لفظی و خالی از تحريك واقعی هنری است بطور کلی نمونه جالبی برای نشان دادن این اصل مسلم پسبك آنالیز است.

از آنچه بیان شد اینطور استنباط می شود که ارزش ادبی يك شاهکار چیزی جز ارزش تصویر رویایی نا بخود آن نیست و اگر بین آن و ضمیر نا بخود ارتباطی نزدیک وجود نداشته باشد هرگز نخواهد توانست در خواننده تأثیری عمیق بپسند و در نظر او باوه و بیبوده، زورکی و مصنوعی، غیر طبیعی و من در آوردی جلوه میکند این تفاوت هم کاملاً صحیح است زیرا درختی که با ریشه خود قطع رابطه کرد در واقع با دره و است و سبزی و شادابی آنهم زود گذر و موقتی است.

حالا بهتر میفهمیم که نظریه آناتول فرانس تا چه اندازه صحیح و منطقی است و ضمناً متوجه میشویم که حالت جذبه و از خود بیخود شدن و برای ایجاد شاهکار هنری از ضمیر نا بخود الهام گرفتن نه تنها هنرمندان را به «موجودات پست» تبدیل نمیکند بلکه از این نظر که دیده بصیرت ضمیر نا بخود بمراتب بر ضمیر بخود برتری و رجحان دارد این شایستگی، این جذبه، این عشق، این وسوسه درونی آنان را از لحاظ هنری به «موجودات عالی» مبدل میسازد.

اکنون برای اینکه خواننده خوب بعمق تجزیه و تحلیل آثار هنری واقف گردد بد که چند مثال از شعرای خودمان می پردازیم.

شمر زیر که من حتی نام شاعر آنرا در نظر ندارم يك نمونه بسیار جالب توجه برای اثبات وجود کمپلکس های جنسی در آثار شاعر است.

آهوی آتشین را چون بره در برافتد

کافور خشك گردد با مشك تر برابر البته منظور ظاهری شاعر این است که چون آفتاب بروج حمل وارد شود روز و شب با هم مساوی میشود ولی

و همیشه مایل است که آنها را در لفاقه و بنا بر این شکل سمبلیک بیان نماید یعنی باید گفت که تظاهرات فکری غالباً با سمبلیها جدائی ناپذیرند .

پس خط و زبان که بیان اندیشه ها و احساسات بشر هستند نمی توانند جز تجلیات ضمیر نابخود چیز دیگری باشند اما ادبیات با خود زبان اختلاف کمی دارد، ما زبانی را که در زندگی روزانه برای رفع احتیاجات خود بکار میبریم، یازبانی را که برای انشاء کتب و مجلات علمی و فلسفی و اجتماعی استعمال میکنیم ادبیات نمی خوانیم و حال آنکه مطابق آنچه ذکر شد تما اینها از يك مبداء سرچشمه میگیرند.

**مایک اثر را در صورتی اثر ادبی به معنی**  
**اخص کلمه مینامیم که دارای ارزش هنری**  
**باشد یا عبارت دیگر بشکل تصویر رویائی**  
**سمبلیک تظاهر نماید مادر بالا بقدر کفایت در این**  
**باره توضیح داده ایم که دیگر نیازی بشکرار نداشته**  
**باشیم .**

در يك اثر ادبی ، اراده و دقت ، فکر و اندیشه ، منطق و استدلال نویسنده دخالتی ندارند نویسنده هنرمند هنگام ایجاد شاهکار خویش از خود بیخود شده ، مقتون و دلباخته و شیدا در برابر موضوعی که میخواهد تصویر کند قرار میگیرد و بی اختیار عنان خود را بدست ضمیر نابخود و امیگن دارد ، ضمیر نابخود که حافظه و قوه خیال در قلمروی آن قرار دارند با استفاده از محفوظات گذشته که کلیه آنها با کمال درستی و امانت نگاهداری شده اند دقیقترین تصویر های ممکنه را که درجه دقت آن با درجه شیفتگی نویسنده بستگی دارد بر میگزیند و فکر بخودی را که منظور بیان آن بود بقالب يك تصویر در عین حال زیبا و عمیق مجسم میسازد از اینجا چنین بر میآید که شاعر یا نویسنده برای اینکه بتواند اثر با ارزشی بوجود آورد باید در عالم رویا خود را بجای قهرمان داستان خویش بگذارد و بالا اقل او را بطور کامل در نظر مجسم سازد و بطوری تحت تأثیر شخصیت او قرار گیرد که بکلی شخصیت خود را فراموش کند و از زبان او سخن گوید و با اگر مقصود تجسم يك منظره طبیعی است که بطور قطع مصالح آن در مجموعه اندوخته های قوه حافظه موجود است ( زیرا مطابق منطق علمی نویسنده نمیتواند از خود چیزی بیافزاید) باید هنرمند خود را در وضعی قرار دهد که آنرا حس کند ، ببیند ، لمس نماید در این صورت و فقط در این صورت او خواهد توانست همان منظره را در جلوی چشم خواننده بیاورد و احساسات مطلوب را در او ایجاد نماید این است هنر نویسندگی ، این است ادبیات که باید در حقیقت واقعیت را با فانتزی توأم نماید که هم زیبا و هم زنده و مؤثر باشد .

شاعری که برای نخستین بار بشیوه مردم سخن سنج و اهل ادب میخواهد بلند پروازی نموده و يك شاهکار سمبلیک بوجود آورد در درون خود با يك تضاد عجیب روبرو میشود که آب و آتش نمابنده آن هستند او خود را به پرته ای بلند پرواز تشبیه میکند که طبعش چون آب روانست ولی بدبختانه در این جا با کیمپلکس تحقیر نفس روبرو میشود و خود را چون پرته ای زشت و بد آواز مجسم میسازد و علت این تحقیر را در بیت دوم توضیح میدهد ، او میگوید از روی آب یعنی طبع روان من دود سیاهی که همان جهل و بیسوادی است قرار گرفته و نمیگذارد آنطوری که شایسته است خود نمائی و جلوه گیری کند اما در مصرع دوم هر دو بیت از موفقیت خود اظهار خرسندی مینماید در مصرع دوم بیت اول اشعار خود را بتوده مشك ناب تشبیه میکند در مصرع دوم بیت دوم با الهام از این رباعی خیام که میگوید زین طبع چو آتش و سخنها چو آب ، از مهارت و زبردستی و قدرت ذوق و طبع سرشار خود شادمان و راضی است بطوری که ملاحظه شد آتش و آب در مصرع آخر سمبلیهای فشرده Condensés هستند که در عین حال چند مفهوم مختلف دارند .

### ادبیات هنرفقی و ادبیات منحنط

زبان جاری نیز مانند کلیه ابداعات اجتماعی مستقیماً از ژرفای ضمیر نابخود تراوش میکند و بصورت سمبلیک بیان میشود ، اصولاً فرض کنید ما سك را که حیوانی است در نظر بگیریم زبان ما آنرا با این نام میخواند و هر وقت این کلمه که در واقع سمبل حیوان است بگوش ما بخورد خود او را در نظر ما مجسم میکند خط و کتابت نیز شکل سمبلیک زبان است که البته پس از پیدایش آن بوجود آمده است ، ما نام این حیوان را با دو کلمه «سین» و «گاف» بصورت «سك» مینمایانیم این نوشته باز سمبل حیوان است و دیدن آن همان اثر شنیدن لفظ سك را میکند

از این قرار زبان بخودی خود سمبلیک است ولی نمیتوان نقش سمبلیک را بهمین جا خاتمه یافته دانست ما دائماً در زبان خود بسبلیها متوسل میشویم بی آنکه خودمان توجه داشته باشیم ، مثلاً اسم بچه های خود را مهوش ، پریوش ، پروین ، گلچهره ، سین و غیره می گذاریم و بدون اینکه متوجه باشیم که در واقع آنها بماه ، پری ، ستاره ، گل قره و باسیم تشبیه کرده ایم در محاورات خود چیزهای سخت را بسك ، باریك را بمو ، چیز های خوب و دلپسند و زیبا را بماه ، شادی و سرور را بروشنائی ، غم و اندوه را بتاریکی ، اشخاص بدطینت و ناچسب و بد منظر را بدیو و خو برویان و نیک فطرتان را بفرشته ، مردم جاهل را ببلاغ و حیوان ، اقویا و زورمندان را بشیر تشبیه میکنیم ، مردمان مکار و تیرك باز را روباه صفت میخوانیم و هکذا خلاصه ما بقدری در زندگی روزانه خود از سبلیها استعانت میجویم که بعضی از فلاسفه معتقد هستند که مغز بشر قادر بایجاد افکار غریبان نیست

دارند منتها در آثار هنری این غرائز از آن صورت حیوانی و خودپرستانه بیرون آمده در اثر تصعب باشکال عالیتری جلوه گرمی شوند. ادبیات از این قاعده مستثنی نیستند پس برای اینکه مفید و مؤثر باشند باید از وراء عوائق و موانع فعلی، دنیای آینده را، که پس از رفع این سد ها که قطعاً غیر قابل عبور نیستند، بوجود خواهد آمد در پیش نظر خواننده بیاورند این ادبیات باید نقش رهبری خود را فراموش ننموده و جامعه را بطرف جلو، بسوی پیشرفت و ترقی هدایت نمایند.

ادبیات مترقی جز از قلبی حساس، شخصیتی مترقی، آرزومند و امیدوار نمی تواند بوجود بیاید مسلم است که از میان طبقاتی که در آستانه سقوط و نزول ایستاده اند، از میان کسانی که حتی بفرزاد خود اعتماد و اطمینان ندارند، از قلم نامردمانی که منافع پست و پلید خصوصی خود را بر مصالح عمومی ترجیح می دهند، از اشخاصی که زمین را در زیر پای خود لرزان می بینند، از کهنه پرستانی که با هر چیز نو، با هر فکر تازه، با هر تغییر و تحول، با هر نسیم آزادیبخش که هوای متعفن و گندیده موجود را عروس کند مخالفت جدی ابراز میکنند، آری از چنین کسانی نمیتوان انتظار ایجاد آثار ترقی - خواهانه و مفید داشت زیرا همانطوریکه ما قبلاتند کردادیم روحیه مابوس، روحیه بیمارار و روحیه دشمن تغییر و تحول، روحیه غیر انسانی و ضد بشری جبراً در این آثار منعکس خواهد شد. این ها ما بلند که بشر بقهرا برگردد و با لاف از سیر تکاملی خود باز بایستد چنین مردمی نمیتوانند ترقیخواه باشند و اگر بخواهند در آثار خود تصنعاً خود را مترقی نشان بدهند چون این فکر و صلاح سنجیده از ضمیر بخود سر رشته میگیرد و پایه و مبنای در ضمیر نابخود ندارد نتیجه آن بهیچوجه دارای ارزش ادبی نخواهد بود.

بنا بر این در ایجاد اثر ادبی شخصیت بخود و سنجیده بهیچوجه نمیتواند دخیل باشد از این جا میتوان دریافت که پس شخصیت نابخود نویسنده بطور غیر قابل انکاری در آثار او هویداست اگر شخص لثیمی بخواهد تصویر جوانمردی و سخاوت را در برابر دیدگان شما قرار دهد البته در صورتی که شرایط پیش گفته را عملی ساخته باشد از عهده بر خواهد آمد منتها چون نسبت بآن بادیده تعقیر و تنفر مینگرد تصویر بی را که برای ادای مطلب انتخاب میکند اثری را که نوشته یک شخص سخاوتمند و بعثته میتواند ایجاد کند تولید نخواهد کرد زیرا در واقع یک تصویر مصنوعی و ساختگی است.

نباید ادبیات مترقی را با ادبیات رئالیست اشتباه کرد. ادبیات رئالیست واقعیت را همانطوریکه هست بدون جنبه انتقادی بیان میکنند ادبیات زنده و رئالیست باید آینه تمام نمای جامعه بشری باشد. باید مفسد، معایب، زشتیها، جانیها و تضادها را بر روی پرده زیبایی نقاشی نماید باید یک فرد زنده را با تمام خصوصیات روحی و جسمی در تابلوی خویش تصویر کند. نویسنده یا شاعر حق ندارد یک انسان را بطور مجرد و ابده آل در خادج از دنیا و اجتماع در نظر بگیرد، فحاشی ساعرانه هر قدر هم از نظر هنری زیبا و با ارزش باشد وقتی با واقعیت فاصله گرفت و حتی ارتباط خود را با آن قطع کرد در مسیری خواهد افتاد که از نظر اجتماعی نه تنها سودمند نخواهد بود بلکه اثرات و نتایج نامطلوب و زیانبخشی بوجود خواهد آورد البته منظور ما مفید بودن از نظر هنری نیست.

تجلیات ضمیر نابخود از نظر علمی با غرائز فطری بستگی تام



# تحول اعتصاب

## در دنیا و در ایران

xalvat.com

### مقدمش اوش

ضمناً برای اینکه موضوع بهتر روشن شود شرایط زندگی و کار کارگران را در هر دوره مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

### قسمت اول اعتصابات از اواخر

#### قرون وسطی تا پیدایش ماشین

شرایط کار و زندگی کارگران - در اواخر قرون وسطی قسمت اعظم کارگران اروپا در دو ناحیه فلاندر (در شمال شرقی فرانسه) و تسکان (در ایتالیای مرکزی) مشغول کار بودند. در آن موقع این دو ناحیه صنعتی ترین نواحی اروپا محسوب میشدند و صنعتی که از همه بیشتر رونق داشت صنعت ماهوت بافی بود. تنها در فلاندر در حدود ۲۰۰۰۰ نفر کارگر وجود داشت که در سه یا چهار هزار کارگاه کار میکردند. (۲) اغلب کارگاهها از دکانهائی تشکیل شده بود که در آنها چهار یا پنج نفر کار میکردند. در هر کارگاه یک نفر استاد و چند نفر شاگرد و کارگر مشغول کار بودند. هر استاد دارای دویاسه دستگاه بافندگی بود.

کارگرانی که در ابتدا در این کارگاهها شروع بکار کردند همان سرفهائی بودند که یا ازده فرار کرده و یا با مبلغی آزادی خود را از ارباب خریده بودند.

وضع زندگی کارگر و استاد با اندازه امروز کارگر و کارفرما فرق نداشت. دستمزدی که بکارگر داده میشد به نسبت بهتر از امروز بود بطوریکه در اوایل قرن چهاردهم در استراسبورگ اجرت روزانه یک تاجار معادل قیمت پنج جوجه یا بیست لیتر شراب و چهار کیلو کره بود.

استاد باشاگردان و کارگرانش در یک دکانه

کلمه اعتصاب مدت زیادی نیست که بین مردم مصطلح گردیده است. از اعتصاب بمعنای « خودداری دسته جمعی از کار بعنوان اعتراض بشرایط موجود» فقط از اواخر قرن ۱۸ میلادی در کتب تاریخ نام برده شده است و حتی درشش چاپ اوز دیکسیونر آکادمی فرانسه معنی کلمه گروژکز نشده است و فقط در چاپ هفتم آن یعنی چاپ سال ۱۸۷۲ است که معنی این کلمه قید گردیده است.

گرو در سابق نام میدانی بوده است که کسانی از مردم پاریس که جویای کار بوده اند هر روز اول وقت در آن میدان حاضر شده و نیروی کار خود را عرضه میداشتند؛ مانند میدان سرچشمه و سایر گذرهاییکه کارگران تهران برای بدست آوردن کار، روزها بدانجا میروند ( این میدان در سال ۱۸۰۶ به میدان شهرداری معروف گردید. ) (۱)

در حقیقت میدان گرو بمعنی میدان بیکاران بوده گرو تقریباً به بیکاری اطلاق میشده است و حال آن که معنی امروزی آن همانطوریکه در بالا اشاره شد خودداری دسته جمعی از کار برای اعتراض کردن بشرایط موجود میباشد.

همانطوریکه گفته شد کلمه اعتصاب کلمه جدیدی است ولی خود داری دسته جمعی از کار عملی است خیلی قدیمی و بر خلاف تصور بعضی ها از ابتدای پیدایش طبقات در جامعه وجود داشته است و در این سلسله مقالات ما بهیچوجه در نظر نداریم موضوع را در دوره های بردگی و ملوک الطوائفی مورد مطالعه قرار دهیم بلکه منظور ما بررسی در چگونگی مبارزات کارگران از موقع پیدایش سرمایه تا دوره معاصر است.

این سلسله مقالات را به سه قسمت تقسیم میکنم :

- ۱ - اعتصابات از اواخر قرون وسطی تا پیدایش ماشین.
- ۲ - اعتصابات از پیدایش ماشین تا دوره معاصر.
- ۳ - اعتصابات ایران.

(۳) همان طوری که در قرن ۱۹ مبارزات کارگران انگلیس شاخص مبارزات کارگری است در این دوره نیز مبارزات کارگران ناحیه فلاندر جالب توجه است و بهین دلیل است که در آنچه خواهد گذشت ما از این مبارزات یاد میکنیم.

سیاسی نبودند .

بورژوازی که میدید عده کارگران روز بروز در افزایش است و برای خود خطری احساس می نمود سعی میکرد باجمله و تذویر بین آنان تفرقه انداخته و نگذارد با یکدیگر متشکل شوند . آنها به بعضی از کارگران مزایائی میدادند و صنف ماهوت بافرا به چند قسمت تقسیم کردند و سعی نمودند هر دسته را بر علیه دسته دیگر برانگیزانند . بعلاوه مقرراتی برای تربیت فنی کارگران و ساخت محصول وضع کرده و مجازات های سختی برای اجرای این مقررات معین نمودند .

از آنطرف پشم را بیتی که میخواستند به استادان فروخته و ماهوت را بهر مبلغی که مایل بودند از آنها میخریدند و باین ترتیب بطور غیر مستقیم دستمزد کارگران را معین میکردند . اینها از رقابت نمی ترسیدند زیرا تجارت در انحصار آنها بود و استادان بی چیز فقط در روزهای معین حق داشتند که یکی دو طاقه ماهوت در شهر بفروشند و تجارت با خارج کاملاً در انحصار آنها بود .

شرایط کار استادان هم روز بروز سخت تر میشد زیرا آنها نمیتوانستند مواد اولیه برای کار گاه خود تهیه کنند و مجبور بودند که محصولات خود را به تجارت بفروشند از طرف دیگر اینها مجبور بودند مالیات زیادی هم بپردازند .

رفته رفته شاگردان و کارگران بقدرت خود پی برده و مخصوصاً در جنگها مشاهده مینمودند که هم عده و هم قدرت آنها بیش از بورژواهاست اینست که با تمام تمهیداتی که از طرف تجارت بعمل میآمد کارگران موفق شدند برای خود تشکیلاتی بوجود آورند مهمترین این تشکیلات کور بوراسیون ها و هیئت های مذهبی هستند که کارگران و استادان در آنها متشکل گردیده و همبستگی بین خود بوجود آوردند . برای اینکه خوانندگان گرامی بهتر به مبارزات کارگران در این دوره پی به برنده مختصری راجع باین تشکیلات صحبت میکنم .

**اصناف Corporations** - این تشکیلات از قرن یازدهم بوجود آمد ولی فقط از قرن سیزدهم رواج یافت . در این قرن در هر شهری چند صنف وجود داشت .

این تشکیلات در حقیقت برای حفظ حقوق صنف بوجود آمده بود و بر خلاف اتحادیه های کنونی که کارگر و کارفرما جداگانه متشکل میشوند استاد ، شاگرد و نوآموز در آن عضویت داشتند فرق دیگری که این تشکیلات با اتحادیه های کنونی داشت این بود که عضویت در آنها برای اعضای صنف اجباری بود . هر صنف دارای چهار دسته بود : نوآموز - شاگرد - استاد و ریش سفید . کسیکه داخل در حرفه میشد اول بعنوان نوآموز مشغول کار میشد و بتفاوت

سر کرده و تقریباً بیک نحو زندگی میکردند . درآمد بیک روز استاد تقریباً بیش از دو برابر دستمزد هر یک از سه نفر کارگرا بود و بطوریکه یکی از مورخین نوشته است « در فلاندر سه چهارم بهای ماهوتی را که بکنفر کارگر میبافت بخود او تعلق میگرفت . » تا این موقع بین منافع استاد و کارگر تضادی وجود نداشت و اختلافاتی هم بین آنها دیده نمیشد ولی رفته رفته صاحبان بعضی از کارگاهها در اثر صرفه جوئی و پس انداز توانستند کارگاههای دیگری تهیه نمایند و دارای ۱۰ تا ۱۵ کارگاه گردند و باین طریق منافع بیشتری بدست آورند . در نتیجه زندگی این قبیل استادان با زندگی کارگران خود فرق زیادی پیدا نمود و همین خود باعث اختلافاتی بین آنها گردید .

صاحبان این کارگاهها دیگر بصنعت اکتفا نکرده و خودشان با سرمایه ای که بدست آورده بودند مشغول تجارت گردیدند و در آن موقع پشم را از انگلستان خریداری و به استادان میفروختند و ماهوت تهیه شده را از استادان خریده و بخارج صادر میکردند . این بورژواهای بزرگ برای صادر نمودن کالا به خارج و همکاری نزدیکی بین خود تشکیلاتی بوجود آوردند که به هانس La Hanse موسوم گردید و مهمترین آنها هانس لندن بود . این هانس از بورژواهاییکه در شمال فرانسه اقامت داشته و با انگلستان روابط بازرگانی داشته تشکیل شده بود . در حقیقت این هانس ها اولین اتحادیه های سرمایه بر علیه کار بودند رفته رفته هانس های چندین شهر با یکدیگر روابط نزدیکی پیدا کرده و حتی بین خود قرار گذاشتند که تمام کارگرانی که مسبب اغتشاش هستند از کارگاههای خود اخراج کنند ( مانند هانس های بروکسل - گان - لوون و غیره )

این هانس ها که در اوایل قرن ۱۲ تشکیل شده بودند تا اندازه نظیر تشکیلات سرمایه داران امروز بودند . آنها واردات و صادرات را با انحصار خود در آورده بودند و دیگر برای استادان بی چیز مقدور نبود که خودشان برای تهیه مواد اولیه و با فروش ماهوت با خارجیها ارتباط حاصل کنند . باین ترتیب دیده میشود در مبارزاتی که در این دوره بوقوع می پیوندد این قبیل استادان با شاگردان و کارگران علیه تجارت بزرگ در یک جبهه قرار میگیرند .

ضمناً تجار که در اثر انحصار تجارت دارای سرمایه قابلی شده بودند برای خفه کردن صدای کارگران ، خود را بمالکین بزرگ نزدیک کرده و اغلب از آنها برای از بین بردن طفیان کارگران کمک میگرفتند . بسوازات فروش ماهوت و صادرات آن به سایر کشورهای اروپا تعداد کارگاهها زیاد میشد در نتیجه عده کارگران افزایش میبافت این کارگران یعنی سرف هائی که از ده خود را آزاد کرده بودند و در کارگاهی مشغول کار میشدند نمی توانستند از لقب مشهري ( سیتواین ) استفاده کنند . آنها دارای حقوق

کمتر ز برابر تقاضاهای شاگردان میرفتند .

کورپوراسیون ها در اوایل در پیشه ها از قبیل نانوائیان- قصابان - کفش دوزان و غیره تشکیل گردید و بعداً در صنایع نساجی و کاغذ سازی و غیره که در این زمان کارگاه های کوچکی بودند بوجود آمد و میتوان گفت تا قرن ۱۶ در کلیه حرفه ها این تشکیلات وجود داشت ولی در صنایعی که از قرن ۱۶ به بعد بوجود آمد این تشکیلات نقش مؤثری نداشتند بطوری که موقیبه که در لیون فابریک حریر بافی در سال ۱۵۳۶ تأسیس شد صاحب کار اعلان نمود هر کس مایل است میتواند در فابریک کار کند بدون اینکه از او آزمایش بعمل آید و یا از او ورودیه ای اخذ شود . در اغلب از صنایعی هم که در آخر قرن ۱۸ در فرانسه وجود داشت از قبیل صنایع مصل بافی - روبان بافی - فرش - چینی سازی شیشه سازی و غیره مقررات مربوط به صنایع قدیم و کورپوراسیون ها جاری نبوده بهمین دلیل رفته رفته طبقه جدیدی که بنام طبقه کارگر (بهمنای امروزی آن) معروف گردید بوجود آمد . در دوره ای که کورپوراسیون ها وجود داشتند با آزادی تجارت و صناعت لطمه زیادی زدند و بهمین دلیل است که در موقع انقلاب کبیر فرانسه منحل گردیدند .

**هیئت های مذهبی - بورژوازی تازه کار برای منحرف کردن کارگران از مبارزه اساسی خود علاوه بر ایجاد دودستگی بین آنها دست به تشکیل هیئت های مذهبی نیز زد بعضی از کارگران در این هیئت ها بقدری از خود تعصب نشان میدادند که گاهی بکلی منافع خود و منافع صنف را فراموش میکردند مثلاً بعضی از کارگران درخواست میکردند ساعت کار یک بعد از نیمه شب شروع شود تا آنها بتوانند در بعد از ظهرها در این هیئت ها برای آموزش خود بدعا و نماز مشغول باشند . با اینکه محل این جمعیت ها از محل کار چندین کیلومتر فاصله داشت معینادرزستان و تابستان کارگران با تقوی از تهیه توشه آخرت خوداری نمیکردند .**

کارکنان هر حرفه یک هیئت مذهبی داشتند ولی عضویت در آنها اجباری نبود . هر هیئت خود را در تحت توجهات یکی از اولیاء الله که بنا بروایات قدیمه بهمان کسب گذران میکردند قرار میداد مثلاً نانوائیان خود را در ظل عنایت سن پیر Saint Pierre و قصابان در تحت توجهات Saint Joseph میدانستند علاوه بر این دو نوع تشکیلات ، یک نوع جمعیت های مخفی هم بین بعضی از کارگران برای مبارزه تشکیل شده بود که در موقع ذکر علل اعتصابات با آنها اشاره خواهد شد .

**شلل اعتصابات این دوره - علل اصلی اختلافات بین کارگر و کارفروما (۱) (استاد و شاگرد) در این دوره کمی دستمزد و زیادی ساعات کار بود .**

(۱) هرچاکه لفظ کارگر ذکر میشود منظور نوآموزان و شاگردان هستند .

حرفه از سه تا دوازده سال نوآموزی میکرد . استاد خوراک و منزل نوآموز را تأمین مینمود و قبول میکرد باو کار یاد بدهد . پس از نوآموزی دوره شاگردی میرسید . شاگردان با بطور روزمزد کار می کردند و با برای مدت یک هفته یا یک سال اجیر میشدند . کسیکه مایل بود استاد شود با بستی مدتی شاگردی کرده و ریش سفیدان صنف او را باین سمت قبول کنند و علاوه میبایستی یک شاهکاری از خود نشان دهد . استاد شدن بسیار مشکل بود چه اغلب ریش سفیدان مایل نبودند تعداد استادان زیاد شده و باین ترتیب مقام استادی مبتذل گردد و چه بسا پس از دریافت هدایائی پشاگردان مقام استادی میدادند .

در اینجا بایست یاد آوری کرد که پسر و داماد استادان از این مقررات و تشریفات معاف بودند باین لحاظ شاگردان اغلب سعی داشتند دختر استاد را بزنی اختیار کنند تا راه ترقی برایشان هموارتر باشد . مطابق قانونی که در سال ۱۵۸۱ بتصویب رسید هر استادی میتواند چند نوآموز داشته باشد ولی در زمان کلبه صدر اعظم فرانسه در سال ۱۶۶۶ این قانون ملغی و قرار شد هر استاد فقط یک نوآموز داشته باشد و مدت نوآموزی به ۵ سال تخفیف یافت . هر صنف برای خود مقرراتی داشت که در حقیقت اساسنامه آن محسوب میگشت و طبق آن مقررات ریش سفیدان را انتخاب میکرد . این اشخاص باختلافات بین افراد صنف رسیدگی نموده و آزمایش داوطلبان استادی و غیره را انجام میدادند .

هر صنف دارای علامت و بیرق معینی بود و در تظاهرات با آن علامت و بیرق شناخته میشد . کسیکه میخواست وارد صنفی شود اگر شرایط لازم را دارا بود را میبایستی مبلغی به صنف و مبلغی بعنوان مالیات پشاه بپردازد مثلاً در اساسنامه صنف نیم تنه دوزان [ که در سال ۱۳۲۳ میلادی تنظیم گردیده قید شده بود : « هر کس بخواهد در پاريس نیم تنه دوز شود بایستد کار خود را دانسته و در ابتدای امر ۸ دینار پشاه و ۴ دینار بریش سفیدان صنف بدهد ... »

برای نوآموزان نیز این قبیل شرایط وجود داشت . کسیکه میخواست نوآموز شود بایستی مبلغی بپردازد و وقتیکه دوره نوآموزی تمام میشد مبلغ دیگری به عنوان حق سر میز نشستن از او اخذ میشد برای حامز شدن تیر شاگردی نیز مبلغی میپرداخت . این مقررات بیشتر برای این وضع شده بود که از زیاد شدن دست جلوگیری شود ، زیرا اکثر مردم در آن دوره فقیر بودند و قادر به پرداخت این وجوه و انجام این تشریفات نبودند و در نتیجه تعداد نوآموز و شاگرد کمتر از میزان تقاضا بود و استادان بدین ترتیب مجبور بودند تا اندازه بدرخواست کارکنان خود ترتیب اثر دهند . بعضی اوقات استادان برای اینکه آزادی فعالیت خود را حفظ کنند و رودیه نوآموزان را شخصاً میپرداختند و باین ترتیب

رای داده است :

« از آنجاییکه بین استادان پشم و کارگران آن ها اختلافی بروز کرده... و کارگران بولینتت ما پادشاه شکایت کرده و میگفتند استادان ما را تا بیگانه بکار و امیدارند و این امر برای ما مضراست چنانکه چند نفر از کارگران در اثر سرما تلف شده اند و استادان در جواب میگفتند که مدت کار از عهد ملکه بلانش دو - کاستیل تعیین شده و نامه سر بپهری در دست داریم .... نظر بصلاحدید اشخاص خیر خواه و توافق طرفین رأی خود را اینطور اظهار داشتیم که نامه مزبور تأیید و این نکته نیز بر آن افزوده شود که کارگران باید هر روز کار در موقع طلوع آفتاب سر کار بیایند تا پیشین کار کنند و سپس کار پیشین را نیز تا غروب دوام دهند... بنا بصلاحت مشترک مقرر میداریم که نصف مزبور از استاد کار گرو و شاگرد هیچ گاه شب کار نکنند و هر کس شب کار کند جریمه مقرر را بپادشاه خواهد پرداخت (۲)

باین ترتیب دیده میشود که در نتیجه اعتصاب ، کارگران موفق شدند از کار در شب جلوگیری نمایند. اعتصابها بعضی اوقات از طرف جمعیت هائی که کارگران تشکیل میدادند آغاز میگردد. کارگران در هر شهر جمعیت های مخفی داشتند که انضباط آنها خیلی سخت بود. این جمعیت ها اغلب کسار گران یا استادان را جریمه میکردند. دستورات رئیس این جمعیت ها با سرعت و از روی وقار داری منتقل و اجرا می گشت.

جمعیت های کارگران شهرهای مختلف باهم بعلمت عدم وسایل ارتباط رابطه ای نداشتند ولی بعضی از جمعیت ها معیناً موفق میشدند رابطه برقرار کنند مثلاً کارگران چابخانه های پاریس و لیون در سال ۱۵۳۹ دست با اعتصابات زیادی زدند و در این اعتصابات هم آهنگی جالبی بین جمعیت های مختلف این دو شهر دیده میشد.

یکی دیگر از علل اعتصاب کارگران درخواست مزایائی از قبیل حق نوآموزی - حق نامزدی - حق عروسی - حق زایمان و غیره بود. برای مثال کافیس اعتصاب کارگران کارگاه کاغذ سازی آمبر Ambert (در فرانسه) را در سال ۱۶۸۸ ذکر کنیم. در این سال عده زیادی از شاگردان که تعداد آنها سیصد تا چهار صد نفر بودند دست از کار کشیده و اعتصاب نمودند. علت این اعتصاب که در آن موقع آنرا قیام کارگران میگفتند این بود که شاگردان درخواست حق نوآموزی داشتند.

اعتصاب مدت يك ماه طول کشید و بالاخره سه نفر از رهبران اعتصاب به شش سال خدمت در نظام محکوم گردیدند.

(۲) آلبرماله - تاریخ قرون وسطی

وضع زندگی کارگران مخصوصاً پس از بوجود آمدن بورژوازی بزرگ و مانوفاکتور بهیچوجه رضایت بخش نبود. اغلب کارگران جزیک دست لباس پاره که پهن داشتند چیزی نداشتند. با این وضع مدت کار روزانه خیلی زیاد بود و بعضی اوقات از ۱۶ ساعت هم در روز تجاوز میکرد.

برای مثال اساننامه ای که در سال ۱۴۹۶ در زمان هانری هشتم برای تقلیل ساعت کار تنظیم شده بود در اینجا یادآوری میکنم.

طبق این اساننامه مدت کار روزانه برای همه صنعتگران و کارگران فلاحتی از ماه مارس تا سپتامبر (بهار و تابستان) از ساعت ۵ صبح تا ۷ یا ۸ بعد از ظهر (۱۴ تا ۱۵ ساعت) تعیین گردیده بود و برای غدا خوردن یکساعت فرجه داده شده بود. در زمستان هم کار بایستی از ساعت ۵ صبح شروع و تا شب ادامه داشته باشد.

با این ترتیب طبیعی است که کارگران از شرایط کار ناراضی بوده و برای احقاق حق خود مبارزه کنند. قدیمی ترین اعتصابی که در تاریخ دیده میشود اعتصاب کارگران شهر دونه (در شمال شرقی فرانسه) در سال ۱۲۴۶ میلادی است این اعتصاب در نتیجه کمی دستزد رخ داد و آنطوریکه کارگران مایل بودند موفق نگردید اعتصاب دیگری در سال ۱۲۸۰ بوقوع پیوست بدین ترتیب که در این سال کارگران شهرهای بروژ - کان - دونه در اثر سختی وضع همیشه از کار کناره گیری کرده و در کوچها تظاهراتی نمودند و درخواست داشتند از آنها نمایندگانی در شورای شهر پذیرفته شود شاید بدین وسیله از فشارزندگی آنها کاسته گردد. (۱)

در نتیجه این اعتصاب که در حقیقت اعتصاب استادان بی چیز و شاگردان بر علیه تجار بود اعتصابیون موفق شدند انحصارهای تجار را از بین ببرند و از این بعد استادان بی چیز توانستند ماهوت خود را بهر کس که مایل بودند بفروشند.

در سال ۱۳۰۳ در ایپر (Ypres) کارگران در اثر فشارزندگی دست با اعتصاب زده و پشت سراعتصاب عده ای از تجار و مقامات اداری شهر را کشتند. در اثر این اعتصاب و شورش، کارگران موفق شدند در شورای شهر نمایندگانی داشته باشند ولی پس از چندی بورژوازی با کمک مالکین این مزایا را سلب کرده و عده از آنها را اعدام نمود.

در سال ۱۲۷۷ کارگران بعضی از کارگاه های شهر پاریس بعات زیاد بودن ساعت کار دست با اعتصاب زدند و در نتیجه موفق شدند ساعت کار را تقلیل دهند. مباشر شهر پاریس پس از رسیدگی باین اختلاف چنین

(۱) در این وقت نمایندگان شورای شهر از مالکین و بورژواهای بزرگ بودند و آنها هر نوع مقرراتی را بنفع خود بتصویب میرساندند.

گردید. (۱)

تصویب این قانون کارگران را خشنامک نمود. آنها تقاضا کردند که با این قانون تغییر داده شود و یانفو گردد ولی چون درخواست آنها به نتیجه نرسید تصمیم باعصاب گرفتند و در ۲۷ ژانویه ۱۷۳۴ تمام کارگران کاغذسازی شهر Thiers کار خود را ترک کرده و در حدود یکصد نفر تصمیم گرفتند تا موقعی که بدرخواست آنها ترتیب اثر داده نشود بسر کار خود نروید.

با اینکه عده ای از کارگران به حبس و عده ای به پرداخت جریمه محکوم شدند معینا توانستند قسمتی از درخواست های خود را بدست آورند.

**مداخلات طبقه حاکمه و دولت در اعتصابات**  
از ابتدای پیدایش سرمایه و اختلاف کار و سرمایه به مقامات حاکمه بیشتر بنفع سرمایه در اختلافات مداخله کرده اند. در این دوره در هیچ کشوری آزادی تشکیل جمعیت و اعتصاب برسمیت شناخته نشده بود و هر موقع مقامات مربوطه در اختلاف بین کار فرما و کارگر دخالت میکردند اعتصاب و تشکیل جمعیت را که برای بالا بردن دستمزدها و تغییر شرایط کار بوجود میآید جرم تلقی کرده و محکوم میکردند مقامات حاکمه همیشه سعی داشته اند اعتصابها را بوسیله سر نیزه بشکنند. در تمام مفرراتیکه در این دوره وضع گردیده است از تشکیل جمعیت های کارگران بشدت جلو گیری کرده اند و این وحشت طبقه حاکمه از نامه ای که مباشر شامپانی در سال ۱۷۸۳ بوزیر دارایی وقت فرانسه نوشته است پیداست:

«فکر تشکیل جمعیت و یساعی گری که همیشه در کارگران کاغذ سازی وجود داشت امروز بمنتهای خود رسیده است، مقررات فعلی برای برقراری نظم کافی نیست، کارگران بین خود قرارداد هائی می بندند و مانوفاکتورها را تهدید به تعطیل میکنند...»

و با اعلامیه زیر که در سال ۱۷۷۷ منتشر گردید:  
«پس از اینکه شاه مطلع شد که کارگران مانوفاکتور های کاغذ سازی با یکدیگر متحد شده و بوسیله اتحاد خود کار را متوقف کرده و یا بپیل خود بهره کار را زیاد میکنند و بدین وسیله ایشکار پیشرفت و یا خرابکاری در کار گاه ها را در دست دارند...»  
اعلیحضرت دستور داده است که این وقایع مورد رسیدگی قرار گیرد.

کارگران بین خود مقرراتی وضع کرده و کسانی که از این مقررات تخلف نمایند، از استاد گرفته تا شاگردان

ناگفته نماند که این اعتصاب کار فرمایان کاغذ سازی را بوحشت انداخت. آنها میترسیدند که نظیر این اتفاقات بازم تکرار شود بهمین مناسبت درخواست نمودند که مقرراتی وضع شود که دیگر کارگران نتوانند بطور دسته جمعی بپانه برای دریافت مزایائی داشته باشند. از طرفی، کارگران بعلمت شرایط نامساعد کار درخواست هائی داشتند.

طبق این درخواست ها در سال ۱۶۸۸ مقرراتی محتوی ۱۵ ماده وضع گردید. مطابق این مقررات میزان کار روزانه هر کارگر تعیین گردید، استاد موظف گردید خوراک شاگردان خود را تأمین نماید، استاد موظف گردید در صورتیکه بخواد کارگری را از خدمت معاف کند شش هفته قبل باو خبر بدهد، همچنین اگر کارگری خواست استاد خود را ترک گوید میبایستی شش هفته قبل او را مطلع گرداند. استاد حق نداشت کارگری که در کار گاه دیگری کار میکند استخدام کند، مدت نوآموزی حداقل سه سال تعیین گردید. خوراک نوآموز از طرف استاد تأمین میگردد و در مدت نوآموزی مبلغی مساوی ۱۲ لیور دریافت مینمود هیچ کارگری نمیتوانست استاد شود مگر با رضایت سه استاد و چهار کارگر قدیمی باپرداخت ۱۰۰ لیور و بالاخره کارگریکه برای معاف شدن از خدمت اگر قبل از ختم مدت مقرر بدکار میگردد ۰۶ لایوه برپرداخت خسارت به جریمه معادل ۱۰۰ لیور و تشبیه بدنی محکوم میشد.

پس از این قانون مبارزات کارگران متوقف نگردید و مرتباً برای تقلیل ساعت کار اعتصاباتى به وقوع می پیوست کارگران شهرهای دیگر می دیدند همکارانشان در فلان شهر مزایائی بدست آورده اند برای بدست آوردن همان شرایط مبارزه میکردند باوجودیکه طبق مقررات سال ۱۶۷۷ در شهر پاریس کار کردن در شب قدغن گردیده بود معینا این مقررات نه در پاریس و نه در سایر شهرها اجرا نمیشد بطوریکه ۵۰ سال بعد یعنی در سال ۱۷۲۷ در اثر مبارزات کارگران قانونی مشتمل بر ۱۶ ماده بتصویب رسید که طبق آن کار در تابسان یا در زمستان نیابستی زودتر از سه بعد از نیمه شب شروع شود و برای استادان متخلف ۵۰ لیور جریمه تعیین گردیده بود. استخدام اشخاص خارجی بعنوان نوآموز قدغن شده بود و فقط در صورتیکه شاگردان دارای پسر نباشند استاد حق داشت نوآموز خارجی بپذیرد.

در سال ۱۷۳۲ بموجب قانونی دریافت حق نوآموزی - حق نامزدی - حق عروسی - حق اولاد و غیره که کارگران کاغذ سازی دریافت میکردند قدغن

(۱) باید در نظر داشت که در صنایع دیگر بموجب مقرراتی تشکیل هرگونه جمعیت مذهبی قدغن گردیده بود مثلاً در حکومت فرانسوای اول در سال ۱۵۴۱ تشکیل جمعیت مذهبی کارگران چاپخانه ها قدغن گردید همچنین هرگونه تشریفات مذهبی که بخرج شاگرد ها انجام گیرد ممنوع گردید.

در این دوره با اینکه کارگران رشد کافی نداشته اند و تشکیلات آنها تجربه فراوانی نداشته است معینا توانسته اند مقداری از اعتصابات خود را به نتیجه برسانند. سود حقیقی که کارگران از اعتصابات خود گرفته اند اینست که اتحاد و اتفاق آنها رفته رفته عمیق تر شده است و البته این یکی از نتایج اعتصاب است که از اول پیدایش سرمایه تا کنون برای طبقه کارگر بسیار مفید بوده است.

در بین کارگران مختلف، کارگران کاغذسازی تشکیلاتشان از همه مرتب تر و روابطشان با یکدیگر نزدیکتر بوده است و بهمین دلیل است که ما بیشتر روی اعتصابهای این کارگران تکیه کرده ایم.

در این دوره تشکیل جمعیت و اتحادیه و دست زدن به اعتصاب قدغن بود. آزادی اعتصاب در هیچ کشوری برسمیت شناخته نشده بود. اغلب رهبران اعتصاب به حبس و تبعید و یا اعمال شاقه در خدمت نظام محکوم میگردیدند بعضی ها هم حتی محکوم باعدام میشدند. شهادت کارگران در این دوره قابل ستایش است.

از آنجائیکه تشکیلات کارگری توسعه نیافته بود اعتصاب ها نمیتوانستند زیاد دوام کنند زیرا کارگران بسیار فقیر بوده و هنوز جمع کردن اعانه را برای اعتصابیون یاد نگرفته بودند باین جهت نه کمکی از مردم میگرفتند و نه صندوق اعتصابی داشتند.

در این دوره اعتصاب همبستگی کمتر دیده شده است برای مثال اعتصابی که در سال ۱۷۴۴ از طرف کارگران کارگاه های حریربافی لیون شروع و از طرف پیشه وران مانند نانوایان و قصابان و غیره پشتیبانی گردید ذکر میکنیم. همکاری پیشه وران با کارگران سبب شد که درخواست اینها فوراً مورد قبول واقع گردید.

اعتصابات بمنظور اخراج بعضی از کارگران نامناسب از کارگاه و یا بکارگماشتن کارگرانی که کارفرما اخراج کرده است کم و بیش دیده میشود برای مثال کفایت دو اعتصابی که در این باره رخ داده است ذکر کنیم.

در سال ۱۷۶۶ یکی از کارگرانی که در اعتصاب یکی از کارگاهها شرکت نکرده بود طبق درخواست کارگران از کارگاه اخراج گردید. کارگر نامبرده در کارگاه شهر دیگری مشغول بکار گردید ولی بعضی اینکه کارگران این کارگاه از سابقه وی مطلع شدند دست به اعتصاب زده و از کارفرما اخراج ویراخواستار گردیدند.

در سال ۱۷۸۹ مقامات دولتی چند نفر از کارگران شهر کاستر Castres را توقیف کردند بفاصله اعتصاب در تمام کارگاههای کاغذسازی این شهر شروع گردید. در باره مثل اعتصاب از طرف مقامات شهر رسیدگی هائی بعمل آمد و طی نامه ای چگونگی اعتصاب برای مقامات بالا ارسال گردید چون گزارش می داد که در این باره تهیه شده جالب توجه است ما قسمتی از آنرا در زیر درج

جریبه مینمایند. استادان از ترس اینکه در کارگاههای آنها اعتصاب رخ ندهد مجبورند این جریمه ها را بپذیرند. کارگران نیز مجبورند این جریمه ها را بپردازند زیرا در غیر این صورت از کارگاه اخراج شده و در کارگاه دیگری هم پذیرفته نمیشوند..... شاه بموجب ماده ... مقررات ۱۷۳۹ کارگران متخلف را به ... محکوم میکند ...

اعلیحضرت مایل است که مقررات سال ۱۷۳۹ کاملاً بوقع اجرا گذاشته شود مخصوصاً آن قسمت که مربوط بانضباط بین استادها و کارگران است و بعلاوه جداً کارگران را از تشکیل هرگونه جمعیتی منع میکند ... بهمه استاد های مانوفاکتور ها اطلاع میدهد که بهحض اینکجه از تشکیل جمعیتی بین کارگران خود و یا بین آنها و سایر کارگران مطلع شدند فوراً مقامات مربوطه را مستحضر نمایند تا متخلفین را بزندان برده و تادستور ثانوی محبوس باشند ....»

در تمام مقرراتیکه وضع شده بخوبی دیده میشود که مقامات حاکمه از کارفرمایان حمایت کرده اند مثلاً دستور سال ۱۷۳۶ مقرر میدارد که هرگاه کارگری بخواهد کارگاه را ترک کند بایستی يك ماه قبل کارفرما را مستحضر نماید و حال آنکه اگر کارفرما بخواهد کارگر را اخراج کند بایستی ۱۵ روز قبل او را مطلع نماید.

در موارد زیادی کارفرمایان را از زیاد کردن دستزد کارگران منع کرده و برای متخلفین جریمه های سختی پیش بینی نموده است.

قرارداد زیر که بشوق مقامات حاکمه بین صاحبان کارگاه های کاغذ سازی شهر مارسی در سال ۱۶۳۴ منعقد گردید نمونه از این نوع فعالیت هاست:

« با توجهات سنور های دربار این کشور ... هیچک از استادان و کسان دیگر حق ندارند بیش از مبلغیکه در اینجا تعیین میشود بکارگران بپردازند. در صورتیکه استادی مبلغی بیش از آنچه تعیین شده است بپردازد محکوم به پرداخت ۱۵۰ لیور میشود ...»

### مشخصات اعتصابهای این دوره - بطوریکه

مشاهده میشود اعتصاباتی که از اواخر قرون وسطی تا پیدایش ماشین رخ داده است و ما بعضی از آنها را در بالا ذکر کردیم بیشتر بمنعل اقتصادی بوده است. در این دوره میتوان گفت اعتصاب سیاسی وجود نداشته است. بعلمت نبودن ارتباط بین شهرها اعتصاب عمومی مفهوم خارجی نداشت. همبستگی کارگران بقساط مختلف شایسان توجه است.

که دنیا بخود دیده است) خیلی جالب توجه و مستحق همه گونه محبتی از طرف شوهرش است استاد را مضطرب نموده و نامبرده کارگران را با تفنگ خود تهدید کرد...» (۱)

... دو نفر از کارگران در نتیجه گفتگو کارفرما را تحریک کرده و او با آنها چند ناسزا گفته است و در نتیجه این دو کارگری احترامی هائی نسبت به ارباب خود نموده اند. بر اثر سر و صدائی که این مذاکرات راه انداخته بود عیال استاد، آن عیال نازنین، وحشت زده از منزل به کارگاه آمد تا میان راه را اصلاح دهد و باین ترتیب بازوی یکی از کارگران را برای خارج نمودن او از کارگاه گرفت. کارگر نامبرده تکان محکمی داده و خود را رها کرد این عمل کارگر نسبت بزن استاد، این زنی که با خوبی و خوشروئی، با جوانی و خوشگلی خود (این زن یکی از خوشگلمترین زنان است

(۱) بهترین منابعی که برای تهیه این قسمت از این سلسله مقالات از آنها استناد شده است :

Lalutte des classes à travers l'histoire et la politique par : A. Milhaud

Associations et grèves des ouvriers papetiers en France aux 17 et 18-ème siècles, par: Briquet.

L'histoire de France depuis les temps le plus reculé jusqu'à 1789 par : Henri Martin

xalvat.com

### چند شاهیت از :

#### عجایب

دشمن دوست نما را توان کرد علاج  
شاخه را مرغ چه داند که قفس خواهد شد

بش باشد زنده داری خون مردم میخورد  
زینهار از زاهد شب زنده دار! اندیشه کن

مشاور ز بردست خویش این از ز بردستی  
که خون شیشه را نوشید جام آهسته آهسته

من از بنای نشینی خس دیوار فهمدم  
که ناکس کس نیگرده از این بالا نشینی ها

مخور صائب فریب زهد از عمامه زاهد  
که در گنبد ز بی مغزی صدا بسیار می بیچد

چون شود دشمن ملایم احتیاط از کف مده  
مکرها در پرده باشد آب زیر گاه را

کام دل توان گرفتن از جهان بیروی سخت  
آتش آوردن برون از سنگ کار آهن است

چون هر چه میرسد بنواز کرده های نوست  
جرم فلک کندام و گناه سناره چیست

# مهرتاب

در زیر سایه روشن ماه پریده رنگ :  
 در پرتوی چو دود ، غم انگیز و دلربا ،  
 افتاده بود وزلف سیاهش ، بدست باد ،  
 موج و دلفریب ،

میزد بروشنائی شب ، نقش تیرگی ،  
 \* \* \*

میرفت جویبار و صدای حزین آب ،  
 گوئی حکایت غم باران رفته داشت :  
 وز عشقهای تشنه و آندوه مردگان ،

رنجی نهفته داشت .  
 \* \* \*

در نور سرد و خسته مهتاب کوهسار ،  
 چون آرزوی دور ،  
 چون هاله امید ،

یا چون تنی ظریف و هوسناک از حریر ،  
 میخفت در نگاه ،  
 وز دشتهای خرم و خاموش ، میگذشت ،  
 آهسته شامگاه .

\* \* \*

او ، « آن امید جان من » ، آن سایه خیال  
 میسوخت در شراره گرم خیال خویش  
 میخواند در جبین درخشان ماهتاب ،  
 افسانه غم من و شرح ملال خویش .





ملا در جاذبه این حرکت درونی را توضیح دهد .  
 یا اینکه که بنظر میآید علم فیزیک در اواخر قرن  
 ۱۹ بخوبی بی ریزی شده باشد ، تجربه کنندگان دقیق  
 در پایه های آن شکافهایی مشاهده میکردند .

هرتس این شکافها را میدید و بنظر میآید که از  
 آنها برای انتقاد بر فیزیک کلاسیک استفاده میکرد .  
 آنچه توجه هرتس را بخود جذب میکرد ، دو مسئله  
 زیرین بود که بالاخره برای او لاینحل ماند :

۱ - ماهیت اشعه کاتودی و ۲ - حرکت الکترو  
 مغناطیسی و اتفاقاً هم در تکامل بعدی هر یک از این دو  
 مسئله ، سیر تحولی معینی را پیموده است و هر کدام  
 هسته ای برای فیزیک نو میشود یکی مسئله تئوری  
 الکترونی و دومی تئوری نسبی را بی ریزی میکند .  
 ما هم هر یک را جداگانه بطور مختصر توضیح میدهم .

### ۳- تئوری الکترونی

۱- مبادی فیزیک نو- در پایان قرن نوزدهم یعنی  
 هنگامیکه فیزیک نو در حال پیدایش است ، بیش از همه  
 با چهار شخصیت برجسته روبرو میشویم : هرمان  
 هلم هلتس ، گوستاو کیرشهوف ، رودلف  
 کلاوزیوس و لودویگ بلتسمن ، و مسأله مقاله  
 گذشته با هر یک از آنها تا اندازه ای آشنا شدیم . کار  
 دو نفر اول درباره مکانیک و ترمودینامیک است و کار  
 دو نفر دوم در قسمت ترمودینامیک و فیزیک اتم ، ولی حد  
 فاصلی بین کار آنها نبشود قرارداد . و اصولشان نیز  
 بر دو پایه زیرین قرار دارد یکی اصل کوچکترین اثر  
 که معادله آنرا هامیلتون نوشته و ضمناً حاوی اصل  
 نبات انرژی نیز بود (۱) و دیگری قانون دوم ترمو  
 دینامیک بود که روس آنرا در مقاله پیش بیان کردیم .  
 در آن هنگام هر فیزیک دانسی سیر بعدی تئوری  
 فیزیک را فقط بر این دو پایه تصور میکرد و هیچگاه  
 برای او امکان وارد شدن اصلهای دیگری که دست کم  
 دارای پایه ای مستقل و استحکامی با اندازه اصول فوق  
 باشد تصور نبود .

اما هنریش هرتس که از لحاظ عملی امواج  
 الکترومغناطیسی را یافته بود دارای ایده دیگری بوده  
 و در آستانه قلمرو تازه ای ایستاده بود . هرتس بوسیله  
 تحقیقات خود میکوشید فیزیک نو را بنیان گذارد ، ولی  
 مناسبانه کوشش او بجائی نرسید ، چه در اثر مرگ نا بهنگام  
 او در ۳۴ سالگی کار وی ناتمام ماند . هدف کوشش او در  
 فیزیک توسعه کردن فیزیک نیوتن تا بعد ایده آل بود ما  
 انرژی پتانسیل و سینتیک را توضیح دادیم و نشان دادیم که  
 در فیزیک نیوتن این دو از هم مشخص است . هرتس  
 میکوشید موضوع قوه را از مکانیک حذف کند ، بنظر او  
 قوه نیوتنی با حرکت درونی ماده یکی بود و از این راه نتیجه  
 میگرفت که انرژی پتانسیل عبارت است از تعادل حرکت  
 درونی ماده و انرژی سینتیک ، تظاهر این حرکت ، ولی  
 هرتس ، هیچگاه کوشش نکرد ، در یک مورد مشخص ،

(۱) اصل کوچکترین اثر میگوید هر گاه در فضائی بین دو نقطه A و B  
 جسمی بجرم M حرکت کند و در این فاصله قوه مؤثر روی M متغیر  
 باشد راهی را که جسم طی میکند در این راه مجموعه «انگزال»  
 جرم در سرعت در راه (هر قطعه راه کوچک صرب در سرعتی که این  
 راه را طی کرده) کوچکترین مقدار است .

$$\int_A^B Mr ds = \text{مینیموم}$$



۱- لوله کروک- کاتود (باصطلاح) باصطلاح (با  
 ۲- لوله باصطلاح) از فلز است . آتود بقطب مثبت جریان و  
 کاتود بقطب منفی متصل است . فاصله کاتود تا آتود  
 ۳- ۱۰ تا ۱۰۰ سانتی متر و اختلاف پتانسیل تا ۱۰۰۰  
 ولت است ، منطقه ۲ و ۳ تا ۴ تا یک است ۱- زرد قرمز  
 ۴- بخش قرمز و ۵- قرمز رنگ است .

اگر در یک لوله شیشه ای مطابق شکل بالا  
 هوای با فشار معمولی موجود باشد با اختلاف پتانسیل  
 ۱۰۰۰ ولت در لوله روشنائی دیده نمیشود .  
 یعنی جریان برق از لوله رد نمی شود اما اگر  
 لوله را تخلیه کنیم در فشار کم بین آنند و کاتد  
 یک رشته نورانی غیر مستقیم پیدایشود ، وقتی که فشار

ممکن میشود، که طول موج این اشعه را اندازه می گیرند. در مقاله پیش متذکر شدیم که اگر نور معمولی از شکافهای نازک عبور کند اثر فرانس (تداخل) می دهد و دلیل آنرا هم توضیح دادیم، باز متذکر شدیم که وقتی نور از شکافهای بزرگ رد میشود بدلیل بزرگ بودن قطر شکاف نسبت بطول موج نور، اثر فرانس پیدا نمیشود. این شکافهای نازک برای امواج روتکن نیز به نسبتی بزرگ است که اثر فرانس نمیتواند بدهد. در حالیکه در اجسام متیلور فاصله آنها از هم دیگر (که بشکل منظمی قرار گرفته اند) بهترین شکافهای طبیعی برای گرفتن اثر فرانس از امواج روتکن است. این کشف سبب شد که بتوانند اشعه روتکن را دسته بندی کنند، از طرف دیگر معلوم شده بود که اشعه صادرة از اجسام رادیواکتیو بر سه قسم است و يك قسمت آنرا که اشعه  $\gamma$  (گاما) میگفتند از نوع اشعه روتکن است ولی با طول موج خیلی کوچکتر. تمام این آزمایشها فصل تازه ای باز میکنند که در تئوری کوانتا از آن صحبت میکنیم.

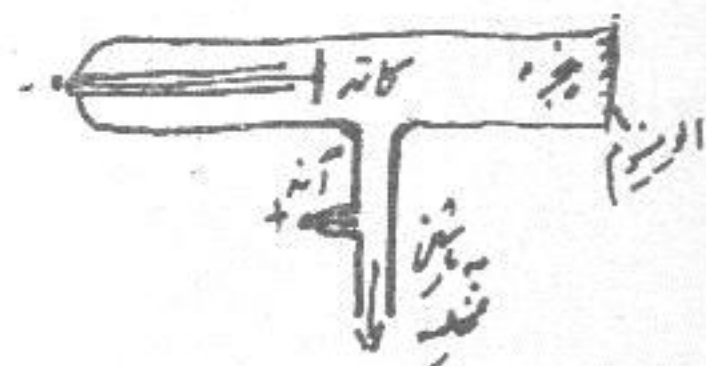
اما در باره الکترونها- در مقاله گذشته اشاره ای به قانون فارادی در باره الکترلیت (ترکیباتی که محلول آنها در آب هادی الکتریسته است) شد. فارادی نشان داد که از محلول املاح مختلف بکلیک ۹۶۴۸۰ کولن (۱) الکتریسته همیشه از هر عنصر معینی وزن معینی راسب میشود. اعم از شکل ترکیبی این عنصر در محلول مربوطه. بعدها که تعداد ملکولها همچنین آنها را توانستند شمارش کنند، معلوم شد که با این مقدار الکتریسته  $1.6 \times 10^{-19}$  اتم از عنصر های يك ظرفیتی راسب میشود (از آنها می که در ترکیب مربوطه دو ظرفیتی هستند نصف این تعداد جدا میشود...)

در ۱۸۸۱ هلم هلنس میگوید: قوانین فارادی را در باره الکترولیتها وقتی میتوانیم توضیح دهیم که الکتریسته هم نظیر ماده از ذرات ریزی تشکیل شده باشد این اتمهای الکتریکی را که هلم هلنس حدس زده بود اولین بار در اشعه کاتدی و کاملاً مستقل از اجسام یافتند در حالیکه مقدار بار الکتریکی و جرم آنرا نیز اندازه گرفتند و باز معلوم شد که اشعه رادیو اکتیوها نیز سه نوع است: (گاما) که از جنس امواج الکترو مغناطیسی است، (بتا) که همان اشعه کاتدی ولی با سرعتهای خیلی زیاد تر است و (آلفا) که همان اتمهای هلیوم است که دوزره الکتریسته منفی از دست داده است (و بیون هلیوم  $He^{++}$  گفته میشود).

اتمهای الکتریکی همه یکسان میباشند در حالی که اتمهای شیمیایی مختلف میباشند. آنها همه دارای

را متدرجاً کمتر کنیم این رشته منبسط تر میشود ولی مطابق شکل، قسمتای تاریک و روشن باریکهای مختلف پیدا میشود. در حالی که فشار بازم کمتر شود قسمت ه نیز بقطعات تاریک و روشن تقسیم میشود و باز که فشار کمتر شود قسمت تاریک ۲ و روشن ۳ توسعه یافته است آنند نزدیک، میشود تا اینکه کاملاً به آن در سیده و بعد از آن دیگر خاموش میشود و در این صورت که اختلاف ولت را زیاد کنیم، باز روشن میشود. روشنائی مرحله آخر، اشعه کاتودی گفته میشود و پلوگر Plücker آنرا در ۱۸۵۹ یافته است. اگر فشار را دیگر خیلی کمتر کنیم روشنائی درون لوله محو میشود ولی قسمت شیشه مقابل کاتود رنگین میشود (فلوئورسان) بعد از اکتشاف اشعه کاتودی مسئله ماهیت این اشعه، نیز مطرح میشود (یعنی آیا این اشعه جنس الکتریکی دارد یا از نوع امواج الکترو مغناطیسی است). هرتس معتقد شده بود که این اشعه از جنس امواج الکترو مغناطیسی است ولی آزمایشهای زیادی نشان میداد که این اشعه باید ذره ای و الکتریکی باشد. وین بار الکتریکی این ذرات را نشان داد و ویشرت D. W. سرعت ذرات را معین کرد.

فیلمی لنارد در ۱۸۹۲ مشاهده کرد که این ذرات از صفحات خیلی نازک فلزی عبور میکنند (شکل ۲). بالاتر از همه اینکه در ۱۸۹۵ رونتگن W. Röntgen در حین عمل متوجه شد اشعه کاتدی که بصحفاً مقابل



چون اشعه کاتدی بخط مستقیم (بدون ارتباط بمحل آنند) منتشر میشود، پس از گذشتن از سوراخهای پنجره بصحفاً فلزی پشت پنجره برخورد میکند.

کاتد برخورد کند از آن صفحه اشعه ای مجهول خارج میگردد (که چشم آنرا نمی بیند)، از طرف دیگر هائری بکرل Bequerel نیز متوجه شد از سنک معدنی معنوی فلز اورانیوم نیز اشعه ای خارج میشود (که از این لحاظ رادیو اکتیو نامیده شد). وجود اشعه کاتدی، اشعه مجهول روتکن و اشعه اجسام رادیو اکتیو سبب اکتشافات فوق العاده ای گشت.

در همان ابتدا متوجه شده بودند که اشعه روتکن از نوع امواج الکترو مغناطیسی است ولی شناختن دقیق آن در ۱۹۱۲ توسط لائو له Soon Laue شوریدان

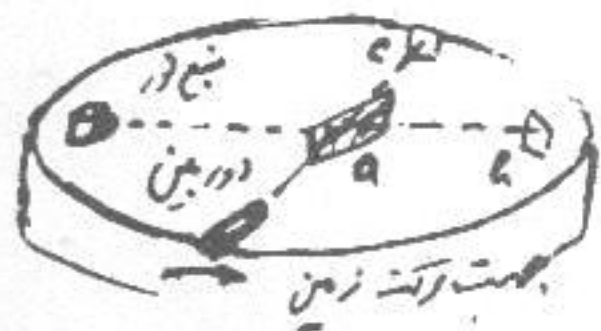
۱) یک کولن مساویست با جریانی که از محلول نیترا ت نقره ۱۱۸ میلی گرم نقره جدا کند. اگر این جریان در مدت يك ثانیه از سیم بگذرد آنرا یک آمپر میگویند.

میآید ولی در عوض، نسبی بودن حرکات از لحاظ هر تس نفی میشود، چه بالاخره چیز ساکنی فرض شده، اثر، که میتوان حرکات را نسبت به آن سنجید یا باصطلاح فیزیکی حرکت مطلق اجسام را اندازه گرفت. ولی تحقیقات، بهمین جا خاتمه نمیآید و آزمایش های زیادی صورت میگیرد که نتیجه آن با تئوری لورنس تطبیق نمیآید. کلیه کوششهاییکه در زمینه های مختلف برای اندازه گرفتن سرعت مطلق در روی زمین شد (سرعت نسبت به اتر ساکن فرضی) بی نتیجه ماند. بین این آزمایشها از همه مهمتر آزمایش **میکلسن** **وهرلی** **Morly** بود که هیچگونه اثری از حرکت زمین روی نور نشان نداده درحالیکه مطابق نظریه لورنس باید این تأثیر موجود باشد.

يك مقدار بار الكتریکی هستند. این ذرات را الكترون نامیدند. وجود الكترونها، فهم هدایت الكتریکی را آسان ساخت، چون هنگام عبور جریان از سیم فلزی در آن تغییر خاصیت شیمیایی پیدا نمیشود پس همین الكترونهای متحرك باید حامل جریان درون سیم باشد.

و بر این نظریه را قیلا حدس میزد ولی **ریکه Ricke** و **دروده Drude** آنرا بیشتر تکمیل کردند.

البته در حال عادی که اثری از برق نباشد باید الكترونها بصورت «بسته» موجود باشد و کوشش برای معلوم ساختن این الكترونهای بسته يك رشته خواص فیزیکی و شیمیایی تازه ای را در ماده معین میکند. دروده قبول میکند که در اجسام، الكترونهای «كاملا بسته» و «نیمه بسته» موجود است. «نظریه كامل الكترونی» را لورنس **H.A. Lorenz** بصورت يك رابطه كامل و مستقلى در میآورد. كار مخصوص او این بود که نشان دهد کلیه «ناپتھای مادی اجسام»، (۱) را تا چه اندازه می توان از انتظام آنها و الكترونها و تأثیر مابین آنها حساب کرد و آیا این محاسبه ممکن است؟ توضیح بیشتر در این باره در تئوری کوانتاز کر میشود.



### ۳- تئوری نسبی

در مورد هر تس یادآوری شد که آخرین و پرازش ترین تحقیقات وی درباره امواج الكترو مغناطیسی بود و عمده تحقیقات او نیز در این قسمت راجع به انتشار این امواج در اجسام بود درحالیکه معتقد بود کلیه اجسام متحرك اند، اصل او در این آزمایشها این بود که هر حرکتی نسبی است. در مقاله گذشته درباره نسبی بودن معادلات نیوتن صحبت شد. ولی این معادلات از نظر دو شخص که یکی ساکن باشد و دیگری متحرك، دو صورت مختلف دارد اما معادلاتی که هر تس با قبول اصل نسبیت و با انكاف بر معادلات ما کسول یافت از نقطه نظر این دو شخص، يك شكل میآید. در نظریه هر تس برای انتشار امواج الكترو مغناطیسی واسطه جوهری لازم نبود و اگر هم این واسطه باشد باید همراه با ماده متحرك بوده و خود حرکت مستقلی نداشته باشد. یعنی سرعت نور، مثلا، در هوای ساکن و هوای متحرك باید متفاوت باشد. اما در مقاله گذشته گفتیم که «فیز و» علا نشان داد سرعت نور در جسم متحرك و ساکن یکی است.

لورنس برای مرتفع کردن این تضاد، اثر ساکنی فرض میکند که در تمامی فضا پراکنده است و اتمها و الكترون ها مستقلا در این اثر حرکت میکنند. از ابتراه ارزش نظریه هر تس حفظ میشود و با آزمایش فیزو نیز تطبیق

(۱) - در روابط مختلفی که بین نمود های مختلف ماده قاهر می شود (مانند هدایت الكتریکی و گرمایی، حرارت مخصوص و عوامل دیگر) در رابطه ناچھانی پیدا میشود که آنرا ناپتھای مادی اجسام مینامند.

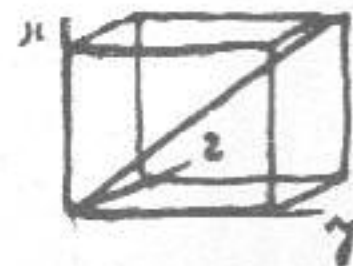
طرحی از آزمایش میکلسن مطابق محاسبه لورنس باید نوریکه a آینه نیمه جیوه شده) تا b (آینه) میروید و بر میگردد کمی دیرتر از نوری که از a به c (آینه) میروید و بر میگردد و در نتیجه در a اثر فرانس پیدا شود (مطابق توضیح در مقاله اول) ولی اثر فرانس دیده نشد.

در انتهای قرن ۱۹ فیزیک گاهی بانفی نظریه پر ارزش لورنس و گاهی بآرد نظریه نسبی رو برو میشد. تا اینکه در ۱۹۰۵ آلبرت اینشتین فرضیه نسبی خود را منتشر میسازد و بدینوسیله راه حلی نشان میدهد. کلید رمز او این بود که زمان و مکان را با هم پیوند میسازد، در حالیکه تصورات قدیمی این دورا از هم مجزی میداند. بر این نظریه از لحاظ منطقی نمیتوان ایرادی وارد کرد چون بكمك محاسبه و ریاضیات به این نتیجه رسیده بود، اما برخلاف عقاید پذیرفته شده نیز بود. این اشترین بقیمت وارد کردن این فرضیه نظریه لورنس را حفظ میکنند، ولی وجود اتتری را که او فرض کرده بود منتفی میسازد.

چند سال بعد این فرضیه را **مینگوسکی** بطریق تازه ای تأیید میکند. او مشاهده کرد که اگر زمان را يك مقدار موهومی بگیریم (هر مقدار صحیح که در ضرب شود موهومی گفته میشود) و واحد آن را مقداری بگیریم که در این مدت شعاع نور واحد طول را طی میکند در این حال کلیه روابط الكترو دینامیکی نسبت به زمان و مکان، قرینه در خواهد آمد، زیرا در هر رابطه الكترو دینامیکی يك بعد زمان از يك

طول OM (قطر مکعب مستطیل) همان  $\sigma$  متر است و وضع آن در فضا نسبت به سه صفحه مختصات مکان نقطه M را معین میسازد و البته این وضع اگر تغییر کند محل نقطه M نیز (روی محیط کره ای بشعاع OM) تغییر خواهد کرد. در اینجا میگوئیم نقطه M وقتی مشخص است که اولاً مقدار فاصله آن از نقطه دیگری داده شود و ثانیاً وضع (با جهت فاصله) معین شود. با اصطلاح دیگر برای تعیین محل یک جسم در فضا باید سه بعد مکانی آن را از نقطه معینی معلوم ساخت. وقتی این نقطه در فضا حرکت کند البته هر چه زمان تغییر کند (بگذرد) مقدار سه بعد مکانی آن نیز تغییر خواهد کرد، پس بطور کلی وقتی وضع یک جسمی معلوم است که بدانیم در زمان های مختلف (بعد زمان) ابعاد مکانی آن چه مقدار است و معادله ای که این ارتباط را نشان دهد، رابطه تغییرات آن نقطه گفته میشود. پس رابطه تغییرات هر نقطه و از آنرو رابطه تغییرات مجموعه ای از نقاط بدون ارتباط با یک دستگاه مختصات، غیر ممکن است، و چون هر جسمی ممکن است خود مبدأ مختصات قرار گیرد بنا بر این بینهایت دستگاه مختصات موجود است. یا نوع دیگر، هر شخصی «مبدأ مختصاتی» است که تغییرات موجود در محیط خود را نسبت بخود می سنجد. در تعیین صحیحترین مبدأ مختصات ابتدا این نظر میرسد که باید زمین باشد، نیوسن نشان داد که چون زمین و سیارات دیگر بدور خورشید میگردند پس صحیحترین مبدأ مختصات خورشید است. بعد که متوجه شد تدخورشید نیز خود متحرک است در مکانیک دنیال مبدأ مختصات ساکنی (که صحیحترین باید باشد) میفرستند و لورنس این مبدأ مختصات را بر اثر ساکن و فرضی خود قرار میدهد ولی آزمایش نشان داد که تعیین تغییرات حرکتی یک نقطه نسبت به این اثر فرضی ممکن نیست و این اشتباه نتیجه گرفت که چون هیچ واسطه ساکنی نمیتوانیم داشته باشیم و چون نمیتوان یکمک کلیه وسایل فیزیکی سرعت یک نواخت جسمی را معین ساخت از این لحاظ هیچ مبدأ مختصاتی بر مبدأ مختصات دیگر ترجیحی ندارد. از طرف دیگر واضح است که سه بعد هر نقطه ای نسبت به هر مختصاتی فرق میکند ولی گالیله میگوید که زمان برای هر دستگاهی مقدار ثابتی است. این اشتباه میگوید یک مقدار زمان معین از لحاظ هر دستگاهی متفاوت است یا صحیحتر بگوئیم مقدار معین زمان (مقدار مطلق) معنایی نخواهد داشت و هر چه دستگاهی سریعتر باشد زمان را کوتاهتر اندازه میگیرد و باز طول هر خط از لحاظ دستگاه گالیله یکمقدار مطلق و تغییر ناپذیری نسبت به هر دستگاهی میباشد اما از نظر این اشتباه طول هر خط اگر در امتداد خودش حرکت کند کوچک میشود و وقتی سرعت مساوی سرعت نور شود طول آن صفر میشود، یعنی طول مطلق هم معنی ندارد. و همچنین جرم هر جسم را مقداری لا بتغییر میدانستند در حالیکه از نظر فرضیه نسبی، هر چه سرعت

طرف و سه بعد مکان از طرف دیگر بصورت مؤلفه های مساوی و مینائی ظاهر میشوند. بنا بر این «فضای» سه بعدی بصورت «جهان» چهار بعدی توسعه مییابد. بجاست اگر کمی این قسمت را باز تر بنویسیم. هندسه اقلیدسی تنها از روابطی بحث میکرد که در فضای مطلق موجود بود و خواه نا خواه این هندسه محصول طرز دریافت بشر از محیط خود بود (منظور از هندسه اقلیدسی همان هندسه معمولی است که اصول و شکل بیان قضایای آنرا اقلیدس منظم کرده است). اما چنانکه دیدیم وارد کردن عامل زمان در روابط و معادلاتی که بشر از محیط بدست میآورد تقریباً از زمان گالیله شروع میشود (غیر از روابط نجومی)، یعنی از این هنگام برای نمودهها (فنونها) مجبور میشوند معادلاتی بنویسند که تغییرات مکانی یک جسم در زمانهای معینی صورت میگیرد و بنا بر این رابطه تغییرات مکانی یک جسم را نسبت به تغییرات زمان معین میسازد. ولی چون جسم بشر از زمان و مکان دو کیفیت جداگانه را نشان میدهد از اینرو در این معادلات دو کیفیت زمان و مکان، مطلقاً جدا از هم فرض میشود. پس گالیله (و بعد از او، دیگران) برای مشخص کردن موقعیت هر عاملی دو چیز لازم داشتند: وضع فضائی و وضع زمانی. زمان را یکمک یکمک دتتها، میتوان مشخص کرد، مثلاً وقتی میگوئیم پس از  $\sigma$  ثانیه، در آن هیچ نوع ابهامی نیست و مقصود، نهایتاً لحظه معین است که  $\sigma$  ثانیه بعد از لحظه دیگر پیش میآید. ولی وقتی می-گوئیم با فاصله  $\sigma$  متر از فلان جسم، کلیه نقاط سطح کره ای که از این جسم  $\sigma$  متر فاصله دارند فهمیده میشود و برای اینکه یک نقطه از محیط این کره که منظور است معین شود باید جای این نقطه را روی کره نیز معلوم کرد و برای این کار آسانترین صورت چنین بنظر میرسد که سه صفحه از جسم اول بگذرانیم که این هر سه صفحه بر هم عمود باشند، این جسم را که بصورت یک نقطه فرض کنیم این نقطه را «مبدأ مختصات» میگوئیم و سه صفحه را سه صفحه مختصات اکنون اگر از نقطه منظور (M) سه صفحه بر این سه صفحه اول عمود کنیم، البته یک مکعب



مستطیلی پیدا میشود که یک رأس آن مرکز مختصات (جسم اول) و رأس مقابل آن نقطه مفروض است. سه بال این مکعب را (مطابق شکل) سه «بعد» این نقطه میگوئیم که مختصات نقطه M را تشکیل میدهد. البته

جسم زیادتر باشد، جرم آن بیشتر میشود و اگر سرعت مساوی سرعت نور شود جرم بی نهایت میشود و بنا بر این قوه بینهایت لازم است تا سرعت جسم سرعت نور برسد یعنی سرعت، بیش از سرعت نور ممکن نیست (باصحیحتر جرم و انرژی ممکن نیست با سرعتی بیش از سرعت نور حرکت کنند). پس برای دستگاه معین، هندسه اقلیدسی مخصوص و معینی صادق است (مثلا از لحاظ یک دستگاه یا یک ناظر، یک مکعب با جرم معین که مسافت معینی را در فاصله زمانی معینی طی میکند برای یک ناظر دیگر، بطور کلی جسمی است غیر مکعب با جرم دیگر که آن مسافت را مقدار دیگری اندازه میگیرد و زمان طی کردن آن نیز مقدار دیگری است). در اینجا **هندسه مکانی - مکانی حاصله** (که بعد زمان را همراه با آن **مکانی**) در واقع عبارت از **توسعه و تصحیح هندسه اقلیدسی** است.

اگر سرعت دستگاه مختصات تغییر کند شکل قوانین ریاضی نسبت به این دستگاهها تغییر میکند ولی اگر جهت سرعت دستگاه تغییر کند دیگر شکل قوانین تغییر نمیکند، در حالی که در «جهان زمانی - مکانی» اگر مبدأ مختصات مقدار سرعتش هم تغییر کند شکل قوانین ریاضی تغییر نمیکند. یعنی قوانین نیوتن نسبت به دستگاههای مختلف با سرعتهای مختلف تغییر میکنند، در حالی که در دستگاههای زمانی - مکانی تغییر نمیکند و از اینجا «**مکانیک نسبی**» پیدا میشود که عبارت از **توسعه و تصحیح مکانیک نیوتنی** است.

در عمل هم دیده شد که جرم الکترونها ثابت نیست و با ازدیاد سرعت زیاد میشود.

غیر از پیوند ساختن زمان و مکان، تئوری نسبی یک اختلاط دیگری هم تهیه میکند و آن اختلاط جرم و انرژی باصیحیحتر، وحدت جرم و انرژی است. برای جسم ساکن مقدار انرژی آنرا مساوی جرم آن ضرب در مجذور سرعت نور میداند.

ولی با این حال، این اشتباهات باقی نماندند و این قسمت تئوری نسبی خود را (که تئوری نسبی خصوصی گفته میشود) بیشتر توسعه داد و تئوری نسبی عمومی را بنا میکند. البته قبل از بحث و فهم انواع هندسه ها تشریح کافی از نظریه این اشتباهات صحیح نیست و از این لحاظ در اینجا فقط به توضیح مختصری اکتفا خواهیم کرد: اگر بر جسمی قوه ای وارد شود در مقاله اول گفتیم که این جسم شتابی پیدا میکند که متناسب با جرم جبری «آن است». از طرف دیگر در مجاورت هر ستاره (مانند زمین) برای این جسم قوه ای وارد میشود که وزن آن جسم میگوئیم و مقدار آن متناسب با جرم جسم است ولی ظاهراً هیچ ارتباطی بین این جرم و «جرم جبری» نیست. از این نظر این جرم را «جرم سنگینی» میگویند، اما آزمایشهای بسیار دقیق نشان میدهد که جرم

جبری با جرم سنگینی یکی است و از اینجا این اشتباه نتیجه میگیرد (۱۹۱۲) که اگر در یک اطاق چوبی در وسط فضا اسبابها با شتاب ثابتی سقوط کنند فیزیکی که در این اطاق باشد نمیتواند معلوم کند که آیا این سقوط در اثر نیروی جاذبه است یا در اثر اینست که خود اطاق دارای شتابی بهمین اندازه در سمت بالا است و در نتیجه اسبابها با شتابی بهمین اندازه، بسمت کف اطاق نزدیک میشوند حتی برای نور هم باید این خاصیت ظاهر شود یعنی در میدان جاذبه، نور از مسیر مستقیم خود منحرف شود. البته مقدار انحراف نور در محیط زمین خیلی کم است ولی در محیط خورشید که جاذبه آن ۲۷ برابر زمین است این اثر باید ظاهر شود. نور ستاره ای که از کنار خورشید رد شود از زمین که ملاحظه شود باید  $1/57$  ثانیه انحراف داشته باشد ولی عکس برداریهای دقیق جدید نشان داد که این انحراف مساوی  $2/2$  ثانیه است البته تفاوت محاسبه با اندازه هنوز توضیح داده نشده است. از طرف دیگر با قبول اصل بالا برای میدان جاذبه، رابطه ای پیدا میشود که کمی از رابطه جاذبه نیوتن تفاوت دارد؛ یعنی عوامل دیگری هم میاید که (۲) فاصله از کره) دارای قوه ای بیشتر از قوه ۲ است و بنا بر این تأثیر آن فقط در فضای خیلی نزدیک کره ظاهر میشود و از اینرو این تأثیر تنها روی حرکت عطارد که نزدیکترین سیاره بخورشید است ظاهر میشود که رأس مدار بیضی آن در هر صدسال مطابق حساب باید ۳ و ۳ ثانیه تغییر محل بدهد. گرچه عملاً این تغییر محل اندازه گرفته شده است ولی هنوز در تطبیق آن کلیه ستاره شناسان هم آهنگ نیستند.

نتیجه سومی که از تئوری نسبی عمومی حاصل میشود این است که هر نور با طول موج معین که از یک کره جدا شود (تظیر سنگی که بسمت بالا پرتاب میشود) هر چه در آن محل جدا شدن، مقدار جاذبه بیشتر باشد مقداری از انرژی نور کمتر میشود و در نتیجه طول موج آن بزرگتر میشود و محاسبه برای نوری که از خورشید خارج شود نشان میدهد که باید این وضع پیش آید.

(با اصطلاح در طیف خورشید، هر نور معین از عناصر مختلف کمی از نور عناصر نظیر در زمین طول موج بیشتری داشته باشد و در نتیجه آن طیف، بسمت قرمز متمایل شده باشد). آزمایش این حال بسیار مشکل بوده و در ضمن اینکه توفیق یافتند این تمایل را نشان دهند مجبور شدند آنرا نوع دیگر توضیح دهند و اصلاً بطور کلی تعبیر انرژی بناسیل برای نور خیلی مشکل و مخالف با همین تئوری میشود و از این لحاظ این تمایل نیز خیلی مشکل قابل تعبیر است.

**فیزیک کیهانی** - تئوری نسبی عمومی اولین قدم اساسی برای ایجاد فیزیک کیهانی بوده و به این نتیجه منتج شده که هندسه کیهانی، هندسه غیر اقلیدسی است یعنی فضا

که در این زمینه نیز باید تئوریهای کلاسیک را ترك گفت و گامی فراتر نهاد.

این تجربیات در قلمرو ترمودینامیک بود و اندازه گیریهای بود که در بخش انرژی در طیف نور جسم سیاه حاصل شده بود. منظور از جسم سیاه جسمی است که هر نوری که بر آن بتابد همه اش جذب آن جسم شود. در فیزیک بجای جسم سیاه يك فضای خالی اختیار میکنند که درون آن را بادوده اندوده باشند. در حرارتهای معمولی وقتی بسوراخ این فضای خالی (که خیلی کوچک است) ملاحظه شود بسیار تاریک تر از محیط خود دیده میشود اما همینکه گرم شود و حرارتش زیاد شود این نقطه روشنتر از محیطش خواهد شد. چه نظیر همان نوری که جذب میکرد اکنون متشعش میسازد. ممکن است با يك حرارت سنج حرارت این فضای خالی را اندازه گرفت و از طرف دیگر نور بر آن که منتشر میسازد نظیر نور معمولی بكمك يك منشور تجزیه کرد و سپس مقدار انرژی نورهای مختلفه (با طول موج مختلف) را اندازه گرفت همچنین ممکن است مقدار انرژی نورهای مختلفه موجود در طیف خورشید را نیز اندازه گرفت. سروی پیام هر مثل متوجه شد که در طیف نور خورشید نورهایی نیز موجود است که بچشم دیده نمیشود و طول موج آن یا از نور قرمز طولینتر است و یا اینکه از نور بنفش کوتاهتر میباشد. هر گاه نوری را که از يك جسم سیاه خارج میشود بوسیله منشور تجزیه کرده و مقدار انرژی را که هر يك از رنگها دارند جدا گانه حساب کنیم و در شکل مقابل روی محور افقی طول موج را نقل کنیم و روی محور قائم مقدار انرژی مربوطه این طول موج را (مثلا دو طول  $op$  و  $oq$ ) این دو طول دو بعد نقطه  $M$  را در سطح شکل تشکیل میدهند. و بدینقرار که مقدار انرژی و طول موج هر نور را وارد کنیم و نقاط مختلفه بدست آمده را بهم وصل کنیم منحنی که در شکل دیده میشود بدست میآید. چون هر چه درجه حرارت جسم زیادتر باشد انرژی بیشتری بصورت نور از آن خارج میشود، از این لحاظ در هر درجه حرارت منحنی مخصوص آن درجه بدست میآید. مثلا در  $۷۵۰$  درجه منحنی اول بدست میآید که در آن نوری که طول موج آن  $۴$  هزارم میلیمتر است بیشترین انرژی را دارد، اگر حرارت جسم به  $۱۰۰۰$  درجه برسد منحنی دوم بدست میآید که در آن نوری که طول موج آن  $۳$  هزارم میلیمتر است بیشترین انرژی را دارد تا آخر ...

چنانکه دیده میشود این منحنیها دو شاخه دارند. **کوشش برای پیدا کردن معادله این منحنی از نظر تئوری** به طرح تئوری کوانتا منجر میگردد. در این زمینه ابتدا کیرشهف نشان داد که از نظر تئوری شکل این منحنی بسته به جنس جسم متشعش نیست. پس معادله آن باید يك معادله عمومی باشد. با این فرض عملا از نظر کلاسیک به نتایج مهمی رسیدند: بلتسمن (۱۸۸۴) با استفاده از اکتشافات ما کسومل در مبحث گرما و بنا

در آن «مسطح» نیست بلکه «منحنی» است تغییر قابل تجسمی از این جمله نمیشود داد و فقط میتوان گفت همان نسبتی که سطح مسطح نسبت به سطح زمین دارد همان نسبت بین فضای اقلیدسی با فضای کیهانی است. همچنان که در وسعتهای کم، سطح زمین را میتوان مستوی گرفت فضا را نیز میتوان فضای اقلیدسی دانست ولی در وسعتهای زیاد باید مقدار انحنای فضا را معین کرد. انحنای يك منحنی در هر نقطه عبارت است از شعاع دایره ای که سه نقطه مجاور هم را شامل میشود و شعاع انحنای فضا را نیز همینگونه میتوان معین ساخت و البته این کمیته است که در هندسه اقلیدسی وارد نشده است و این مقدار را شعاع جهان مینامیم (نظیر شعاع کره زمین برای سطح زمین).

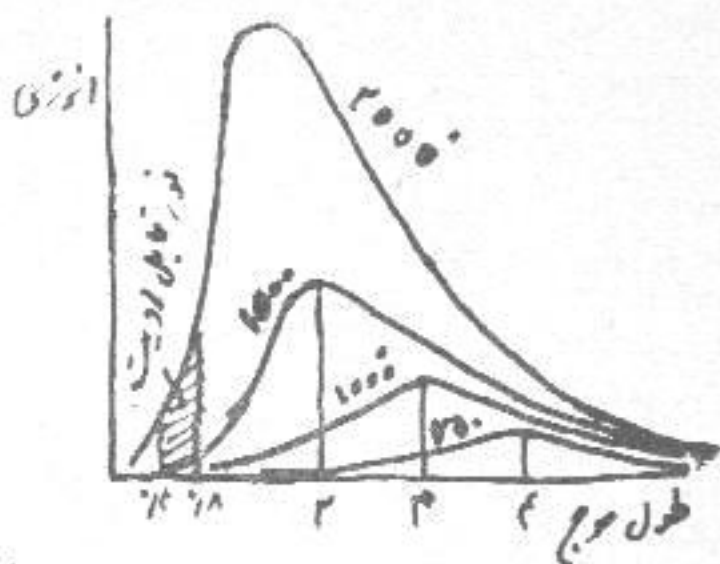
ابتدا فرض میشد (این اشتباه - دزیتزر Desitter) که جهان بسا همه حرکات اجرام در آن حالت استاسیونر (ایستی - ثابت) دارد و در نتیجه قبول میشد که جهان بسته است و يك فضای محدودی دارد. یعنی نظیر سطح کره. گرچه محصور نیست ولی بینهایت نمیشد و اگر در روی راستترین خطها (سیر نور در خلا) حرکت کنیم دوباره بمحل اول خود بر خواهیم گشت. اما قبول نظریه ایستی جهان، به اشکالاتی برخورد. در نتیجه فریدمان  $Friedmann$  و لومتر  $Lemaitre$  ادعا میکنند که این نظریه صحیح نیست بلکه چنانکه دزیتزر فکر میکرد جهان در حال انبساط دائمی است.

علاقم هو مان  $Humasnn$  و هو بل  $Hubble$  دیدند که طیف «مه های کیهانی» - مه های کیهانی کهکشانی هستند نظیر کهکشان ما که بسیار دور از زمین میباشند متقابل به قرمز است که باید آنرا تعبیر به فرار کهکشان از زمین (با انبساط کیهان) کرد. و نشان داده شد که هر چه کهکشان از زمین دورتر باشد سرعت این فرار نیز بیشتر است. مثلا برای دورترین «مه ها» سرعت  $۸۰۰۰۰$  کیلومتر در هر ثانیه حساب شده است (البته زمین در مرکز جهان نیست). این توضیح را میتوان چنین داد که شخصی بر محیط کره ای ایستاده باشد که شعاع کره دائما بزرگ شود و او مشاهده خواهد کرد که کلیه نقاط سطح کره از اطراف او فرار میکنند و هر چه فاصله نقطه سطح از او بیشتر باشد این سرعت بیشتر است. ولی امروزه بیشتر این نوع توضیح انبساط کیهانی را نمی پذیرند و علت متقابل بقرمز را در نتیجه نمودهای میدانند که ممکن است در آینده حل شود و یکی از بزرگترین اشکالات را برای بشر روشن سازد.

#### ۴- تئوری کوانتا

از آغاز قرن بیستم مسئله مستقل دیگری در فیزیک مطرح میشود که تا مدت زیادی توجه فیزیکدانان را بخود جلب میکند و آن تئوری کوانتا است. علت اصلی پیدایش این تئوری نیز مسائلی تئوری نسبی توضیح ستوالاتی بود که از تجربیات عملی بدست آمده و فیزیک کلاسیک از جواب آنها عاجز بود و بنا بر این چنین میشود

توجه به اینکه نور درجهت انتشار خود فشاری وارد میکند بر پایه قوانین ترمودینامیک، رابطه ای بین انرژی تمامی انواع نور موجود در یک طیف و حرارت آن پیدا



کرد (۱).

وین (۱۸۹۳) رابطه بین درجه حرارت و طول موج قسمت ماکزیوم منحنی را پیدا کرد (۲).

در ۱۸۹۶ باز خود وین باتکاء قوانین کلاسیک معادله ای یافت که منطبق بر قسمتی از منحنی طیف بود که شامل طول موج کوتاه است. مشاهدات دقیق لومر برینگشیم، روبنس و کورلیاتوم عملاً شکل دقیق منحنی را یافتند و اختلاف معادله وین را با عمل نشان دادند.

برای رفع این اشکال رایلینگ Rayleigh و جیمز Jeans بکمک نظریات دیگری معادله ای یافتند که باشاخه شامل طول موج بلند تطبیق میکرد. و بالاخره با قبول قوانین گرمائی کلاسیک در ۱۹۰۱ پلانک به یک فرضیه انقلابی میرسد که مادر زیر طریحی از آن را بیان میکنیم:

در مقاله پیش ضمن توضیح امواج الکترو دینامیک دیدیم که در اثر نوسانات بارهای الکتریکی امواج الکترو مغناطیسی پیدا میشود که تعداد ارتعاشات (تواتر) آن در نانه مساویست با تواتر نوسانات بار الکتریکی و با سرعت نور در فضا پخش میشود و دیدیم که نور قابل رؤیت را نیز از این دسته امواج باید دانست، آزمایش نشان میدهد که امواج گرمائی نیز جزو این دسته امواج است، با این تفاوت که تواتر آن کمتر از تواتر نور قابل رؤیت است و ما بطور کلی همه این نوع امواج را «نور» یا «پرتو» مینامیم. و چون ام نیز دارای ذرات الکتریکی است، پس آنهم میتواند منبع پخش نور باشد و البته جزئی از انرژی متحرک تبدیل به نور میشود و با اینکه برعکس در برخورد نور با

(۱) یعنی نشان داد که مقدار کل انرژی موجود نور منتشرشده (سطح واقع بین هر منحنی و مجاور افقی) متناسب با قوه چهارم درجه حرارت است

(۲) نشان داد که طول موج ماکزیوم هر منحنی ضرب در درجه حرارت مربوط بدان منحنی، مقدار ثابت است.

متحرک وقتی تواتر موج با تواتر جسم متحرک تطابق پیدا کند (نظیر آنتن رادیو) نور بصورت انرژی حرکتی در متحرک در میآید. البته هر متحرکی تواتر مخصوصی دارد و در یک مجموعه ای از ذرات فوق العاده زیاد. هر عده متحرک دارای یک مقدار معین تواتر هستند که تعداد آن از صفر تا بینهایت میرسد البته تواتر صفر یا بی نهایت خیلی کسم اتفاق مباحثه ولی ذراتی که دارای تواتر های دیگری باشند محتملتر است. البته بسته به درجه حرارت جسم هر تعدادی دارای یک تواتر معینی است و یک تواتر حد وسطی پیدا میشود که تقریباً بیشتر اتمهای جسم، دارای این تواتر هستند و تعداد اتمهای کمتری دارای تواتر های معین دیگر است.

هر چه درجه حرارت زیاد شود چون خواه ناخواه باید شدت نوسانات زیاد بشود پس تواتر حد وسط نیز زیاد خواهد شد. پس از این مجموعه ذرات متحرک نورهایی که خارج میشود باید کلیه تواترهای مختلف راداشته باشند و البته متناسب با تعداد اتمهایی که دارای تواتر معینی است مقدار انرژی نورهای مساوی با آن تواتر زیادتر باشد. از طرف دیگر آزمایش نشان داده است که هر چه تواتر نوری بیشتر باشد مقدار انرژی آن نور بیشتر است. بنا بر این اگر قرار باشد کلیه این اتمهای متحرک، نور منتشر سازند پس باید نور با طول موج بینهایت (یا نزدیک به بینهایت) نیز در طیف نور آن جسم موجود باشد، یعنی مقدار انرژی این طیف بینهایت باشد، اما انرژی موجود در یک جسم و در نتیجه انرژی موجود در طیف آن جسم نهایت دارد و یک مقدار «نهائی» نمیتواند شامل مقدار «بی نهایت» از همان چیز باشد مگر اینکه حد اعلا کلیه پرتوهای دیگر، تبدیل به پرتو با «تواتر بی نهایت» شود، در حالیکه عملاً دیده شده است که چنین حالتی موجود نیست. و از اینجا

نتیجه میشود که باید اتمهای متحرک با تواتر خیلی زیاد در انتشار نور شرکت نداشته باشند، پلانک وقتی به این نتیجه میرسد برای محروم ساختن این نوع اتمها از نظر علمی مجبور میشود فرض کند که: انرژی هر ذره مرتعی باید مساوی ضرب ساده ای (هر صفر یا یک یا دو...) که با  $h$  نشان میدهیم) از عدد ثابتی باشد (با علامت  $h$  و با اسم «عنصر تأثیر») ضرب در تعداد تواتر آن متحرک (که با « $\gamma$ » نشان می دهیم) یعنی مقدار انرژی، مساوی  $nh\gamma$  باشد. عدد  $h$  مقدار بسیار کوچکی است (۳) (بحث روی عدد  $h$  را بمقاله دیگری و اگذار میکنیم) و از این نظر وقتی تواتر هم کوچک باشد، در این حال

(۳) مقدار  $h$  مساویست با  $6.626 \times 10^{-27}$  ازک درتایه جنس این عدد عبارت است از انرژی که در مقداری از زمان تأثیر میکنند و از این لحاظ آنرا از عوامل سازنده «جهان زمانی - مکانی» میدانند.

این اشتین میگوید نور عبارت است از ذراتی که انرژی آن مساویست با توانش ضرب در عدد  $h$  و جرمش برابر است با این انرژی تقسیم بر مجذور سرعت نور. این ذرات را فوتون مینامد باید در نظر داشت که فوتون این اشتین دو جنبه دارد: از جهت انرژی ذره ایست با جرم و انرژی مین، از جهت انتشار (الکترو-دینامیکی) کلیه آزمایشها نشان میدهد که این نور مانند یک موج فضائی است که کاملاً مانند تئوری موجی ماکسویل در فضا و بصورت متصل بخش میگردد. این اجتماع دو واقعیت متضاد، یعنی از یک جهت ذره ای و منفصل و از جهت دیگری موجی و متصل بودن نور، از بزرگترین مسائل مطروحه علم جدید است.

نظریه این اشتین یکمده مسائل تازه ای پیش آورد و آزمایشهایی که در این موارد صورت گرفته اکتشافات کاملاً تازه ای در فیزیک و شیمی پدیدار ساخته است. توسعه بیشتر نظریه کوانتا بوسیله عده ای از دانشمندان مخصوصاً بن Rohr انجام میگردد. زیرا از یک طرف او این نظریه را در بخش کاملاً تازه یعنی در درون اتم بکار میبرد و از طرف دیگر نظریه ای را بیان میکند که از بعضی لحاظ با فرضیه پلانک مخالف بود.

**اتم پر -** در توضیح اشعه کاتدی دیدیم که لئارد توانست الکترون ها را از صفحات فلزی عبور دهد. هرچه سرعت اشعه کاتدی بیشتر باشد قابلیت نفوذ الکترون بیشتر میشود و از اینجا توانست نتیجه بگیرد که فضای اشغالی الکترون ها و پروتون ها درون اجسام تقریباً صاف است. رازر Rutherford با تاباندن اشعه  $\alpha$  بر صفحات اجسام مختلف مشاهده کرد که جزئی از ذرات  $\alpha$  با اندازه ای از مسیر خود منحرف میشوند که کاملاً دوباره بر میگرددند و از اینجا نتیجه میگردد که نیروی بسیار لازم برای منحرف کردن ذرات  $\alpha$  باید الکتروستاتیکی باشد که در یک جا (در فضائی بشعاع  $10^{-15}$  سانتیمتر) متمرکز شده باشد، که آتراهسته اتم میدانند (شعاع هسته  $\frac{1}{100000}$  شعاع اتم است) در اطراف این هسته کلیه الکترون ها (بشعاع  $\frac{1}{10}$  هسته) در کلیه فضای اتم بشعاع یک صد میلیونیم

( $10^{-8}$  سانتیمتر) پراکنده اند. چون الکتروستاتیکی مثبت و منفی یکدیگر را جذب میکنند بنا بر این این الکترون ها باید دارای حرکات دورانی غیر مشخصی باشند که در نتیجه قوه گریزاز مرکز آنها مانع از چسبیدن الکترون به هسته شود. ولی اگر چنین حرکتی موجود باشد مطابق توضیحات گذشته باید از آن نوری خارج شود که توان آن مساوی توان الکترون بدور هسته باشد و انرژی لازم برای این عمل از انرژی پتانسیل اتم گرفته شود که در نتیجه کم کم الکترون باید به هسته نزدیکتر شده به آن بچسبد (یعنی اصلاحی با خواص بالا موجود نباشد) در حالیکه عملی بینیم که اتمی

$h\nu$  مقدار خیلی کوچکی میشود و در نتیجه مقدار انرژی این متحرک (که باید مساوی با یک یا دو یاسه یا .. برابر این مقدار کوچک باشد) میتواند با اندازه هر مقدار کوچک دلخواهی زیاد و کم شود (یعنی تغییرات انرژی آن «متصل» باشد) و بنا بر این نتیجه آن با نتیجه تئوری کلاسیک منطبق میگردد. اما اگر توانر خیلی زیاد باشد مقدار  $h\nu$  نیز با اندازه کافی زیاد میشود بطوریکه تفاوت یک برابر آن با دو برابرش (یا برابرهای دیگر) زیاد میشود و چون باید مقدار تغییرات انرژی این متحرک فقط مطابق با ضرب صحیحی از  $h\nu$  باشد بنا بر این، این متحرک نمیتواند از خود نوری صادر کند که مساوی یا کسری از این مقدار باشد و در این حال این متحرک از خود «نور» منتشر نمی سازد مگر وقتی که احیاناً با ذره ای بر خورد کند که توان این ذره خیلی زیادتر از خودش باشد. و چون شرط این است که توانر زیاد باشد یعنی در حرارت های معمولی تا چندین هزار درجه این توانر از حد وسط خیلی زیادتر است، بنا بر این تعداد ذراتی که توانر آنها دارای خصوصیت فوق باشد خیلی کم است و هرچه درجه حرارت زیادتر شود این احتمال بیشتر میشود.

با قبول این فرضیه، پلانک معادله ای یافت که با عمل بخوبی تطبیق میکرد.

چنانکه دیده میشود مقدار  $h\nu$  مانند یک ذره عنصری غیر قابل تجزیه برای هر متحرکی عمل میکند و در نتیجه تغییرات انرژی صورت متصل نداشته بلکه صورت منفصل دارد.

این فرضیه (که فرضیه کوانتا گفته میشود) چنانکه دیدیم ابتدا در زمینه نمودهای گرمائی پیدا میشود ولی بعدها مخصوصاً توسط این اشتین در مباحث مختلف فیزیک بکار میرود و نتایج شگفت انگیزی میدهد بطوری که امروز دیگر این عقیده صورت یک تئوری دارد و هر گاه نتیجه توضیح علمی یک نمود بخصوصی از راه تئوری کوانتا یا عمل تطبیق نکند در صحت تئوری کوانتا تردید پیدا نمیشود، بلکه در نوع ارتباط و توضیح آن نمود بکمک تئوری کوانتا تردید پیش میآید و کوشش میکنند آن نمود را بهتر و صحیحتر با مبنای تئوری کوانتا توضیح دهند.

این اشتین در ۱۹۰۷ برای تعیین گرمای درونی اجسام و در نتیجه برای تعیین گرمای مخصوص هر جسم در درجه حرارت های مختلف تئوری کوانتا را بکار می برد و نتیجه میگردد که هر چه درجه حرارت جسم کمتر شود گرمای مخصوص آن نیز کمتر میشود و در صفر درجه صفر میگردد. و عملاً نیز آزمایشهای دقیق، آنرا تأیید میکند.

یک استعمال دیگر این تئوری که در واقع هستی مستقلی به مبحث نور میدهد توسط این اشتین در ۱۹۰۵ صورت میگردد:



دومی اتم اول باشد فوتون دیگری میدهد که تواتر آن از تواتر فوتون قبلی خیلی کم فرق دارد و در نتیجه این امر در طیف های دقیق این دو فوتون (و نظایر آن فوتونهای دیگر) ظرافت يك خط طیفی را بوجود میآورد.

اتم بر دست کم از لحاظ کیفی علت تناوبی بودن خواص فیزیکی و شیمیایی اتمها را بیان میسازد. ولی هیچگاه برادها نمیگرد که از نظر تئوری کوانتاترارج اتم او آخرین حل مسئله است و بالاخره برای معین ساختن مسیر بعدی تئوری کوانتا در زمینه اتم و توضیح بعضی از خواص طیف (پولاریزاسیون و شدت) در ۱۹۲۳ «اصلی بیان میکند که اصل «نظایر Correspondenz» نامدارد که بیان آن چنین است: اگر الکترون از روی یکی از مدارهای خیلی دور روی مدار بعدی بجهت تواتر فوتون منتشره تقریباً مساوی تواتر الکترون بوده و بنا بر این در اینحال قانون الکترو دینامیک صادق میشود. و بنا بر این خاصیت پولاریزاسیون و شدت آن نیز باید مطابق قانون کلاسیک قابل محاسبه باشد در حالیکه تئوری کوانتا در این باره چیزی بیان نمیکند. این اصل سبب پیشرفتها و اکتشافات فوق العاده زیادی میشود ولی البته يك محاسبه تقریبی میدهد ولی «مکانیک موجی» راه حل واقعی را ارائه میدهد.

تئوری موجی ماده سابقاً با فوتون این اشئین که دارای دو جنبه متضاد بود آشنا شدیم. در ۱۹۲۴ دو پروبلوی Louis De Broglie متوجه میشود که باید برای ماده نیز همین جنبه های متضاد را قابل شد و مطابق نظریه این اشئین برای جرم متحرك، انرژی معینی قابل است و این انرژی را مساوی  $h\nu$  میگذارد، و از اینجا، پیدا میکند که امواج مادی با سرعتی فوق سرعت نور باید منتشر شود و خود جسم عبارت است از تداخل امواج مادی بسیاری؛ که تواتر آنها با هم بسیار کم فرق دارد و در نتیجه جمع کلیه این امواج يك نقطه (یا يك فضای مساوی حجم جسم) میدهد سرعت انتشار این امواج بر حسب سرعت جابجاشدن جسم متفاوت است، در واقع امواج مادی حامل انرژی نیستند و انرژی موجود در کلیه امواج مادی فقط در محلی جمع شده است که جسم موجود است و با همان سرعت حرکت جسم منتقل میگردد.

از لحاظ عملی اولین آزمایش توسط داوینسون Davison و گرمر Germer در ۱۹۲۷ صورت می گیرد. الکترونها را که تحت زاویه معینی بر کریستال نیکل میتاباندند چنان منعکس میشوند که گویی الکترونها امواجی هستند که پس از انعکاس انتر فرانس (تداخل) نشان میدهند و طول موج حساب شده از روی این تداخل با محاسبه دو پروبلوی بعبوی تطبیق میگردد. گرچه در ۱۹۲۳ داوینسون و کونسمن Kunsman نیز نظیر این خاصیت را مشاهده کرده بودند (نظیر آزمایش گریمالدی در انتر فرانس نور) ولی اهمیت چندانی برای آن قائل نبودند و تنها پس از

موجود است و در حالت عادی از آن نور خارج نمیشود یعنی باید فرض کنیم دست کم الکترون در مسیری که بدور هسته دارد ثابت باقی میماند. از طرف دیگر آزمایش نشان میدهد که از اتم نور های منقطع خارج میشود با ملاحظاتی بالا بر چنین فرض میکند (۱۹۱۳) که: الکترونها بدور هسته فقط روی مدارهای معینی میگردند که بین سرعت الکترون روی این مدار و شعاع مدار رابطه معینی موجود است (۱) این مدارها را مدارهای استاسیونریا «ایستی» میگویند. نور تنها وقتی منتشر میشود (و بجا جذب میشود) که الکترون از يك مدار ایستی روی مدار ایستی دیگر بجهت. نوری که از این جهان آزاد میشود تواترش مساوی تواتر الکترون گردنده است (بر خلاف نظریه پلانک) بلکه مقدار انرژی این نور مساویست با تفاوت انرژی الکترون روی دو مدار مربوطه.

محاسبات بر مخصوصاً در اتم هیدروژن بعبوی با نتایج عملی تطبیق میگردد ولی باز هم عامل اصلی آن وارد کردن استنباطهای تازه و مخالف استنباطهای گذشته در فیزیک (که برای بار دیگر منفصل بودن حرکات و انرژی تأیید میگردد) بود.

وقتی رابطه طیف اجسام با حرکات الکترونها معلوم شد آزمایشهای دقیقتر معلوم کرد که هر خط طیفی ساختمان ظریفی دارد که بر آنرایش بینی نکرده بود. زهر فلد A. Sommerfeld در ۱۹۱۵ برای الکترونها مدارهای ایستی، بیضی نیز فرض میکند که قطر اطول این بیضی ها با قطر دایره های مربوطه مساوی بوده ولی با این تفاوت که:

اولین مدار دایره ای دیگر مدار بیضی ندارد، دومین مدار دایره دارای يك بیضی است که قطر اقصی آن نصف قطر دایره است، سومین دایره دارای دو بیضی است که قطر اقصی یکی نصف و دیگری ثلث دایره است و بدین طریق دایره  $m$ ام دارای  $(m-1)$  بیضی است که نسبت قطر اقصی هر يك بقطر دایره کمر ساده ای است از  $\frac{1}{m}$  تا  $\frac{1}{2}$ . محاسبه ساده نشان میدهد که انرژی الکترون روی هر يك از بیضی ها مساوی انرژی الکترون روی دایره مربوطه است ولی چون روی مدار بیضی سرعت الکترون متغیر است بنا بر این مطابق نظریه این اشئین جرم آن نیز متغیر است و این تفاوت جرم تفاوت انرژی کمی بین دایره و بیضی بوجود میآورد که در نتیجه وقتی در يك اتم الکترون از يك مدار دایره روی مدار دایره بعدی بجهت يك فوتون یا تواتر معین میدهد در حالی که در اتم دیگر اگر الکترون از مدار دایره مساوی با مدار دایره اتم اول روی مدار بیضی بجهت که منشعب از مدار دایره

(۱) اگر جرم الکترون  $m$ ، شعاع  $a$  و سرعت  $v$  باشد  $\frac{nh}{2\pi a mv} = b$  ثابت پلانک  $h/2\pi$  همان  $3.14 \times 10^{-27}$  و  $n$  اعداد صحیح از ۱ تا  $\infty$ .

نمونه هائیرا که در فیزیک کلاسیک میساختند و انتظار داشتند «توصیف» کاملی از طبیعت بدهد گرچه امروز آنها را کاملاً لازم میدانند ولی هیچگاه برای آنها ارزش واقعی قابل نبوده و یگانه واسطه برای رسیدن به توصیف طبیعت نمیدانند.

مکانیک کوانتی شناسا مبنای تئوری کوانتی را بر پایه های تازه تری میگذارد و آنرا از بقایای ایده های کلاسیک آزاد میسازد. راجع به ساختمان ملکول تنها بوسیله این مکانیک میسر شد که اطلاعات تازه ای بدست آید. روی ملکول هیدروژن که ساده ترین ملکولهاست محاسباتی صورت گرفت که کاملاً با عمل تطبیق میکرد. مسئله اتم هلیوم خنثی که تئوری کوانتی قدیم نمیتوانست آنرا حل کند بخوبی حل شد. بطور کلی اکنون امکانات اساسی در دست است تا اینکه یکمکانیک کوانتی در آینده تمامی شیمی را بر پایه مکانیک کوانتی بنا کرده و از نظر فیزیکی محاسبه نمایند (۲)

یکی از ایده های بسیار مهم، مخصوصاً از نظر فلسفه، مکمل بودن بعضی از مقادیر فیزیکی باهم است که ابتدا بر آنرا یافته است و آن چنین است که اصولاً نیسی از مقادیر مربوط به وضعیت جسمی را نمیتوان آنرا کامل و دقیق اندازه گرفت. یعنی از مقادیریکه حالت یک جسم را معین میسازند دو بدوی آنها باهم چنان پیوسته اند که همینکه بخواهیم یکی از این دو مقدار را اندازه بگیریم وسائل اندازه گیری امکان اندازه گرفتن مقدار مکمل آنرا از بین میبرند بطوریکه هرچه یک مقدار را دقیقتر اندازه بگیریم مقدار دومی بهمان اندازه کمتر بدقت قابل اندازه گیری میشود. مقادیر مکمل همیشه آنهایی هستند که حاصل ضرب آنها از جنس «تأثیر» درآید (یعنی از جنس عدد پلانک) مثلاً، زمان و انرژی، مکان و «مقدار حرکت» (جرم ضرب در سرعت).

این ارتباط را هایزنبرگ یک صورت ریاضی میدهد و عدم حتمیت یا عدم دقت بخواند (۱۹۲۶) نتیجه این عدم حتمیت در این است که چون نمیتوانیم در حدود اتم اتفاقات را بدقت کنترل کنیم پس نمیتوانیم ارتباط علی از آن نوع که در معادله نیوتن می یافتیم در اینجا نیز بیابیم و در نتیجه از دو الکترون که در مجاورت یکدیگر قرار میگیرند چون نمیتوانیم معین کنیم وضع

پیش بینی تئوری این آزمایش اهمیت یافت و نه تنها برای الکترونها بلکه برای اتمهای مختلف و میونهای آنها نیز نظیر این آزمایشها صورت گرفت. (مخصوصاً Thomson حتی برای الکترونها نتوانستند تا اندازه ای پولاریزاسیون نیز نشان دهند. (موت Mott)

همراه توضیحات بالا باید یادآوری شود که همانگونه که آزمایشهاییکه موجی بودن نور را مسلم میداشت همانگونه که آزمایشهاییکه موجی بودن ماده را مسلم میدارد. از طرف دیگر از لحاظ انرژی همچنانکه در فوتون این اشتین صحبت شد برای ماده نیز خواص ذره ای باید قابل بود در اینجا نیز یک حالت دو جنبه ای موجود است. تا کنون از نظر مکانیکی دانشمندان موفق نشده اند نمونه ای برای نور یا ماده مجسم کنند که هم خاصیت موجی و هم خاصیت ذره ای این دورا حاوی باشد در حالیکه از یک جهت آزمایش و از جهت دیگر محاسبات ریاضی این هر دو خاصیت را ارائه میدهند یعنی دیگر مکانیکسیسم نمیتواند آزمایشهای فیزیکی را بصورت یک «جهان نمونه ای» یا «جهان فیزیکی» در آورد.

۵- مبانی مکانیک کوانتی - ایده دو برویلی را شرودینگر Schrödinger، هایزنبرگ Heisenberg، برن Born، اردن Jordan و دیراک Dirac بصورت یک تئوری ریاضی درمیاوردند که مکانیک کوانتی یا مکانیک موجی نامیده میشود. این مکانیک از نظر ارتباطات درونی اش با مکانیک کلاسیک (یا مکانیک نیوتنی) کمتر تشابهی دارد، اما از لحاظ تغییرهایی که از حقایق میکند بسیار توانا تر و سرشارتر از مکانیک کلاسیک است. شرودینگر مستقیماً بر مبنای محاسبات دو برویلی معادله معینی پیدا میکند، یا هم معادله موجی، که مبنای تئوری او قرار میگیرد، در حالیکه هایزنبرگ، برن و اردن بر مبنایی کاملاً مغایر با شرودینگر شروع میکنند و نتیجه ای کاملاً مساوی با او میگیرند و این مبناء عبارت است از محاسبات های تریس (۱) در ریاضی. اما دیراک تئوری کوانتی را با تئوری نسبی مرتبط میسازد. هدف مکانیک کوانتی را باید در این دید که مجموعه نمودهای قابل مشاهده را صحیح و کامل توضیح دهد و تنها همین نمودها را صحیح بداند.

(۲) - در اینجا باید از اکتشاف رمان Raman (هندی) نام برد که در ۱۹۲۸ متوجه شد اگر یک نور ساده را با طول موج معین بر محلولی متحرک کنند نور منبسط با طراف بخش میشود و اگر در جهت عمود بر نور تابیده ملاحظه شود میتوان غیر از نور اصلی نورهای دیگری با طول موج کمی بزرگتر (و گاهی کوتاها تر) را یافت که از تفلوت طول موج این نورها از نور اصلی ساختمان ملکولی را میتوان حساب کرد

(۱) ماتریس در ریاضی عبارت است از یک عدد اعداد که در دو جهت عمودی واقعی نوشته شده و تابع محاسبات مخصوصی میباشد («جزو در مینانها») و از نظر شرودینگر بعضی مقادیر وجود دارند مانند تعداد ارتعاش طیف اتمها و غیره که تغییرات آنها متصل نبوده و بلکه منفصل است و محاسبات با آن نظیر محاسبات ماتریس میباشد.

شدت وضعف آن در نقاط مختلف این فضا مساوی با احتمال وجود الکترون در آن نقطه باشد معادله این مه همان معادله ایست که شرودینگر مثلا برای اتم یافته است. (۱۹۲۷) یعنی مکانیک کوانتی برای الکترونهایمداری قابل نیست و مدارهاییکه بر برای الکترون یافته است در واقع محتملترین نقاط وجود الکترون است. البته از نظر شرودینگر معادلات ویرانوع دیگری باید توضیح داد.

با وجودیکه مکانیک کوانتی معادلات احتمالی میگذارد برای نتایج آزمایش بسیار دقیقتر از مکانیک کلاسیک و تئوری کوانتای قدیم پیش گومی میکند. نظر به اینکه در نظر است در مقالات دیگری به اندازه ممکن تشریحی از «جهان فیزیک» بشود دیگر وارد بحث چگونگی قانون علمیت بر مبنای مکانیک کوانتی نمیشویم و این بحث را به مقالات بعد واگذار میکنیم. همچنین از ساختمان هسته اتمها و «فیزیک هسته» بعداً صحبت خواهیم کرد.

حرکتی آن دو در فضا چگونه است پس نمیتوانیم مطمئن باشیم که این دو با هم تمویض نشده باشند، یعنی الکترونها و ذرات عنصری دیگری که بین خود مساوی هستند مانند پروتونها از هم قابل تشخیص نیستند و بنا بر این ایدانقیته Identité ندارند. از نظر فوتونهای نور نیز همین خاصیت قابل استعمال است، این واقعیت به این نتیجه میرساند که قبول میکنند بین این نوع ذرات يك نوع نیروهایی موثر است که نیروهای معاوضه شونده گفته میشود. در بین ملکولها اغلب عواملی پیش میآید که مطابق قانون کولن قابل توضیح نیست، اما با قبول نیروهای مذکور برای ترکیب این نوع ملکولها به نتیجه تئوری میرسیم.

بجای محاسبات دقیق کلاسیک در مکانیک کوانتی محاسبات احتمالی وارد میشود و مثلا برای تعیین جای يك الکترون در يك فضای محدود زمان بكمك اسبابی محل دقیق آنرا معین میسازند و بدینشکل معلوم میشود که الکترون احتمال وجودش در بعضی نقاط بیشتر بوده و در بعضی نقاط کمتر است اگر مهی در نظر آوریم که

# شخصیت تاریخی لنین

xalvat.com

مهندس حسین ملک

ارتباطات خفه کننده‌ای که سنت‌های چندین هزار ساله بدست و پایشان بسته بود، برهاند، نه مثل انقلابات گذشته زنجیرهای سنگین بار زرین بجای زنجیرهای محکم پولادین بدست و پشای بشریت برج کند و طبقات صاحب امتیاز نوین بجای طبقات صاحب امتیاز فرتوت بنشاند. این بار میبایستی توده‌هایی که معمار و سازنده گذشته و حال و آینده بشری هستند آزاد گردند؛ بهمین جهت لنین اصلی‌ترین و یگانه تکیه گاه خود را در بین توده‌های خلاق جستجو مینمود و متکی بر آن‌ها و با اعتماد مطلق بر آن‌ها میانداشید و میگفت و عمل میکرد لنین بتوده‌ها ایمان داشت و از آنها الهام میگرفت بهمین جهت توانست اعتماد آنها را جلب کند و انقلاب توده‌ها را پیروزی رهبری نماید.

صفحه تاریخ برنکشته. فصل تاریخ هم تمام نشده کتابی از زندگی بشر پایان رسیده و کتاب نوی آغاز گشته. این تحول بزرگ را انقلاب کبیرا کتبر بوجود آورده و لنین داهی بزرگ عصر، آن کتاب را بسته و این کتاب را گشاده است. در این کتاب نواشاره‌ها، کنایه‌ها تذکرها و حتی دنباله‌های زیادی راجع به گذشته می‌توان دید ولی اینها همه دنباله گذشته اند، دنباله‌ای که ناچار آینده را باید بگذشته وصل کند و حال را بسازد دیگر تاریخ نوی آغاز شده تاریخ سوسیالیسم.

بی شک چنین انقلابی با دیگر انقلابات تاریخ بشری تفاوتی فاحش دارد. بهمین جهت لنین، مفزمتفکر این تحول عظیم و معمار سازنده آینده نو هم با شخصیت‌های دیگر تاریخ بشری فرقی بزرگ دارد. لنین تجسم تمامی احتیاجات عصر انقلابی ما است. وسعت، عمق، عظمت و در عین حال سادگی و جنبه انسانی این انقلاب که میبایستی عملا بشریت را از چنگال مایغولیاها برهاند و علم را خدمتگذار جامعه سازد، همگی درهم آمیخته و شخصیت لنین را با نبوغ همه جانبه‌ای بوجود آورده بود. لنین مجموعه نمونه‌هایی بود که انقلاب عصر ما برای پیروزی خود میبایستی نیروهای رزم آور خود را بآن نمونه‌ها مجهز سازد.

انقلاب عصر ما میبایستی میوه دانش بشری را میچید و علف‌های هرزه خرافات را از بین میکند. این انقلاب میبایستی پیروزی علم را بر جهل تامین مینمود بهمین جهت لنین تجسم علمی همه جانبه عصر گردید. او نه فقط تمام رشته‌های علوم بشری را در نظر داشت و خودش مصداق کامل سر مشقی بود که بدیگر پیشروان مبارزات توده‌ای داده بود. «پیشروان ساختمان سوسیالیسم باید گنجینه اطلاعات بشری باشند» بلکه دردرد و کشف و بیان بفرنج‌ترین علوم، علم به اجتماعات انسانها قدرت خلاقه داشت و بکمک همین قدرت خلاقه تمام رشته‌های علم را بخدمت مکتب مبارزه توده‌ها گرفت و از دانش اسلحه‌ای برای، برای انقلاب فراهم ساخت و بدین وسیله راه سخت و دشوار مبارزه را سهل و روشن و هموار نمود تا پیروزی منجر گردید.

انقلاب عصر ما قبل از همه چیز میبایستی زنجیرهای بندگی را در تمامی جهان و در همه جهات پاره کند. بهمین جهت لنین و مکتب او جنبه بین‌المللی داشت. او فقط احتیاجات ملت روس یا کارگران اروپا را در نظر نمیگرفت بلکه بتمام احتیاجات مبارزه‌ای توده‌های زحمتکش جهان از شرق تا غرب و از آسیا تا اروپا توجه داشت و از ترکیب تمامی احتیاجات مبارزه‌ای، راهی نوین پیش پای رزم آوران جهان نهاد، راهی که مبارزه‌ای عظیم و متشکل از مبارزین یک پارچه بوجود آورد و به پیروزی انقلاب منجر شد.

انقلاب عصر ما میبایستی عهلا به بدبختی‌های بشریت خانه دهد بهمین جهت لنین مرد عمل، قاطع و مصمم بود، او در عین حال که تجسم علمی بفرنج‌ترین مسائل علمی روز بود هیچ یک از وظائف عملی را از خاطر دور نیداشت و به ساده‌ترین احتیاجات عملی پی میرسد و بوقع آنها را مطرح مینمود و با ساده‌ترین شکل قابل قبول برای توده‌ها بطوریکه عملا شعارها و دستورالعمل‌ها

انقلاب عصر ما میبایستی توده‌های بشری را از

مطموعات خود را می‌شود و حاکم مطلق روابط خود و قادر مطلق بر نیروهای طبیعت می‌گردد این تحول در سطح روابط اجتماعی روی نماند، بلکه عمق زندگی انسان را زیر و زبر میکند به همین جهت عمق نظریات لنین بقدری بود که هیچگاه نسبت به راه و روش منطقی خود شك ننمود و در برضد تمام مخالفین و تمام حوادث غیر مترقبه ایستاد و بر علیه تمام عوامل نامساعد جنگید تا موفق شد عمق نظری خود را وسعتی شگرف بدهد و حزبی آهنین از انقلابی‌ترین عناصر عصر خود بوجود آورد، آنچنان حزبی که جانشین تمام دستگاه‌های گذشته اداری، فرهنگی، نظامی و اقتصادی بشود و جای مغز متفکر جامعه بشری را بگیرد.

\* \* \*

و بالاخره میبایستی جامعه بشریت را انقلابی فراگیرد تا سنت‌های کهنه را درهم شکند و دنیای نوی برشالوده نوی ریزی نماید، به همین جهت لنین بمعنی واقعی کلمه انقلابی بود، او تمام علائق خود را از جامعه فراتر سرمایه داری بریده بود و کینه‌ای علمی نسبت به تمام مظاهر این اجتماع کهنه نشان میداد و این کینه را در اطرافیان خود تزریق مینمود و بدین وسیله نیروی انقلابی سرسخت و شکست ناپذیری بوجود می‌آورد که هیچ سدی را برای مقاومت در برابر آن نیود.

\* \* \*

لنین زائیده و مظهر تمام احتیاجات عصر انقلاب سوسیالیستی بود، به همین جهت کاری را شروع نکرده بود که خود بیابان برساند، او عصر نوین تاریخ بشری را سر فصل مینوشت و میدانست که بایستی آیندگان دنبال کار عظیمی را که او شروع کرده بود، بگیرند به همین جهت بهترین معلم انقلاب و ساختمان جامعه سوسیالیستی شد. نه فقط در تخریب دنیای کهنه بلکه در بنای جهان نوین، معلم و اقتون شد و بفر از طرح‌ها و نقشه‌های بنا کننده سوسیالیستی، رهبران بزرگی چون استالین از شاگردان خود باقی گذارد تا راه او را ادامه دهند و بشریت را از باقیمانده‌های کثافات اجتماع طبقاتی رهایی بخشند. به همین جهت است که وارثین لنین بزرگ با فرا گرفتن درست و عمل دقیق، بر راه و روش او، هر لحظه ضربات سنگین تری بر بیکر فراتر سرمایه داری فرود می‌آوردند و از طرف دیگر سازمان عظیم سوسیالیستی را باشکوه و ابهت بیشتری بالا می‌برند.

جامه عمل بخود پیوسته دستور میداد، جنبه عملی لنین بقدری قوی بود که گاهی او را فقط مرد عمل، مردی که به جنبه‌های تئوریک توجهی ندارد تعریف کرده‌اند بی شك این کسان شدیداً تحت تاثیر این جنبه بسیار قوی لنین قرار گرفته‌اند، ولی در هر حال در این تعریف هسته درخشانی از حقیقت نهفته است. لنین صحیح‌ترین و عملی‌ترین راه‌ها را درست و بی‌وقوع نشان میداد، نه فقط راه را میگفت بلکه چنان میگفت که عملی میشد و نهضت را یکقدم به پیروزی نزدیک‌تر میکرد.

\* \* \*

انقلاب عصر ما میبایستی توده‌ها را از لحاظ سیاسی بیالاترین حد رشد برساند. به همین جهت لنین در عین حال که هیچگاه جهت اصلی مبارزه را از دست نمیداد و تسلیم حوادث و انبوه‌نمایدات ناپخته نمیشد و شدت آنها را میکوبید و نقش رهبری خود را بصورت برجسته ای انجام میداد. متوجه لزوم رشد دادن روح دموکراسی و بالا آمدن شخصیت انسانی توده‌ها و اطرافیان خود بود و هیچگاه این جنبه رهبری خود را برخ آنها نمی‌کشید بلکه آنها را کمک میکرد تا بالا بیایند و لیاقت خود را برای مبارزه و اداره اجتماع و ساختمان سوسیالیسم رشد دهند و باین ترتیب عناصر جهان سوسیالیستی را تربیت مینمود.

\* \* \*

انقلاب عصر ما میبایستی بفرنج‌ترین و در هم‌ترین مسائل اجتماعی راجل کند و طرحی نوین که شامل راه حل صحیح، برای تنظیم بفرنج‌ترین مراودات طبیعی (مراودات سوسیالیستی اجتماعات بشری) باشد بریزد و آن را صورت عمل بخشد. به همین جهت لنین بهترین سازمان دهنده ای بود که عوامل ترکیب کننده را بخوبی از هم باز می‌شناخت و حلقه ای را که با گرفتن آن تمامی زنجیر کشیده میشد سرعت تشخیص میداد و وسائل بلند کردن و کشیدن آن را فراهم می‌ساخت. لنین سازمان دهنده بزرگترین انقلاب تاریخ بشری و بنیان گذار عالیترین نظم اجتماع انسانی بود.

\* \* \*

انقلاب عصر ما از حیث عمق خود با دیگر انقلابات بشری قابل قیاس نیست. این انقلاب دردی نوین، جانشین دردهای کهنه بشر نمیکند، بلکه ریشه دردهای بشری را از بن بر میانم‌آورد. سازمانی جدید برای انسانهای جدید بنا مینهد، سازمانی که در آن بشریت از قید و بند حکومت



[xalvat.com](http://xalvat.com)



# پیدایش سرمایه داران صنعتی

«مطابق زیر ترجمه بند چهارم از فصل هشتم کتاب اول «سرمایه» شاهکار معروف مارکس است که بهت اهمیت تاریخی، مطالب آن را از نظر خوانندگان میگذرانیم»

xalvat.com

س - شرار

ثروت اجتماع نخست در دست سرمایه دار گرد میآید... و اوست که مالک ارضی، اجاره بها، بکارگر، مزد- بأموران وصول ده بک و مالیات، باسهمیه معین را میپردازد؛ و کلا نثرین و روزافزونترین بخش محصول سالانه کار را برای خود نگاه میدارد. امروز، سرمایه دار را می توان مالک درجه اول تمامی ثروت اجتماع پنداشت، هر چند هیچ قانونی وی را در این مالکیت ذیحق نمیداند.

«... این دیگر گویی در مالکیت، زائیده رباست؛ و شایان توجه است که قانونگذاران سراسر اروپا خواسته اند تا مگر بدستاورز قوانین ضد ربا، از پدید آمدن چنین نمره ای پیشگیری کنند... واقعیتی که سرمایه دار را فرمانروای بیچون و چرای تمامی ثروت کشور ساخته است، عبارت از انقلاب کامل حق مالکیت است. این انقلاب بوسیله کدام قانون، یا درست تر بگوییم، کدام رشته قوانین انجام یافته است؟ (۲)»

بهتر آن بود که نویسنده این سطور بخود میگفت: این قوانین نیستند که انقلابها را پدید میآورند.

سرمایه بولی که بوسیله ربا و تجارت ایجاد شده بود، در تبدیل خود ب سرمایه صنعتی با مانعی دو گانه روبرو گردید: در روستاها با ساختمان فتودالته، در شهرها با سازمان صنعتی. این پای بندها، با زوال مقررات اربابانی، با سلب مالکیت از جمعیت های روستایی و اخراج نسبی آنان، از میان برخاست. در بنادر صدور دریائی، یا در مراکز روستایی، که بیرون از نظارت

پیدایش سرمایه داران صنعتی: مانند اجاره داران ارضی، بتدریج صورت نگرفت، بیگمان بسیاری از اربابان کوچک صنعتی، و نیز شماره افزون تری از پیشه وران مستقل و حتی مزدوران، نخست سرمایه داران کوچک، و سپس، بر اثر استثمار روز افزون کار مزدوری و تغزن همراه آن، سرمایه داران واقعی تبدیل یافتند. در روزگار ابتدائی تولید سرمایه داری، جریان اوضاع همچون آغاز جنبش «کمونال» (۱) در قرون وسطی بود هنگامیکه در یک کمون میخواستند تصمیم بگیرند که کدامیک از سرفهای فراری، ارباب یا خدمتگزار خواهد بود، بسا اوقات ناگزیر میشدند که تاریخ گریز آنرا مملک قرار دهند. لیکن این پیشرفت بغایت کند با نیاز مندیهای بازرگانی بازار نوین جهانی، که بر اثر اکتشافات و اختراعات شگرف سده پانزدهم پدید آمده بود، به پیچروی هم آهنگی نداشت. باری، قرون وسطی دو شکل مختلف سرمایه از خود برجای گذاشته بود که در صورت بندیهای بس گوناگون اقتصاد اجتماع، رشد یافتند. این دو شکل مختلف سرمایه، که حتی پیش از دوران شیوه تولید سرمایه داری نیز خصلت سرمایه را دارند، عبارتند از: سرمایه ربائی و سرمایه بازرگانی. «اکنون، تمامی

(۱) کمونال صفت کمون است یعنی جنبش مربوط به کمون و کمون ها شهرهای خودمختاری بودند که در قرون وسطی در اروپای باختری و مرکزی پدید آمدند و نخستین رشد صنایع و بازرگانی بر اثر پیدایش آنان آشکار گشت. اهالی این شهرها در ازای پرداخت مبلغ معینی به فتودال آن سرزمین خودمختاری بدست میآوردند و از حدود فتودال و مقررات فتودالی میسر شدند. بدین ترتیب پناهگاهی برای سرفهای فراری یعنی کشاورزان تقیم برده قرون وسطی بودند.

(۲) کتاب «تبیین حقوق مالکیت طبیعی و مصنوعی»، لندن ۱۸۳۲ - صفحه ۹۸، تألیف «هاگس کین Th. Hodgskin»

ایسکار بویژه آدمی دزدانی تربیت شدند. ربایند، مترجم و فروشنده، عمال اصلی این نوع تجارت بودند شاهزادگان بومی نیز در این میان نقش تهیه کنندگان ممتاز را بعهده داشتند. کودکان ربوده شده را در زندان‌های نهانی «سلب» پنهان می‌ساختند تا پس از رسیدن بس مقتضی، آنان را با کشتی‌های برده‌فروشی بخارج گسیل‌دارند. در يك گزارش رسی چنین می‌خوانیم: «شهر ما کاسار انباشته از زندان‌های نهانی است که یکی از دیسگری وحشت‌زاتر و نفرت‌انگیزتر است. در این زندان‌ها، شمارهٔ بیکرانی از قربانیان نگون بخت آرزوستگری، که بجز و عتف از خانواده‌هایشان جدا شده‌اند، در زیر غل و زنجیر بسر می‌برند». هلندیان برای تسخیر «مالاکا» فرماندار برتقالی آنرا تطبیع کردند و از این راه وی را بتسلیم واداشتند (۱۶۴۱) پس از تصرف آنجا، بی‌درنگ بسوی خانهٔ فرماندار شتافتند و برای آنکه مبلغ ۲۱۸۷۵ لیرهٔ انگلیسی، پاداش خیانت او را بپردازند، بقتلش رساندند. ویرانی و کاهش نفوس، سایه وار، در همه جا بدنیال آنان میرفت. «بان جووانگی»، استان جاوه، در سال ۱۷۵۰ بیش از ۸۰۰۰۰ جمعیت داشت. در سال ۱۸۱۱، این شماره به ۸۰۰۰ تقلیل یافته بود. و چه تجارت آرام و صحتجویانه‌ای!

شرکت انگلیسی هند شرقی، چنانکه میدانیم، نه تنها قدرت سیاسی را در هندوستان، بلکه انحصار مطلق تجارت چای، تجارت چینی و نیز حمل و نقل تمامی کالاها را میان این ممالک و اروپا، و برعکس، بدست آورد. کشتیرانی در کرانه‌های هند، دریاوردی میان جزیره‌ها، و بازرگانی داخلی نیز بانحصار مأموران عالی شرکت درآمد. انحصارهای نمک، تریاک و قفل، سرچشمه‌های خشک‌ناشدنی ثروت بودند. کارمندان شرکت، قیمت‌ها را خود معین می‌کردند و بفراغ بال هندوان واژگون-بخت را می‌چاپیدند. فرماندار کل نیز در این تجارت خصوصی سهم بود. نزدیکان او بانعقاد قراردادهایی که، واجد شرایطی بس سود بخش بود، آسان‌تر و افزون‌تر از کیمیاگران، برای خود از بوج زر ناب فراهم می‌ساختند. ثروت‌های کلان، تنها در يك روز، بسان فسارچ روئید، نخرن اولیه، بی آنکه عناصر ذینفع يك شلینک هم خرج آن کرده باشند، انجام گرفت پیگردهای قضائی برضد «وارن هاستینگز» نمونه‌های بیشماری از اینگونه را آشکار ساخت. و ما اینک بدگر یکی از هزاران مورد می‌پردازیم، شخصی بنام «سولیوان» هنگامیکه میخواست برای اجرای مأموریتی رسی، بسوی ناحیه‌ای بس دور از بخشهای تریاک‌خیز، رهسپار شود، قرارداد تریاک‌کی را که در دست داشت، در ازای ۴۰۰۰۰ لیره انگلیسی شخصی «بین» نام واگذار می‌کند؛ او نیز در همانروز آنرا ببلغ ۶۰۰۰۰ لیره می‌فروشد. خریدار اخیر با اجرای قرارداد کمر بست و از این راه، بنا بر اظهار خودش، سودی بس

دستگاه شهری کهن و سازمان صنفی قرار داشت؛ مانوفاکتور نوین بر پا شد. از این رو، در انگلستان، میان شهرهاییکه دارای سازمان صنفی بود، و این مراکز نوین صنعتی بیکاری شدید در گرفت.

کشف کانهای زر و سیم امریکا، کشتار اهالی بومی، بردگی یادفن آنان در معادن، تصرف و آغاز تاراج هند شرقی، تبدیل افریقا بمیدان بسی کرانی که برده‌فروشان در آن بشکار سیاهان می‌پرداختند، اینهاست مشخصات سیده دم عصر تولید سرمایه‌داری. این شیوه‌های نخر شاعرانه، عوامل مهم نخرن اولیه (۱) است. بس بیفاصله، کارزار تجارتنی ملل بزرگ اروپائی آغاز می‌یابد، کارزاریکه سراسر کره زمین پهنه آنست. این کارزار با جنگ هلند برضد اسپانیا شروع می‌شود، در جنگ انگلستان برضد «ژاکوبین»‌های فرانسوی بوسعتی شگرف می‌رسد؛ در «جنگ‌های تریاک» برضد چین دنباله می‌یابد، و غیره.

عوامل گوناگون نخرن اولیه کمایش، بترتیب تاریخی، در اسپانیا، برتقال، فرانسه، انگلستان، پدیدار می‌شود. در انگلستان، در پایان سدهٔ هفدهم، این عوامل در دستگاه منظم و دقیق گرد می‌آید که شامل استعمار، رژیم قرضهٔ عمومی، سازمان نوین دارایی و حمایت صنایع داخلی (پروتکسیونیزم) (۲) می‌باشد. این شیوه‌ها، که در برخی موارد - مثلاً در مورد دستگاه مستعمراتی - بر اساس سادهٔ زور و قدرتی دد منشانه قرار گرفته‌است، سخت بقدرت دولت، بقدرت متمرکز و متشکل اجتماع تکیه می‌کند تا مگر بدینسان دگرگونی شیوهٔ تولید فتودالی بشیوهٔ تولید سرمایه‌داری را، بس سریع و مراحل استحاله را کوتاه سازد. زور مامای هراجتماع کهنی است که در حال زایمان بسر می‌برد. و خود آن، در عین حال، يك قدرت اقتصادی نیز بشمار می‌آید.

«و. هاویت»، که در مسائل مربوط بدین مسیح تخصصی بسزادارد، دربارهٔ اسلوب مسیحی استعمارچینی می‌گوید: «اعمال دد منشانه و خونخواریهای شرم آوری که ملل باصطلاح مسیحی در همه جا برضد توده‌های مقهور و اسیر روا داشته‌اند در هیچیک از دوره‌های تاریخ جهانی مانند نداشته و از هیچ نژادی - هر اندازه وحشی خونخوار، سنگدل و بی‌آزرم - سر نزده است». در سدهٔ هفدهم، هلند نمونهٔ ملت سرمایه‌دار بشمار می‌آید تاریخ مستعمره طلبی این کشور در آن هنگام «منظرهٔ بیمانندی از خیانت، فساد، جنایت و رسوائی در برابر دیدگان آدمی می‌گسترده (۳)». در این باره هیچ چیز رساتر و بیان‌کننده‌تر از اسلوبی نیست که هلندیان جهت ربودن ساکنان جزائر «سلب» و فراهم آوردن بردگانی برای خود در جاوه، بکار می‌بردند. برای

Accumulation Primitive (۱)

Th. stanford, Raffles (۲) Protectionism (۲)



دیگر میگذشت. سرمایه های جمهوری شاید بیش از بقیه ممالک اروپا بود. ولی «گولبخ» فراموش میکند که در همان سال ۱۶۸۴، توده ملت هلند، بیش از هرجای اروپا، کوفته و از پای افتاده، قسیر و سستیده، در زیر وحشیانه ترین شکنجه و فشار دست و پا میزد.

در روزگار ما، تفوق صنعتی، تفوق بازرگانی را بهسراه میآورد، در دوران مانوفاکتور بمعنای اخص، برعکس، تفوق بازرگانی است که تفوق صنعتی را تأمین میکند. نقش بس پراهمیتی که رژیم مستمراتی در آنهنگام بازی کرده است، از اینجا ناشی میشود. این «خدای بیگانه» بود که برفراز محراب در کنار بت های قرتوت اروپا جای میگرفت و بناگاه روزی تمامی آنها را سرنگون میساخت. از این زمان، ارزش اضافی، باز پسین و بیگانه هدف بشریت گردید.

سیستم اعتبار عمومی، یعنی وامهای دولت، که مساریشه های آنرا در قرون وسطی، در «زن» و «ونیز» می یابیم، در دوران مانوفاکتور سراسر اروپا را فراگرفت و سیستم مستمراتی با تجارت دریایی و جنگهای بازرگانی خود، در حقیقت درمغانه آن بشار میآمد. و از همین روی، استقرار آن نخست در هلند صورت گرفت.

### پیدایش سرمایه داران صنعتی

قرضه عمومی، یعنی آشفنگی دولت - خواه این دولت استبدادی، مشروطه یا جمهوری باشد - خصلت حقیقی عصر سرمایه داری را نمایان میسازد. تنها بخش ثروت با اصطلاح ملی که، براستی بتلك کامل ملت های نوین در میآید، همین قرضه عمومی است. بنابراین عقیده نوینی که، بتبار آن هرچه قرضه يك ملت بیشتر باشد ثروت آن زیادتر است، از نظر خودش کاملاً منطقی است. اعتبار عمومی آئین سرمایه می گردد، و با برقراری قرضه عمومی، گناه در پیشگاه روح القدس، که بخشایش در کار او نیست، جای بگناه در برابر قرضه عمومی میسپارد.

قرضه عمومی یکی از فعال ترین عوامل تخرن اولیه می گردد. و گویی بر اثر اشاره ای سحرآمیز، پول نامولد، قدرت تولیدی می بخشد و آنرا سرمایه مبدل میسازد، بی آنکه پول دچار مخاطرات یا زحمتی شود که بایسته هر گونه بکار افتادن آن در صناعت و با رباست. در حقیقت، بستن کاران دولت چیزی نمیدهند، مبلغ وام داده شده، باوراق اعتباری سهل الاتقالی تبدیل یافته است و مانند سکه های زر و سیم رایج، بگردش خود در میان دست های آنان ادامه میدهد. لیکن قرضه عمومی، بیرون از این طبقه بیکار صاحب مستقلات که بوجود میآورد؛ بیرون از مالداران ناگهان بشروت رسیده ای که نقش واسطه میان حکومت و ملت را بازی میکنند؛ حتی بیرون از مقاطعه چیان مالیات،

هنگفت بچنگ آورد. چنانکه يك گزارش تقدیمی بیارلمان نشان میدهد، شرکت و کارمندان آن، میان سالهای ۱۷۵۷ تا ۱۷۶۶، هندوان را مجبور ساخته اند که، بعنوان هدیه، مبلغ شش میلیون لیره سترلینگ، بآنان بپردازند. در ۱۷۶۹-۱۷۷۰، انگلیسیان قطع و غلائی شدید ایجاد کردند، در حالیکه تمامی محصول برنج را خود احتکار کرده بودند و اجازه فروش آنرا جز بقیمت های افسانه ای نمیدادند.

مزد بومبان در مزارعی که جز برای صدور تولید نیسکردند، مثلاً در هند غربی، و در کشورهای غنی و پر جمعیتی که مورد وحشیانه ترین کشتار و تاراج قرار گرفته بودند، مانند مکزیك و هند شرقی، طبیعتاً بسی ناچیز بود. ولی، حتی در کوچ نشینها، خصلت مسیحی تخرن اولیه همچنان پا برجا باقی ماند. در سال ۱۷۰۳ این واعظان دواآتشفه مذهب پروتستان، و این متشرعان انگلستان نوین، بنا بر تصمیم مخصوص انجمن خود، برای سرهر هندی یا هر سرخ پوست اسپر، پاداشی ب مبلغ ۴۰ لیره میپرداختند. در سال ۱۷۲۰، این پاداش به ۱۰۰ لیره برای هر سر افزایش یافت. در سال ۱۷۴۴، که یکی از قبائل «ماساچوست بی» سر بشورش برداشت قیمت ها بترتیب زیرین معین گردید: برای سر هر فرد نرینه ای که بیش از دوازده سال داشت، ۱۰۰ لیره؛ برای هر زندانی مرد، ۱۰۵ لیره؛ برای يك زن یا يك کودک، ۵۰ لیره؛ برای سر يك زن یا يك کودک، ۵۰ لیره. چند سال بعد، باز مانند گان آن مسافران برهیزگار، که بر ضد انگلستان سر بشورش نهاده بودند، قصاص این سیستم مستمراتی را پس دادند، بدین ترتیب که انگلیسیان، بدستاویز تحریك و تطبیع، هندیان را بکشتار آنان واداشتند؛ و پارلمان انگلستان اعلام داشت که «سگان بله با» و عدل تعیین جایزه برای سرها، و سائلی بودند که خداوند و طبیعت در اختیارش نهاده اند.

رژیم مستمراتی انگیزه ترقیاتی شرف در زمینه تجارت و دریانوردی شد. «شرکتهای انحصاری» - بگفته لوتر - در تراکم سرمایه سهمی بس مؤثر داشتند مانوفاکتورها که، از هر سو میروئیدند، بازار هائی در مستمرات بدست میآوردند و از راه انحصار بازار، تراکمی شدید مییافتند. ثروتهائی که بر اثر جنایت، بردگی و چپاول، در خاراج اروپا انباشته شده بود، بسوی کشور اصلی (متروبول) روان میشد و در آنجا بسرمایه مبدل میگشت. هلند، که نخستین کشور اجرا کننده سیستم مستمراتی در حد اعلای آن بود، در سال ۱۶۸۴ باوج قدرت بازرگانی خود میرسید. در آن هنگام «نزدیک تمامی تجارت، هند شرقی و همچنین راهها و وسائل ارتباط میان جنوب باختری و شمال خاوری اروپا» در انحصار آن بود. «بنادر ماهیگیری نیروی دریایی و مانوفاکتورهای آن از کلیه کشورهای

از ۱۷۰۱ تا ۱۷۷۶، هلند بیش از هر چیز، سرمایه‌های کلانی، بویژه برقیب نیرومند خود انگلستان وام می‌دهد. همین وضع میان انگلستان و ممالک متحده برقرار است. سرمایه هنگفتی که، بدون تعیین منشأ، خود، امروز در ممالک متحده وجود دارد، تنها زائیده خون کودکانی است که در کارخانه‌های انگلیسی بصورت سرمایه درآمده است.

سیستم نوین مالیاتها مکمل اجباری سیستم وامهای ملی است، زیرا فرضه عمومی بر پایه در آمد عمومی قرار گرفته است و این در آمد نیز باید از عهده پرداخت‌هایی که، لازمست در مدت سال انجام گیرد، برآید. وامها بدولت امکان می‌دهد که هزینه‌های فوق‌العاده را، بی آنکه مالیات دهنده فوراً متوجه آن شود، ترمیم کند. ولی تردیدی نیست که اینکار ترقی مالیاتها را بدنبال دارد. از سوی دیگر، افزایش مالیاتها، این ارمغان تراکم فرضه‌های بی دریغ دولت را ناگزیر می‌سازد که هرگاه بامخارج فوق‌العاده تازه‌ای روبرو شود، بوامهای نوینی دست یازد. از اینرو اصول مالیاتی نوین، که محور آن مالیاتهای بر اشیاء، ضروری و در نتیجه افزایش بهای این اشیاء است، نطفه یک ترقی خود بخود را در درون خویش می‌برد. گزافی مالیات، عارضه‌ای از آن نیست بلکه اساس آنست. این سیستم نخستین بار در هلند بکار رفته و «دوویت» میهن پرست، در «ماکسیم های خود» آنرا بعنوان بهترین دستاویز برای تحمیل کار زیاد بزدور، و فرمانبردار، خرسند و جدی نگاهداشتن او، ستوده است. لیکن سبب مالکیتی که این سیستم برای دهقان، پیشه‌ور و خلاصه برای تمامی عناصر طبقه کوچک متوسط بیار می‌آورد، فعلا بیش از تأثیر زبان بخش آن در وضع مزدوران، اندیشه ما را بخود مشغول می‌دارد. در این باره، همگان وحتى اقتصاددانان بورژوا همدستانند و تازه، سیستم حمایت از صنایع داخلی، که جز، مکمل آنست، سخت بر شدت وحدت این عمل «سلب مالکیت کننده» آن می‌افزاید.

نقش شگرفی که فرضه عمومی و دستگاه مالیاتی متناسب با آن، در تبدیل ثروت سرمایه و سلب مالکیت از توده‌ها بازی میکند، شماره زیادی از نویسندگان را مانند «کاپت»، «دابلدی» و دیگران با آنجا کشانده است که انگیزه اساسی فقر ملت‌های نوین را، هر چند بنا برست، در این واقعیت جستجو کنند.

سیستم حمایت از صنایع داخلی، دستاویزی هلاکتی بود. بمنظور ایجاد کارخانه داران، سلب مالکیت از کارگران مستقل، تبدیل افزارهای ملی تولید و معیشت سرمایه، کوتاه ساختن اجباری دوران استعلا شیهه کهن تولیدیه شیوه نوین آن، دولت‌های اروپایی بر سر انحصار این اختراع باهم کشمکش داشته، وهیچیکه بخدمت تولید کنندگان ارزش اضافی درآمده،

بازرگانان، کارخانه داران خصوصی که همواره بخش هنگفتی از هر وام ملی، بسان سرمایه‌ای از آسمان افتاده بکسبه آنان می‌رود؛ آری، بیرون از تمامی اینها، شرکت‌های سهامی، داد و ستد هرگونه اوراق بهادار رایج، سفته بازی، خلاصه بورس و دستگاه بانکداری نوین را پدیدار ساخته و در راه پیشرفت و ترقی انداخته است.

بانکهای بزرگ، که عنوان پوچ ملی را بخود بسته‌اند، از همان آغاز جز شرکت‌های سفته بازانی خصوصی بودند که در کنار حکومت‌ها جای می‌گرفتند و در پرتو امتیازات بدست آمده، حتی می‌توانستند با آنها، بعنوان مساعدده، پول بپردازند. از اینرو برای فهم بهتر تراکم فرضه عمومی، باید ترقی تدریجی سهام این بانکها را، که همزمان با تأسیس بانک انگلستان در ۱۶۹۴ باوج شکفتگی خود می‌رسند، مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم. بانک انگلستان از وام دادن پول بدولت با نرخهای صدی هشت، آغاز کرد. در عین حال، پارلمان آنرا مجاز ساخت که با انتشار اسکناس در میان مردم، از همان سرمایه بضرر سکه بردازد. بانک، با این اسکناسها می‌توانست به نزول سفته‌ها مبادرت ورزد، باعتبار کالاهای وام دهد و فلزات گرانبها خریداری کند. اندکی بعد، بانک انگلستان این اسکناسها را، که خود ساخته بود، برای دادن مساعدده بدولت، و پرداخت کوبین‌های فرضه عمومی بحساب دولت، بکار برد. بدین ترتیب، نه تنها آنچه را که با یکدست میداد با دست دیگر باز پس می‌گرفت، بلکه همواره تا آخرین پیشیز از ملت طلبکار باقی میماند. بانک مزبور، اندک‌اندک، مبدل بخزانة اجباری تمام ذخائر فلزی کشور و مرکز ثقل مجموع اعتبار بازار گانسی گردید. درست در همان هنگامیکه سوزاندن جادوگران در انگلستان موقوف شد، بهار آویختن سازندگان اسکناسهای تقلبی آغاز یافت. نوشته‌های آنروز بویژه آثار «بولینگ بروک» تأثیر پیدایش ناگهانی این دو دمان بانکداران، مالداران، صاحبان مستقلات، واسطه‌های معاملات، دلانان بروات و بورس داران را بر روی معاصران بخوبی نشان می‌دهد.

باقرضه‌های عمومی، یک دستگاه اعتبار بین‌المللی پدید آمد که با اوقات، یکی از منابع تغذین اولیه را نزد فلان یا فلان ملت، پنهان می‌دارد. بدین گونه است که می‌بینیم رسوائیهای دستگاه غارت معمول در «ونیز» یکی از پایه‌های نهانی ثروت سرمایه داری هلند را - که از ونیز در حال انحطاط مبالغ هنگفتی پول وام گرفت - تشکیل می‌دهد. روابط میان هلند و انگلستان نیز چنین است. مانوفاکتورهای هلندی، از همان آغاز سده هجدهم، مقام اول را از دست داده‌اند، و این کشور دیگر دارای تفوق تجارسی و صنعتی نیست.

دیگر بیاج گرفتن از توده ملت‌های خسود برای این منظور - خواه بطور مستقیم بوسیله تفرقه‌های حمایت کننده، و خواه بطور غیرمستقیم بوسیله جواز تصدور قناعت نکردند، بلکه در کشورهای درجه دوم، که زیر نفوذ آنها قرار داشت، هرگونه صنعتی را، یا روشهای جابراجه و شدید، و یران ساختند؛ مثلاً انگلستان، صنعت پشم را در ایرلند بشامی از میان برد. در قاره اروپا، «کلبه» (وزیرداری فرانسه) تسهیل شایان توجهی در این اسلوب پدید آورد. در اینکشور، از این پس صاحبان صنایع سرمایه‌ای خود را، در بسیاری موارد، مستقیماً از خزانه عمومی برداشت میکنند.

دستگاه و اسلوب مستمراتی، قرضه عمومی، مالیاتها، حمایت از صنایع داخلی، جنگ‌های بازرگانی، و غیره، این جوامع‌های دوران مانوفاکتور یعنی اخص، هنگام نخستین دوره صنعت بزرگ، تکاملی شگرف می‌یابند. کشتاری خونین از بی‌گناهان و بی‌آزاران، جشن تولد این صنعت را اعلام داشت. کارخانه‌ها، درست بسان ناوگان شاهنشاهی، کارکنان خود را بدستاور مطبوعات استخدام میکنند. «سر، ف. م. ایدن» خیلی میکوشد تا مگر زشتیها و شفاعتهای سلب مالکیت روستایی را، که از ثلث آخر سده پانزدهم تا پایان سده هجدهم انجام یافته، برده بوشی کند؛ او در ستایش این عمل، که بگمان وی برای استقرار کشاورزی سرمایه‌داری و «رابطة حقیقی میان زمین مزروعی و چراگاهها» بایسته است؛ کوششی فراوان ولی بیبوده بکار میبرد؛ او نمیخواهد بفهمد که ربودن و برده‌ساختن کودک‌کان شرط لازم بدل استثمار مانوفاکتوری با استثمار صنعتی و برقراری بیوتد حقیقی میان سرمایه و نیروی کار است.

«شاید مردم حق داشته باشند از خود پرسند آیا مانوفاکتوریسکه، برای پیشرفت خود، باید کودک‌کان بینوار از کلیه‌ها، نوانخانه‌ها و دارالتأدیباها بیرون کشد و آنانرا بیابی و گروه‌گروه، شبانگاهان تا سپیده‌دم، کوفته و له، از بیای افتاده و فرسوده سازد؛ مانوفاکتوریسکه، از این گذشته، دسته‌های انبوهی را از جنس، سن، و صفات مختلف، چنان در کنار هم گرد می‌آورد که سرایت خصال نکوهیده ناگزیر بفساد و هرزگی عمومی میانجامد؛ آیا چنین مانوفاکتوری بر میزان خوشبختی ملی و فردی میتواند افزود؟» (۱)

«فیلدن» میگوید؛ در «در بی‌شایر»، «ناتینگهام‌شایر» و بویژه در «لانکاشایر»، ماشینهای جدیدالاختراع در کارخانه‌های بزرگ واقع در کرانه رودخانه‌هاییکه قادر بگرداندن چرخ آبی هستند، بکار افتاده است و از اینرو، در این نقاط، دور از شهرها، نیاز مندی

ناگهانی و شدیدی بهزاران بازو پیدا شد. بویژه «لانکاشایر»، که تا این تاریخ نسبة نامسکون و بایر بود، احتیاجی مبرم بجمعیت یافت. آنچه بیش از همه خواستار داشت، انگلستان کوچک و چابک بود. بنابراین، آوردن نوآموزان دارالتأدیباها و نوانخانه‌های لندن، بیرمینگهام، و غیره، بشدت باب شد. بدینگونه هزاران تن از این موجودات کوچک و بیگس، ۷ تا ۱۴ ساله، بسوی شمال روانه شدند. پوشاک و خوراک این نوآموزان معمولاً با ارباب (دزد کودک‌کان) بود و او آنانرا در خانه ویژه که نزدیک کارخانه قرار داشت جای میداد نگهبانانی بیوسته آنانرا در هنگام کار می‌یابیدند. سود این مأموران غلظت و شداد ایجاد میکرد که از کودک‌کان، ناسرحد امکان، کار بکشند و برآمد ویژه ایشان متناسب بامقدار معصولی بود که از کودک‌کان در می‌آوردند. نتیجه طبیعی چنین روشی، جز نامردی و ستمگری نبود... در بسیاری از بخش‌ها، بویژه در «لانکاشایر»، این موجودات بی‌گناه، بیگس، دور افتاده و اسیر تمایلات خود-گامانه ارباب‌را بزشت‌ترین و ددمنشانه‌ترین شیوه‌ها شکنجه میکردند. آنانرا از فرط کار میکشند؛ و در نازیانه‌زدن، به غل و زنجیر کشیدن و شکنجه دادن آنان سخت‌ترین و بیبانه‌ترین سنگدلی و بیرحمی را بکار میبردند؛ اغلب برای ایشان جز پوست و استخوان باقی نیماند، و با اینهمه نازیانه آنانرا بکار وامیداشت. گاه نیز ایشانرا از بسیاری شکنجه و عذاب بسوی خود کشی میگرایانند... دره‌های زیبا و شاعرانه در بی‌شایر، ناتینگهام‌شایر، و لانکاشایر، نهان از دیدگان مردم، بگونه خلوت‌کنده‌های دلهره‌آور و نفرت‌انگیزی درآمده‌اند که بر آنها شکنجه و آزار... و گاه نیز جنایت فرمانروایی میکرد... و بیبای تمامی این جنایات، کارخانه‌جیان سودهایی بس کلان بچنگ آوردند. و آنگاه، ایشان که بر اثر این سودهای شگرف اشتهاشان سخت برانگیخته شده بود، کار شبانه را باب کردند، پس از آنکه با کار روزانه رمق بک دسته را میکشیدند، دسته دیگر را برای کار شبانه آماده میساختند؛ دسته روز کار بسوی رختخوابهایی میرفت که دسته شب کار هم اکنون آنها را ترک گفته بود، و برعکس، این سنتی شده بود که در لانکاشایر رختخوابها هرگز نیابستی سرد گردد.

تکامل تولید سرمایه‌داری در دوران مانوفاکتور ته‌مانده وجدان و آزرده افکار عمومی اروپا را، یکباره نابود ساخت. ملت‌ها از این اعمال سنگین و رسوائیهاییکه همراه تخرن سرمایه است، بیشرمانه بخود میبالتند. مثلاً بنده است که آدمی سالنامه‌های بازرگانی «آ. اندرسن» شرافتمندار را بخواند. در این سالنامه‌های ابلهانه و سطحی، بعنوان پیروزی بزرگ دیپلماسی انگلستان، ذکر میشود که این کشور

در صلح «او ترشت»، اسپانیا را مجبور ساخت که امتیاز داد و ستد سیاهان را میان افریقا و امریکای اسپانیایی (تا آنگام این تجارت جز میان افریقا و هند شرقی انگلیس صورت نیکرفت) بوی واکندارد. بدین ترتیب، انگلستان، تا سال ۱۷۴۳، حق حمل سالانه ۴۸۰۰ سیاه پوست را با امریکای اسپانیایی بدست آورد. قاچاق انگلستان نیز از این جریان برای تشدید شکر فعالیت خود استفاده شایانی برد. لیورپول، در بر تو تجارت سیاهان، که پایه و اسلوب تخرن اولیه آنرا تشکیل میداد، رونقی عظیم یافت. و حتی در روزگار ما نیز جهاز گیران «شراقتند» کشتیهای لیورپول از ستودن تجارت بردگان که «روح عمل بازرگان را تا سرحد عشقی تند و هيجان انگیز رشد میدهد، در پانوردانی نامبردار بوجود میآورد، بولی گزاف بهره آدمی میسازد»، باز نایستاده اند. لیورپول برای این تجارت، در سال ۱۷۳۰: ۱۵ کشتی؛ در سال ۱۷۵۱: ۵۳ کشتی؛ در ۱۷۶۰: ۷۴ کشتی؛ در ۱۷۷۰: ۹۶ کشتی؛ و در ۱۷۹۲: ۱۳۲ کشتی بکار میرد.

صناعت پنبه، در همانحال که بردگی کود کانرا در انگلستان باب میساخت، در مالک متحده دگر گونی دستگاه بردگی را، که از این پیش موروثی بود، بیک دستگاه استثمار بازرگانی بر میانگیخت. خلاصه، بردگی رباکارانه و پوشیده مزدوران اروپا، جز بر فراز بردگی بسی گفتگوی بسکی دنیا برافراشته نمیتوانست شد.

آری، بیهای چنین ددمنشیها، غارتگریها و جنایتکار بهائی است که قوانین طبیعی و جاودانی شیوه تولید سرمایه داری استوار گردیده، جریان جدائی میان کارگران و شرائط کار تحقق پذیرفته، از یکسو افزارهای اجتماعی تولید بصورت سرمایه درآمده است و از سوی دیگر توده مردم مزدوران، بیک سپاه آزاد زحمتکشان - این نمره مصنوعی تاریخ نوین - تبدیل یافته اند. اگر بول، بنا بر گفتار «اوژیه»، «با یک لکه طبیعی خون بر روی گونه، بدنیامیآید»، سرمایه، در حالیکه از پای تا سر آغشته بخون و گل است، زائیده میشود.

xalvat.com

### یک تابلو ادبی از گذشتگان

### فردوسی

### خروب و طلوع خورشید

چو خورشید، در قیر زد شعر زرد  
ستاره چو گل گشت و گردون چو باغ  
هویدا شد آن چادر مشک رنگ  
چنین تا پدید آمد آن زرد جام  
بینداخت آن چادر لا جور  
چو از کوه بفروخت گیتی فروز  
از آن چادر قیر، بیرون کشید

کهر بقت شد بیم لا جور  
چو پروانه پروین، و مه چون چراغ  
ستاره بر او، همچو پشت پلنگ  
که خورشید خوانی مرا ورا بنام  
بگسترده بر دشت، با قوت زرد  
دوزلف شب تیره بگرفت روز  
بدندان لب ماه، در خون کشید

**تحقیقی در باره مذاهب**

مانده از صفحه ۸

قسمت بزرگی از شهرزنجان را بتصرف در آورده در کوچه ها و خیابانها سنگرهای بسیاری تهیه کردند و یکی از آنها با وسایل مختصر، دو عراده توپ تهیه نمود و بکار انداخت. در چند جنگ شدید که در کوچه های شهر روی داد باینها هوای دولت را شکست دادند و آنها را متواری ساختند تا اینکه بامیر ناصرالدین شاه «بابا بیک یاور» با دو عراده توپ هیجده پوند و چهار عراده توپ دوازده پوند و جماعتی از صاحبان مناصب توپخانه راه زنجان پیش داشتند» در این نبرد، قوای دولتی با پشتیبانی توپخانه بر سنگرهای شورشیان حمله بردند و کوچه بکوچه باینها را عقب راندند. محمد علی زنجانی در این جنگ، مقتول شد و بایبان شکست خورده، پس از مدتی مقاومت تسلیم شدند.

ولی در اینجا نیز دولتی ها سفاکی بی نظیری از خود نشان دادند و بشرحی که در تواریخ عصر قاجاریه مسطور است، سربازان را صدتن صدتن به صف کردند و در جلو هر صف نیز صد نفر از بایانی ها را حاضر نمودند و «بفرمان نیزه پیش همه را مقتول ساختند»

این قیامها که در همه جا همراه با فداکارها و دلیری های بسیار بود، بخوبی اوضاع اجتماعی عصر ناصرالدین شاه را نشان میدهد و معلوم میدارد که مردم آن زمان از هر جهت برای جنبش بر علیه وضع موجود حاضر و آماده و منتظر فرصت و بهانه بوده اند ولی در اینجا نیز تکرار میکنیم که این دلاوری ها را نباید بخصاب بساب و اطرافیان او گذاشت. چنانکه تاریخ نشان داده است خود باب مردی ضعیف النفس و ترسو بود و بارها در برابر علماء، توبه کرد و گفته های خود را تکذیب نمود حتی «توبه نامه یا بپهر» بولیعبد (ناصرالدین میرزا) سپرد که دیگر ادعایی نکند همچنین در نامه ای که بولیعبد نوشته نیز چیزی جز التماس و اظهار بندگی و «توبت و انابت» دیده نمیشود، بنابراین باید بطور دقیق حساب باب را از جنبشهای دلیرانه زنجان و مازندران و نیز بز جدا ساخت.

**واقعه سوء قصد**  
**بناصرالدین شاه**  
 در سال ۱۲۶۸ : بایبان تصمیم گرفتند که ناصرالدین شاه را از بین ببرند، لذا پس از تهیه مقدمات کافی سه نفر را مأمور ترور او کردند و آن سه نفر نیز با دلیری بسیار، در نیاوران بطرف ناصرالدین شاه تیراندازی نمودند لیکن تیرها ببطلا رفت و جز زخمهای مختصر نتیجه ای نداد، از سو، قصد کنندگان یکی کشته و دو نفر دیگر دستگیر شدند. پس از این واقعه بامیر ناصرالدین شاه، بایبی کشی در تهران آغاز گردید، در عرض دو روز سی و دو نفر بایبی را دستگیر نمودند که از جمله آنها یکی «حسینعلی نوری» (بهاء الله) بود که «چون تبعیت با این جماعت

و رتداد او در دین به ثبوت نرسید، فرمان رفت تادر حبس خانه باز دارند (۱)» و بقیه را بقتل رسانیدند. این واقعه یکی از پیش آمدهای بسیار تنگین دوره قاجاریه بشمار میرود و «... یکی از افسوس آورترین، پیش آمدهای تاریخ ایران است ... کنت گوینو سفیر فرانسه که این زمان در تهران بوده، این داستان را باهنا بنده ترین (مؤثرترین) زبانی در کتاب خود نوشته و بچاپ رسانیده، همین نوشته ها نتیجه آنرا داده که که اروپائیان بایبان را شناخته و در باره آنها خوش گمانی پیش از اندازه پیدا کرده اند (۲)»

داستان از اینقرار بود که چون میخواستند تمام مردم تهران با بایبان دشمن شوند، بامر دولت هر يك از بایبها را بیک دسته دادند تا بپیل خود آنها را بقتل برسانند، در نتیجه هنگامه وحشت آوری برپا شد که در تاریخ نظایر آن کمتر دیده شده است.

«سید حسن خراسانی را بشاهزادگان سپردند تا همه گروه او را با تیغ پاره پاره کردند و ملاحسین خراسانی را میرزا سعید خان (وزیر خارجه) و اتباع وزارت خارجه مقتول ساختند و ... ملا فتح الله قمی ... که بدن مبارک پادشاه را بزخم گلوله جراحت کرد ... در نیاوران بدن او را چند جای سوراخ کردند و بن شمع فرو دادند و شمعا را برا فروختند و فراشانش با کارد و دشنه پاره کردند و ... محمد تقی شیرازی را ... نعل اسب بر پای او بستند و از آن پس با تخمق و میخ سرو تنش را درهم شکستند و محمد علی نجف آبادی را بدست خمپاره چنان سپردند تا نخست چشم او بر کنند و آن نگاهش بر خمپاره بسته آتش در زدند و میرزا نبی دماوندی را بدمرسته دارالفنون فرستادند تا معلم و متعلم او را پاره پاره کردند و میرزا محمود قزوینی را زنیور کچیان بهدف زنبوره بستند و جسدش را با کارد و دشته از هم باز کردند و حاج میرزا جانی (۳) را تاجران و بازرگانان هر يك جراحی کردند تا از پای در آمد و حاج سلیمان خان را با تفاق قاسم نیربری بدار الخلافه آورده بدن ایشان را سوراخ های فراوان کرده، بن شمع در برد و شمعهارا بیفروخت و اهل طرب را حاضر کرده با ایشان از ارك سلطانی بمیان شهر و بازار عبور داد و در بیرون دروازه شاهزاده عبدالعظیم تن ایشان را بچهار پاره کردند و از چهار دروازه بیاویختند (۴)» و بقول مرحوم کسروی «تهران چنین دژ رفتاری در خود ندیده بود که آنروز دیده (۵)»

بعد از این واقعه، بایبان نتوانستند در ایران بمانند و بریاست میرزا یحیی نوری (ازل) که باب او را

(۱) ناسخ التواریخ  
 (۲) بهائیگری تألیف کسروی صفحه ۳۹  
 (۳) میرزا جانی قزوینی مؤلف «نقطه» که «ادوارد برون» بر کتاب او مقدمه ای نوشته بچاپ رسانیده است  
 (۴) ناسخ التواریخ  
 (۵) بهائیگری صفحه ۲۱

انگلیس کہ اشاہہ محبوبین قدیم سلطان عثمانی در آن جزیرہ راتکفل نموده وظیفہ میگردد (۵) «

حسینعلی ، اہل نور  
**حسینعلی نوری**  
 از خانوادہ معروف (نوری)  
 بود کہ در دورہ قاجاریہ

در شمار اعیان و منفذین بشمار میرفتند . حسینعلی نوری در طهران بتاريخ نوامبر ۱۸۱۷ ( دوم محرم ۱۲۳۳ ہجری ) متولد گردید و در زمان دعوی باب بوی بیوست بعد از قتل باب کہ بریاست بابی ہا بہ یحیی ازل رسید ، حسینعلی نیز از تابعین او گردید و در واقعہ سال ۱۲۶۸ ، او نیز دستگیر شد و چون بیابی بودن خود اقرار نکرد بزندان افتاد و سپس بشرحی کہ مذکور شد او را با ہرہا ہاں بیفداد تبعید کردند .

بہاء بعد از بدست گرفتن ریاست بابی ہا و تاسیس مذهب « بہائی » در عکا بسر میرد و در سایہ زیرکی خود و کاردانی ہرش ( میرزا عباس ) توانست ، با بیان را بگرد خود جمع نموده ، باردیگر آنہا را مجتمع و متشکل سازد و برای آنہا « شریعت » نوینی بوجود آورد .

بہاء در ۱۳۱۲ در عکا در گذشت . آثار عمدہ بہاء عبارتست از :

- ۱- کتاب ایقان بفارسی کہ در بغداد نوشته است
- ۲- کتاب بدیع کہ بر علیہ از لیبیا و در ادرنہ نوشته است
- ۳- کتاب اقدس کہ کتاب شریعتی بہائیان است .
- ۴- جواہر الاسرار .

و همچنین مقداری الواح و رسالات دیگر کہ بہ فارسی و عربی نوشته شدہ و از لحاظ دستوری دارای اغلاط بیشماری است .

بعد از در گذشت  
**عبدالبہاء**  
 (عباس افندی)

« بہاء اللہ » ریاست بہائیان  
 ہرش « میرزا عباس »  
 رسید . ولی میرزا محمد علی برادرش تن بریاست او در نداد و نزاع بین دو برادر در گرفت و « اینجا نیز ہر یکی تا توانست آبروی دیگری را ریخت (۶) »

عبدالبہاء نیز مانند پدرش در عکا بسر میرد تا اینکہ انقلاب عثمانی پیش آمد و دولت عثمانی مشروطہ گردید ، در اثر این پیش آمد ، آندولت بہ عبدالبہاء آزادی بخشید ، وی نیز سفری بمصر و سفر دیگری باروبا و آمریکا کرد ( ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۳ ) و در ۱۳۰۰ شمسی ( نوامبر ۱۹۲۱ ) در حیفا در گذشت .

عبدالبہاء نیز در دورہ زندگی خود الواح و کتبی نوشته است کہ اہم آنہا از اینقرارند :

- ۱- کتاب مقالہ سیاح ( در بارہ تاریخ بہائیکری ) بفارسی .

بجانشینی خود تعیین کردہ بود از ایران حرکت نموده و بغداد را مرکز قرار دادند ، محبوبین طهران یعنی حسینعلی نوری ( بہاء اللہ ) و ہرہا ہاںش را نیز بساتفاق یک مأمور روسی ( ۱ ) از طهران روانہ بغداد نمودند . در بغداد نیز با بیان بعثت مخالفت علمای شیعہ نتوانستند

دیری بیابند و پس از ۱ سال اقامت ، دولت عثمانی چون در اضی نشد نہضت را کہ بعقیدہ او خصوصاً خطری از برای حزب شیعہ داشت بخشونت و تضییقات شدید محو نماید لذا مصمم شد بہاء اللہ را بقسطنطنیہ بطلبد زیرا در آنجا ہر اقبیت از اعمال او آسان تر میبود ( ۲ ) « در استانبول نیز با بیان بیش از چند ماہ نما تاندند و دولت عثمانی بار دیگر آنہا را را کوچانندہ بادرنہ فرستاد . در ادرنہ اختلاف بزرگی

**پیدایش بہائیکری**

بین پیروان باب روی داد  
 باین معنی کہ حسینعلی نوری برادر ای یحیی ازل ، ادعای « من بظہر اللہی » کرد و تن بریاست برادر نداد « من بظہر اللہ » کسی بود کہ بنا بہ پیش بینی « باب » در کتاب « بیان » می بایست در آئندہ دوری ظہور کند و در خصوص ظہور وی ، باب توصیہ ہمای بسیار بہ پیروان خود کردہ بود ، بعد از عزیمت بیفداد ، حسینعلی بفکسر افتاد ریاست را از دست برادر بگیرد ولی موفقیت نیافت بعد از ورود بادرنہ ، حسینعلی عده ای از بابیہا را با خود ہمراہ کردہ ، دعوی خوش را آشکار ساخت و با برادر در افتاد ، بدینطریق بابی ہا بدو دستہ تقسیم شدند گروہی بگرد حسینعلی جمع آمدہ ، معروف بہ « بہائی » گردیدند و عده ای دیگر بدور میرزا « یحیی » گرد آمدند و « ازلی » لقب یافتند . میان این دودستہ مدتہا کشاکش و نزاع بود و « دوسوتا میتوانستند آبروی یکدیگر را میریختند ( ۳ ) » در نتیجہ این جدالہا دولت عثمانی طرفین را بہا کہ کشید و بموجب رأی داد گاہ ، میرزا یحیی را با ازلیان بجزیرہ قبرس و حسینعلی ( بہاء اللہ ) را با « بہائیان » بہ « عکا » فرستادند . بہاء در عکا اقامت نمود و توانست قسمت اعظم بابی ہا را بسوی خود جلب نماید ، لیکن یحیی ازل کہہ دور افتادہ بود ، روز بروز گمنام تر گردید و بتدریج از عہدہ ہوادارانش کاستہ شد و « اکنون بیکبار گمنام و خاموشید و همانا بیشتر آنہا کیش خود را فراموش کردہ اند ( ۴ ) » خود بہائیان در بارہ « ازل » چنین میگویند :

« در قبرس بود کہ این ریاست طلب ہی عرضہ بدون چارہ و درمان سقوط و خسران تو ایما و تدابیر خود را بیچشم خود مشاهده کرد و چون قبرس بدست انگلیسہا افتاد ، دوبارہ حریت پیدا نمود و تا امروز از حکومت

( ۱ ) « حسب الامر حضرت ہادشہ حرصہ اللہ تعالی مع غلام دولت علیہ ایران و دولت بیہ روس ہراق عرب توجہ نمودیم » لوح بہاء اللہ  
 ( ۲ ) « تاریخ امر بہائی » تألیف « ہیبولیت دریفوس » ترجمہ میرزا زین و عزیز اللہ خان ہسار صفحہ ۴۳  
 ( ۳ ) بہائیکری صفحہ ۴۴  
 ( ۴ ) « » صفحہ ۴۵

( ۵ ) تاریخ امر بہائی ، تألیف ہیبولیت دریفوس صفحہ ۴۲  
 ( ۶ ) بہائیکری صفحہ ۶۴

۲- رساله المدینه . فارسی

۳- رساله السبایه

۴- مفاوضات

و عده الواح و رسالات دیگر فارسی و عربی که همگی بسبب مخصوص نوشته های بهائیان پرداخته شده است

### شوقی ربانی

(شوقی افندی)

شوقی افندی نوه دختری عبدالبهاء است که در تاریخ ۱۲۷۵ شمسی (اکتبر ۱۸۹۷) در عکا متولد شده و از مرگ عبدالبهاء تا کنون ریاست مذهبی بهائیان را برعهده دارد. وی مدتی در بیروت و اروپا بسر برده است و دارای نوشته هایی است بقرارد بر:

۱- نظم بدیع بانگلیسی

۲- نظم اداری بهائی بانگلیسی

۳- کتاب «روز موعود فرا رسید» بانگلیسی

۴- کتاب «ظهوری عدل الهی» بانگلیسی

۵- ترجمه «تاریخ نبیل» بانگلیسی

و مقداری الواح رسالات دیگر

### وضع کنونی بهائیان و تشکیلات آنها

مرکز کنونی بهائیان عکاست، در رأس کلیه سازمانهای بهائی، «شوقی افندی» رئیس مذهبی آنها قرار دارد، مقام ریاست مذهبی بهائیان ارمنی است و چنانکه تا کنون دیده شده، مختص افراد خانواده «بهاءالله» بوده است. ترتیب تعیین رئیس مذهبی بدین نحو است که هر رئیس مذهبی قبل از مرگ جانشین خود را معین و معرفی می نماید و کلیه بهائیان موظف باطاعت از وی میباشند

### جمعیت بهائی

در تقاطعی که عده بهائیان از ۹ نفر کمتر است، اجتماع آن ها را «جمعیت بهائی» مینامند اینها بوسیله يك نفر منشی به «محل روحانی معلی» مرتبط میباشند.

### محل روحانی

در تقاطعی که عده بهائیان ۲۱ ساله از ۹ نفر بیابا باشد، «محل روحانی» تأسیس میشود، بدین طریق که هر سال بهائیان آن محل ۹ نفر را از بین خود انتخاب نموده و به «محل روحانی ملی» معرفی می نمایند. انتخاب این عده در اول اردیبهشت هر سال بعمل میآید و بعد از تعیین اعضای محل، باید آنها را به «محل روحانی ملی» معرفی نمایند تا صلاحیت آنها بتصویب برسد. «حوزه حاکمیت هر محل روحانی محلی مطابق تقسیمات کشوری فراه و قصبات و شهرها میباشد و کلیه بهائیان ساکن هر محل مطیع و حامی و مجری تقسیمات صادره از محل روحانی آن محل میباشد.» (۱)

### حضرتة القدس

حضرتة القدس محل تمرکز کلیه دوا بر و محافل بهائی است و «جمعیت مؤسسات و لجنه های امری عجاله در

در محلی که موسوم بحضرتة القدس و مرکز اداری است مجتمع و متمرکز میگرددند. (۲)

### مشرق الاذکار

معبد بهائیان، مشرق الاذکار نام دارد، ولی بهائیان امروز فقط دارای يك مشرق الاذکار میباشند که در نزدیکی شیکاگو تأسیس نموده اند. و بنا بگفته خودشان «دارای ۶۹۷۰۰۰ متر مربع اراضی است و مبلغ ۱۳۴۲۸۱۳ دلار جمع مخارج ساختمان آن شده است» (۳) اکنون بهائیان در صدد ساختن مشرق الاذکار دیگری در ایران میباشند «که عجلاناً معادل ۳۵۸۹۰۰۰ متر مربع اراضی آن خریداری شده است» (۴)

### محل روحانی ملی

«محل روحانی ملی» سازمان کشوری بهائیان است که انتخاب اعضای آن دو درجه ای است. عده و کلای هر کشوری را نیز مقام ریاست مذهبی تعیین می نماید و در ایران عده آنها ۹ نفر است. این مقام بر کلیه محافل ریاست کلیه محافل محلی ریاست دارد و بامر مرکز مذهبی بهائیان در عکا مربوط است.

بغیر از این سازمانها، بهائیان عده تشکیل سازمانهای دیگری را نیز میدهند که آنها را «تشکیلات بین المللی بهائی» مینامند و چون صحت این سخنان مسلم نیست از ذکر آن در اینجا خودداری میکنیم.

### ایده نولوژی و اصول عقاید بهائیان

باید دانست که اصول عقاید بهائیان در یکصد سال اخیر، تغییرات بسیار دیده است و آنچه که امروز مجموعه معتقدات آنها را تشکیل میدهد، عبارت از اصولی است که بتدریج وارد مذهب آنها شده است. در ابتدای پیدایش بایگیری تنها تفاوتی که بین بایان و مسلمانان (شیعه) وجود داشت، عبارت از این بود که «علیمحمد باب» را «امام عصر» میشناختند و جز این وجه افتراق دیگری، ظاهر آدمیان نبود. ولی پس از عزیمت از ایران مخصوصاً پس از ادعای «من بظهور اللهی» حسینعلی نوری و ایجاد مذهب بهائی روز بروز اینان رنگ اسلامی خود را از دست داده از مذهب اسلام فاصله گرفتند و اکنون بین آنها و مسلمانان اختلافات عده در اصول عقاید مذهبی دیده میشود.

اصول عقاید بهائیان امروزی، بیشتر آمیخته ای است از عقاید و نظریات فرق مذهبی و مکاتب فلسفی مختلف که در میان آنها از آثار تعالیم مسیح، مانئی، افلاطون و ارسطو و متون قدیمه مانند نامه تنسرو غیره گرفته تا نظریات بظاهر مترقی جدید، بخوبی قابل تشخیص است، در خصوص بی با یکی این عقاید، سخن بسیار گفته اند، لیکن بیشتر کتبی که در این باره نوشته شده، بمنظور رد عقاید مذهبی آنها بوده است و غالباً از روی

(۲) نظر اجمالی در دیانت بهائی صفحه ۵۹  
(۳) نظر اجمالی در دیانت بهائی صفحه ۱۳۸  
(۴) نظر اجمالی در دیانت بهائی صفحه ۱۳۸

(۱) «نظر اجمالی در دیانت بهائی» تألیف احمدیزدانی صفحه ۵۷

باید کاملاً موافق قوانین علمی باشد، بلکه برعکس، آنها معتقدند که قوانین علمی را باید با اصول دینانت بهاسی سنجید و هر کدام که موافق آمد پسندید و «تسجیل» نبود و هر چه موافق نیامد باید بدور افکند.

مثلاً در خصوص مسئله تکامل انواع، بهائیان بکلی نظریات علمی جدید را که امروزه تقریباً در کلیه ممالک جزو دروس کلاسیک در مدارس تدریس میشود، فقط باستناد به سلسله دلایل مذهبی خود، طرد نموده آن را مردود می‌شمارند و حتی علمای بزرگی نظیر داروین را بیاد تسخر می‌گیرند. چنانکه عبدالبهاء تحت عنوان «تغییر انواع» مینویسد: «آمدیم بر سر مسئله تغییر انواع و ترقی اعضاء یعنی انسان از عالم حیوان آمده، این فکر در عقول بعضی از فلاسفه اروپا تمکن یافته بسیار مشکل است که حال بطلانش تفهیم شود ولی در استقبال واضح و آشکار گردد و فلاسفه اروپا خود پی بطلان این مسأله برند، زیرا این مسئله فی الجبقة بدیهی البطلان است... اگر تصور کنیم که انسان در عالم حیوان بوده یعنی حیوان محض بوده، وجود ناقص بوده، معنیش اینست که انسان نبود و این عضو اعظم که در هیکل عالم بنزله مغز و دماغ است، مفقود بوده است، پس عالم ناقص محض بوده است، همین برهان شافی است که اگر چنانچه انسان وقتی در ریز حیوان بوده است، مکملیت وجود مختل بود، زیرا انسان عضو اعظم این عالم است و اگر نباشد البته هیکل ناقص است... اگر نطفه انسان در رحم مادر از حیاتی بهیاتی انتقال نماید... آید دلیل بر آن است که نوعیت تغییر یافته و حیوان بوده و اعضاء نشو و ترقی کرده تا آنکه انسان شده است؛ لا والله، باری این فکر چه قدر درست است و بی بنیان است... متعیرم که بعضی فلاسفه آمریکا و اروپا چگونه راضی شده اند که خود را تدنی به عالم حیوان دهند و ترقی معکوس نمایند؛ وجود باید توجهش رو بعلو باشد و حال آنکه اگر بخود او بگویی حیوانی بسیار دلشکسته میشود، بسیار اوقاتش تلخ میشود.

عالم انسان کجا، عالم حیوان کجا، یک طفل ده ساله عرب در بادیه دویت، سیصد شتر را مسخر میکند، فیلی باین عظمت را یک هندوئی ضعیف چنین مسخر مینماید که در نهایت اطاعت حرکت نماید؛ (۶) و در دنباله این بحث بار دیگر میگوید «بعضی از فلاسفه اروپا بر آنند که بواسطه علم طبقات الارض و تدقیق و تحقیق در آن بر ما واضح و شهود گشته سبقت وجود نبات بر حیوان و سبقت وجود حیوان بر انسان و بر آنند که جنس نبات و حیوان هر دو تغییر کرده زیرا در بعضی از طبقات ارضی نباتها کشف شده که در قدیم بوده و الان مفقود گردیده یعنی ترقی نموده و... همچنین در طبقات ارضی انواعی از حیوانات بوده که تغییر و تبدیل نموده...

طرز استدلال مخصوص مذهبی و بالعنی بسیار کینه توزانه نوشته شده است ولی ما در زیر بیشتر از نظر اجتماعی و نتایج سیاسی، عقاید مزبور را مورد مطالعه و انتقاد قرار میدهیم، بنا بر این باید متوجه بود که نظرمقصود ما با نظریات و مقاصد نویسندگان مزبور بکلی متفاوت است: آنچه را که ما در زیر مورد مطالعه قرار میدهیم، نظریات بهائیان درباره مسائل اجتماعی و بخصوص، آن قسمت از عقاید آنهاست که ظاهری مترقی دارد و در پیشرفت جزئی بهائیان تا اندازه ای مؤثر بوده است ولی قبل از طرح مسائل مختلف، لازم است این نکته را تذکر دهیم که در عقاید بهائیان تناقضات و تضادهای بسیاری وجود دارد و بعضی از نظریات آنها ناقص بعضی دیگر است، این مسئله را هم باید ناشی از آن دانست که بهائیان سعی فراوان بکار برده اند تا بین نظریات مکاتب فلسفی و مذاهب مختلف تلفیقی بوجود آورند و بدین ترتیب در عقاید، بقول خود «اعتدالی» ایجاد کنند. مثلاً در مورد مسئله آفرینش و پیدایش عالم از یکطرف معتقدند که عالم مخلوق و آفریده خداوند است و «عالم وجود ذاتاً حادث است (۱)» ولی از طرف دیگر در برخورد با مکاتب فلسفی باین مسئله متوجه میشوند که «عدم صرف قابل وجود نیست و اگر کائنات عدم محض بود، وجود تحقق نمییافت (۲)» و لذا چنین نتیجه میگیرند که: «عالم وجود را بدایت نیست... عالم بهم نمیخورد، منقرض نمیشود، بلکه وجود باقی و برقرار است (۳)» آنکه این دو نظریه را بهم آمیخته و میگویند «عالم وجود ذاتاً حادث ولی زماناً قدیم است (۴)»

باید متوجه بود که نه تنها در مورد مسائل فلسفی بلکه در اغلب موارد و مسائل دیگر نیز این حالت «تلفیقی» در عقاید بهائیان دیده میشود، بطوریکه میتوان آن را یکی از مشخصات ایده نولوژی آنها دانست.

اینکه ما در زیر نظریات بهائیان را در باره مسائل اجتماعی مورد مطالعه و انتقاد قرار میدهیم.

یکی از نظریات به علم و دین ظاهر مترقی بهائیان این است که میگویند: «دین باید مطابق علم باشد، زیرا خدا عقل با انسان داده تا حقایق اشیاء را تحقیق نماید، اگر مسائل دینی مخالف عقل و علم باشد و هم است؛ زیرا مقابل علم چهل است (۵)»

ولی اگر در نوشته های آنها درست دقیق شویم مشاهده میکنیم که منظور آنها از این جمله این نیست که نظریات و عقایدی که بنام دین ب مردم عرضه میشود

(۱) لبر احتمالی در دیانت بهائی - صفحه ۱۶

(۲) عبدالبهاء - مفاوضات صفحه ۱۲۵

(۳) « » « »

(۴) نظر اجتماعی در دیانت بهائی صفحه ۱۶

(۵) « » « » « »



و همچنین در استخوان پشت انسان اثری هست و دلالت بر این نماید که انسان مانند حیوانات سائره وقتی ذنبی داشته و بر آنند که آثارش باقی مانده (۱) « .. آنکه برد این نظریات علمی پرداخته و هر گونه تغییر و تکاملی را در موجودات زنده نفی می نماید و بعقاید افلاطون در این خصوص نزدیک میگردد. باید گفت که بهائیان در جمیع مسائل علمی، بطور جامد و از روی فرمولهای معین خود قضاوت مینمایند و در این راه چنان پیش میروند که علم را بطور کامل بزنجیر او هام میکشند - بنابراین منظور آنها از اینکه «دین باید مطابق با علم و عقل باشد» آنستکه علم باید با اصول دینت بهائی سنجیده و مطابقت داده شود و بر این مدعا دلایل و شواهد زیادی موجود است.

### ۳- اجتماع و طبقات

بهائیان در مورد ساختمان اجتماع و اختلافات طبقاتی، دارای نظریاتی هستند که بعضی از آنها را صراحتاً در کتب والواح خود مطرح نموده اند و برخی دیگر را باید از میان لفافه های گوناگون بیرون کشید. اولین نکته ای که از مطالعه نظریات اجتماعی آنها بدست می آید، اینستکه بهائیان، اختلافات طبقاتی را يك امر طبیعی و لازمه زندگی بشری میسرند و معتقدند که «نظام عالم اقتضای می نماید که طبقات باشد».

عبدالبهاء در یکی از خطایات خود درباره این مسئله چنین میگوید:

«طبقات ناس مختلفند، بعضی در عنا هستند و بعضی در نهایت فقر، یکی در قصر عالی منزل دارد، یکی اسوزاخی ندارد .. و لذا اصلاح همیشه لازم است، نه آنکه مساوات باشد بلکه اصلاح لازم است، والا مساوات ممکن نیست، نظام عالم بهم میخورد، نظم عالم چنین اقتضای می نماید که طبقات باشد، نمیشود بشر یکسان باشد از برای

در ایجاد بشر مختلفند بعضی در درجه اول عقلمند و بعضی در درجه متوسط و بعضی یکی از عقل محرومند، حال آیا ممکن است نفسی که در درجه اعلائی عقل است، با نفسی که هیچ عقل ندارد مساوی باشد (۲)»

در اینجا عبدالبهاء مدعی شده است که: اولاً بشر از روز «ایجاد» با یکدیگر مختلف بوده اند و اختلاف موجود نیز يك امر طبیعی است. و ثانیاً چنین انگاشته که اختلافات طبقاتی مولود اختلاف درجه عقول است و «هر که عقلش بیش نانش بیشتر» در حالیکه علوم امروزی دیگر جایی برای این قبیل تصورات واهی (که از خیلی پیشتر عده ای در اطراف آن تبلیغ کرده اند) باقی نگذاشته است و هر کس اندکی با اصول علمی آشنا باشد بخوبی میداند که اختلافات طبقاتی اولاً يك پدیده تاریخی است و ثانیاً این پدیده که در يك دوره معین از تاریخ اجتماع بوجود آمده خود معلول علل اقتصادی

معنی است و ثالثاً - امری است موقتی و پایان پذیر. گذشته از دلایل علمی، مشاهدات روزانه نیز این نظر را که اختلاف طبقاتی را مولود اختلاف درجه عقول میداند، بکلی طرف می نماید، ولی بهائیان باستناد همین نظریه، هر گونه مبارزه طبقاتی را نفی می نمایند و معتقدند که افراد بشر در درجات مختلفند و باید هر طبقه بعد خود قانع شد و حتی اعتراضی بر علیه وضع موجود نکند چنانکه عبدالبهاء میگوید: «.. علو و دنو بسته به مشیت و اراده جناب کبریا، چنانکه در انجیل مذکور است که خداوند مانند مانند کوزه گره قدسی عزربساز و ظرفی ذلیل صنعت نماید، حال ابرقی ذلیل حق ندارد که اعتراض بر کوزه گر نماید که چرا جام عزیز ساختی که از دست بدست میگردد، مقصود از این عبارت اینستکه مقامات نفوس مختلف است، آنکه در مقام ادنی از وجود مانند جماد حق ندارد که اعتراض نماید خداوند امرا چرا از کمالات عالم حیوانی محروم ساختی و همچنین حیوان را سزاوارته که از فقدان کمالات انسانی شکایت نماید. بلکه جمیع این اشباع در رتبه خود کاملند و باید تخری کمالات در رتبه خویش نمایند، مادون راجح و صلاحیت مقام مافوق نه بلکه باید در رتبه خویش ترقی نماید (۳)»

با کمی دقت در این جملات، معلوم میشود که عبدالبهاء در حقیقت همان اجتماع طبقاتی قدیم یعنی «کاست (۴)» را يك جامعه سالم و طبیعی دانسته و آنرا «مدل» برای يك جامعه صحیح بشری می شناسد. ما در مورد «رابطه ملت و حکومت» بار دیگر بچنین نظریاتی برخورد میکنیم.

### ۴- وضع زندگی کارگران و مسئله اعتصاب

در مورد وضع معیشت کارگران نیز بهائیان نظریاتی دارند که هیچیک تازه و جدید نیست، بلکه عموماً همان نظریاتی است که در اروپا و باعده ای برای ایجاد انحرافات و یا تعدیل اوضاع و سازش بین کار و سرمایه اختراع کرده بودند و در طول سنین متعادی هر کدام امتحان خود را داده، از میدان خارج شده اند. بهائیان این نظریات مختلف را بهم آمیخته و از آن معجونی ساخته، تحت عنوان «تعدیل معیشت عمومی و حل مسائل اقتصادی» در کتب خویش ذکر مینمایند و بخود نسبت میدهند.

بهر است در این مورد نیز بگفته های خود آنها رجوع کنیم: در کتاب «نظر اجمالی در دیانت بهائی» زیر عنوان «تعدیل معیشت عمومی و حل مسائل اقتصادی» چنین مینویسند: وضع اقتصادی جهان و امور معیشت عمومی نه با مقتضیات زمان مناسب و نه با حقیقت و عدل موافق است، بهمین جهت عده ای بفنای فاحش و تجملات نراوان نائل شده اند و جمعی کثیر بفقیر و محس و مضیق و بیچارگی دچار گشته اند و طبقات ممتاز و جمعیت های محرومه در اکثر ممالک موجود زمینه برای انقلاب

(۳) مذاکرات - صفحه ۱۷۳

(۴) کاست (Caste) اجتماعی که طبقات جداگانه تقسیم شده و افراد هر طبقه محکومند تا بعد در طبقه خود بمانند و از آمیزش با افراد طبقه دیگر ترفی و پیشرفت محروم باشند.

(۱) مذاکرات صفحه ۱۲۴

(۲) نقل از کتاب «نظر اجمالی در دیانت بهائی» صفحه ۴۴

اطاعت و انقیاد نمایند و اجرت فاحش نخواهند... و مداخله قضا و حکومت در مشکلات حاصله بین اصحاب قریب و عمله مداخله مشروع است (۴)»

چنین است نظر بهائیان در مورد یکی از مسائل معضل و مهم اجتماع کنونی و راه حلی که بخشیال خود برای آن یافته اند، البته خوانندگان متوجه هستند که این پیشنهاد، مطلب جدیدی نیست و همان است که در اروپا با اسم شریک نمودن کارگران در سود کارخانه تأمدها وارد زبانها بوده، حتی بعضی از صاحبان کارخانه نیز آنها را بوقوع اجرا گذارده و کارگران نتایج و غیم آن را بچشم دیده اند.

در باره رابطه ملت و **۴- حکومت و ملت** حکومت، نظریات بهائیان بسیار عقب مانده و کهنه است و هنوز «السلطان ظل الله فی الارض» راهنمای آنهاست، چنانکه عبدالبهاء صریحاً میگوید: «امر منصوب اینست: یا اولیاء الله و امناء، ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حقدند، در باره ایشان دعا کنید، حکومت ارض بآن نفوس عنایت شد (۵)» و نیز مینویسد: «سلطنت موهبت رب عزت است و حکومت رحمت حضرت ربوبیت، نهایت مراتب اینست که شهریاران کامل و پادشاهان عادل، بشکرانه این الطاف الهیه و عواطف جلیله رحمانیه باید عدل مجسم و عقل مشخص، فضل مجرد باشند و لطف مصور (۶)» و باز در همان رساله سیاسی میگوید: «دولت و حکومت در مثل مانند رأس و دماغ است و اهالی و رعیت بنابه اعضاء و جوارح و ارکان و اجزاء، رأس و دماغ که مرکز حواس و قواست و مدبر تمام جسم و اعضاء، چون قوت غالبه باشد و نفوذ کامله، علم حمایت افرازد و بوسائط صیانت پردازد و... جمیع توابع و جوارح در مهد آسایش و نهایت آرامش بکمال آرایش بیاسایند و اگر در نفوذش فتوری حاصل شود و قوتش قصوری یابد ملک بدن ویران گردد و کشور تن بی امن و امان... و چون حکومت، شبان رعیت بود رعیت بوظایف تابعیت قیام نماید، روابط التیام محکم گردد و... قوت یک مملکت و قدرت تمام رعیت در یک نقطه شخص شاخصی تقرر و تجمع نماید و شبهه نیست که در نهایت نفوذ، تحقق یابد (۷)»

باین ترتیب چنانکه ملاحظه میشود، آئین بهائی برای ملت هیچگونه حقی قابل نیست و تنها «ملوک» را منشاء قدرت و لایق حکومت می شمارند. ابوالفضایل گلپایگانی، مبلغ معروف بهائیان، در مجموعه رسائل خود که در ۱۹۲۰ در مصر بطبع رسیده، از قول عبدالبهاء در این خصوص باصراحت بیشتری مینویسد:

(۴) مفاوضات - صفحه ۱۸۹  
(۵) رسالة السیاسیه تألیف عبدالبهاء - صفحه ۱۱  
(۶) رسالة سیاسییه - ۴۶-۴۸  
(۷) رساله سیاسییه - ۴۹-۵۰

و اغتشاش ضمهاف و فقراء فراهم گشته است، لذا دیانت بهائی قواعد و اصولی وضع و تعلیم فرموده که از غنای فوق العاده و نیز از فقر و مضیق مردم جلوگیری شود (۱)»

این راه کدام است و چگونه عمل میشود، عبدالبهاء پاسخ میدهد:

«... باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر براحمت زندگانی کنند یعنی همچنانکه غنی در قصر خویش راحت دارد و بانواع موائد، سفره او مزین است، فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد و گرسنه نماند (۲)» اما درباره اینکه قوانین مزبور چگونه باید باشد و بچه نحو عمل شود ساکتند و فقط در موردی که از اعتصاب سخن میگویند چند پیشنهاد مطرح میکنند که ما از آنها در جای خود سخن خواهیم گفت، ولی بطور کلی چنانکه دیدیم، بهائیان با وجود طبقات و بهره کشی از انسان مخالف نیستند و بلکه آن را یک امر طبیعی دانسته برای بشریت لازم میدانند و پیشنهاد آنها برای تعدیل معیشت عمومی فقط تا این حدود است که «همچنانکه غنی در قصر خویش راحت دارد و سفره او بانواع موائد مزین است، فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد و گرسنه نماند»

بهائیان دنباله نظریات اقتصادی خود را گرفته و مسئله اعتصاب میکشاند درباره آن چنین میگویند: «... در این مسئله مشکلات عظیمه حاصل شده و میشود و مورت این مشکلات دو چیز است، یکی قوت طمع اصحاب کارخانه ها و دیگری غلو و طمع و سرکشی عمله و فعله ها (۳) پس باید چاره هر دو را کرد... باید نظام و قانونی ترتیب داد که معدل ثروت مفرط نفوس معدود گردد و باعث سد احتیاج هزار میلیون از فقراء جمهور شود تا اندکی اعتدال حاصل شود ولی مساوات تام نیز ممکن نه، چه که مساوات تمام سبب اختلال و پریشانی و ناکامی عمومی شود، پس بهتر است که اعتدال میان آید و اعتدال اینست که قوانین و نظاماتی وضع شود که مانع ثروت و... دافع احتیاج ضروریه جمهور گردد (۳)»

آنگاه چند راه حل پیشنهاد میکنند که هر یک را بخواهی میتوان شناخت و اصل منشاء آن را تشخیص داد از این قبیل:

«پس باید نظامات و قوانینی گذاشت که گروه عمله اجرت یومیه از صاحب فبریک بگیرند و شرکتی در ربع و یا خمس منافع داشته باشند و... یا در منافع و فوائد، گروه عمله با صاحب فبریک بنوع معتدلی مشترک گردند، یعنی رأس المال و اداره از صاحب فبریک و شغل و عمل از گروه فعله و... همچنین عمله غلو و نمرود نمایند و بیش از استحقاق نطلبند و اعتصاب نکنند و

(۱) صفحه ۴۲  
(۲) نقل از کتاب «نظر اجمالی» صفحه ۴۳  
(۳) مفاوضات عبدالبهاء - صفحه ۱۸۸

در مخاصمات و منازعات داخله و خارجه دول و ملل (۵) گذشته از جنبه عقب مانده و غیر اجتماعی این دستورها این سوال پیش میآید که آیا این عدم دخالت در امور سیاسی و مخاصمات و منازعات داخله و خارجه دول خود دخالت در سیاست آنهاست یا نه؟

در سیاست آنهاست یا نه؟  
 خوب است به بینیم که منظور بهائیان از دخالت در سیاست بمعنی اعم است یا آنکه دخالت در بعضی سیاست‌ها را جایز میدانند، گذشته از قراین بسیاری که در دست است، از مطالعه الواح و خطابه‌های مختلف رهبران بهائیان نیز این نکته روشن میشود که منظور آنها از عدم دخالت در سیاست بمعنای خاصی است و در بعضی سیاست‌ها، از دخالت خودداری ننموده‌اند. آنرا جایز می‌شمرند، مثلاً در انقلاب مشروطیت بهائیان کاملاً بر علیه جریان انقلاب وارد شدند و از تبلیغ به نفع مستبدین و بضرر مشروطه خواهان غفلت ننمودند، چنانکه عبدالبهاء در یکی از الواح خود که در زمان کودتای «محمدعلیشاه» صادر شده، محمدعلیشاه را سلطان عادل دانسته و بهائیان را دعوت بانقیاد نموده، مشروطه طلبان را «نوهوسان» نامیده است. لوح مزبور این است:

«طهران حضرت ابدی امرالله - حضرت علی قبل اکبر (۶) علیه بهاء الله الابهی (هو الله) ... از انقلاب ارض (ط) (۷) مرقوم نموده بودید، این انقلاب در الواح مستطاب مصرح و بی حجاب ولی عاقبت سکون یابد... و سر بر سلطنت کبری در نهایت شوکت استقرار جوید و آفاق ایران بتورانیت عدالت شهریاری روشن و تابان گردد، محزون مباشید، مکدر نگردید، جمیع یاران الهی را باطاعت و انقیاد و صداقت و خیرخواهی سر بر تاجداری دلالت نمایند، زیرا بنص الهی مکلف بر آنتد. باری گوش باین حرفها مدهید و شب و روز بجان و دل بکوشید و دعای خیر نمائید و تضرع و زاری فرمائید تا اعلیحضرت تاجداری در جمیع امور نوایای خیریه اعلیحضرت شهریاری واضح و مشهود، ولی «نوهوسانی» چند گمان نمائید که نمر نفوذ سلطنت سبب عزت ملت است. هیئات، هیئات این چه نادانی است و این چه چهل ابدی، شوکت سلطنت عزت ملت است و نفوذ حکومت سبب محافظت رعیت و ولی باید با عدل توأم باشد، اعلیحضرت شهریاری، الحمد لله شخص مجربند و عدل مصور و عقل مجسم و حلم مشعشع، در اینصورت باید عموم بنیرخواهی قیام نمایند و با آنچه سبب شوکت دولت و قوت سلطنت است قیام نمایند - رساله سیاسی که چهارده سال قبل تألیف شد... یک نسخه ارسال میشود. بموم ناس بنمائید که مضرات حاصله از فساد و فتنه در آن رساله با وضوح عبارت مرقوم گردید. والسلام علی من اتبع الهدی

«نزد عاقل بصیر، روشن است که قوت دولت و شوکت سلطنت و... و آسایش رعیت موقوف بهمین نکته است که عموم افراد اهالی یک ملک اطاعت پادشاه خود واجب دانند تا دولت متبوعه باوج عزت رسد و ثروت رعیت افزون شود... ملاحظه کنید که درازمنه سابقه که مردم ایران پادشاهان خود را واجب الاطاعه میدانستند چگونه دولت ایران اعظم دول عالم محسوب شد و... بالعکس در این قرون اخیر چون جماعت شیعیان اطاعت پادشاهان را واجب ندانستند و دولت را دولت جائزه شمرند و اکابر ملک را ظلمه نامیدند (۱)، ارکان مملکت متضعف شد و قوت دولت روی بضعف نهاد و ثروت رعیت کم و فقر و پریشانی اهالی قوت گرفت... بنا علی هذا باید عموم اصحاب فوائد کلیه عظیمه حکم کتاب را در اطاعت دولت بدانند و حکم معکم کتاب اقدس را که فرموده است (لیس لاحد ان یعرض علی الذین یحکمون علی العباد (۲) سبب نجات و فلاح خود شناسند و آسایش بلاد و رفاه عباد و قوت دولت و ثروت رعیت و رضای حضرت احدیت را در این نکته محصور یابند شاید بعون الله و تاییداته خللی که از جهان ملل سائره (۱) روی داده بصدق این فتنه تدارک شود و این نیت مقدسه سبب نجات مردم ایران گردد (۳)»

از تعشق در این جمالات بخوبی میتوان دریافت که بهائیان تا چه اندازه از اصول دموکراسی و حکومت ملی دور و بیزارند، ولی باید اضافه کرد که: «اصل عدم مداخله در امور سیاسی» یکی از اصول اساسی آئین بهائی است و طبق آن یک نفر بهائی اجازه ندارد در مورد امور سیاسی شرکت کند، عبدالبهاء در این باره چنین مینویسد:

«اهل بهاء در هر کشور مقیمند با مانت و صدق و صفا با حکومت رفتار نمایند و در امور سیاسی... و نیز در احزاب و فرق سیاسی بهیچوجه اندنی مداخله ای نمایند و... مداخله در امور جزئی و مناقشات سیاسی و منازعات حزبی بکلی خلاف مبای و تعالیم الهیه در این ظهور اعظم است (۴)» و «شوقی افندی» بدان اضافه می کند: «... از امور سیاسی و مخاصمات احزاب و دول باید کلاً قلیاً و ظاهراً، لساناً و باطناً، بکلی در کنار و از اینگونه افکار فارغ و آزاد باشیم با هیچ حزبی رابطه سیاسی نجویم و در جمع هیچ فرقه ای از این فرق مختلفه متنازعه داخل نگردیم، نه در سلك شورشیان در آئیم و نه در شئون داخله دول و طوایف و قبایل هیچ ملتی ادنی مداخله ای نمائیم، بقوه خیریه بهیچ امری اقدام ننمائیم... امرالله را چه تعلقی با امور سیاسی و چه مداخله ای

(۵) لوح شوقی افندی - نقل از کتاب «نظر اجمالی در دیانت بهائی» صفحه ۵۰-۵۱  
 (۶) منظور از (علی قبل اکبر) علی اکبر است  
 (۷) منظور تهران است

(۱) اشاره بانقلاب مشروطیت ایران  
 (۲) معنی جمله اینست که هیچکس حق ندارد بر کسی که بر بندگان حکومت میکنند اعتراض کند  
 (۳) مجموعه رسائل - تألیف ابوالفضایل چاپ مصر ۶۰-۶۲  
 (۴) «نظر اجمالی در دیانت بهائی» صفحه ۴۹-۵۰

۱۱ ج ۱ سنه ۱۳۲۵ ع (۱)

اما رساله سیاسیه که عبدالبهاء در اینجا بآن اشاره میکند، رساله ای است که در باب روابط ملت و حکومت و حقوق سیاسی افراد، تدوین شده است و در آنجا، هرگونه حق سیاسی را از ملت سلب نموده و حکومت را مخصوص ملوک و موهبت الهی می شمارد. باری، لوح فوق، نشان میدهد که منظور بهائیان از «عدم دخالت در سیاست» بچه معنی است و چه هدفی را دنبال میکنند.

### ۵- مسئله صلح عمومی

یکی از اصول عقاید بهائیان که دارای ظاهری مترقی است، مسئله صلح عمومی میباشد. در اینجا تذکر این نکته لازم است که در مورد اقتباس عقایدی که دارای جنبه های مترقی است، بهائیان فقط بطواهر امر توجه ننوده اند و از لحاظ عمقی و منطقی هیچگونه ارزشی برای معتقدات آنها نمی توان قائل شد مثلاً در خصوص همین مسئله صلح عمومی، صفحات متعددی را از مزایای صلح، سیاه نموده، بی در پی میگویند: «ما طالب صلح کل هستیم.» و با تاخیر بسیار تکرار میکنند که «صلح عمومی از جمله تعالیم مبارک است که آثارش ظاهر شده.» (۲) در صورتیکه اگر بنوشته های آنها رجوع کنیم هیچ نوع راه علمی و صحیحی برای برقراری صلح نشان نمیدهند و هرگز متعرض این نکته نشوند که اصولاً چرا اختلافاتی میان دول موجود است و چه میشود که هر چند سال یکبار «این خاک سیاه بخون پشور نگیں شده، بشر مانند گرگان درنده بکشد یگر را پاره پاره کرده و با اینکه حالا عصر مدنیت است، عصر ترقیات مادیه است، عقول ترقی کرده است، با وجود این هر روز خونریزی است» (۳) آنها با وجود اینکه بریسه اصلی اختلافات و علل حقیقی محاربات، بهیچوجه توجیهی نمیتوانند، ادعا میکنند که تنها اصول دیانت بهائی است که می تواند صلح عمومی را در جهان برقرار سازد.

مینویسند: «این قضیه صلح ملل را حضرت بهاء الله در ایران در ۶۰ سال پیش تأسیس نموده و در این مدت، در اینخصوص لوایح و الواح بسیار اول در ایران نشر فرمود و بعد در سایر جهات نیز انتشار داد تا آنکه در کتاب اقدس که فریب (۵۰) سال پیش نازل شده صلح عمومی را تصریح فرموده... در ایران ملل متنوعه موجود، مسلمان و مسیحی و یهود و زردشتی و مذاهب متعدده نیز موجود، بقوت تعالیم بهاء الله چنان تألیف و محبت در میان این ملل و امام حاضر گردیده که حال مانند برادر و یا پدر و پسر و یا مادر و دختر با یکدیگر متحد و متفق و آمیزش نمایند و چون در محفلی اجتماع کنند اگر شخصی وارد گردد از شدت الفت و محبت آنان حیران ماند، ابدأ اختلاف و جدایی

نه بیند» (۴)

البته در اینجا تذکر این نکته که صلح عمومی از «تأسیسات» بهاء الله نیست، بلکه از قدیم مورد توجه بوده و در باره آن کتابها نوشته شده است، لازم نیست چه خوانندگان می توانند، صحت قسمت اول نوشته های فوق را از روی میزان صحت قسمت دوم آن نتیجه بگیرند.

اکنون خوب است به بینیم، برای بدست آوردن این صلح بهائیان چه راهی را پیشنهاد میکنند. در رساله صلح عمومی از قول بهاء الله مینویسند:

«سلاطین آفاق و فقهیم الله، باید با اتفاق باین امر تمسک فرمایند، ایشانند مشارق قدرت و مطالع اقتدار الهی (۵)»

و نیز میگوید: «... باید مجلس بزرگی ترتیب دهند و حضرات ملوک یا وزراء، در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتحاد و اتفاق را جاری فرمایند... در اینصورت آلات و ادوات حرب لازم نه، الا علی قدر مقدور لفظ بلادهم... و اولی آنکه در آن مجلس خود سلاطین عظام حاضر شوند و حکم فرمایند و هر یک از سلاطین که بر این امر و اجرای آن قیام فرمایند او سید السلاطین است (۶)» و همچنین عبدالبهاء مینویسد: «... بلی تمدن حقیقی وقتی در قطب عالم علم افزوزد که چند ملوک بزرگوار بلند همت چون آفتاب رخسند عالم غیرت و حیثیت بجهت خیرت و سعادت عموم بشر، برمی نایب و رائی را سخ، قدم پیش نهاده، مسئله صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند و... یک معاهده قویه و میثاق و شروط محکم که ثابت تأسیس نمایند و اعلان نموده و مؤکد فرمایند این امراتم و اقوم را کل سکنان ارض، مقدس شمرده جمیع قوای عالم متوجه به ثبوت این عهد اعظم باشند. در این معاهده عمومی تعیین و تحدید حدود و نفور هر دولتی گردد و توضیح روش و حرکت هر حکومتی شود و جمیع معاهدات و مناسبات دوله و روابط مابین هیئت حکومتیه بشر مقرر و معین گردد و کذلک قوه حریه هر حکومتی بحدی معلوم منحصر شود...» (۷)

این است راهی که بهائیان برای برقراری صلح پیشنهاد میکنند. با مختصر توجیهی بجزایات فوق معلوم میگردد که چنین پیشنهادی تا چه اندازه از اصول دموکراسی دور است. در اینجا عبدالبهاء تنها ملوک را قدرت اجتماعی تصور کرده و برای ملت ها که تنها حامی حقیقی صلح اند، ارزشی قائل نشده است و بعلاوه این پیشنهاد نیز چنانکه بر همه مسلم است، بهیچوجه عملی نبوده و در صورت عملی شدن، در حد اعلا چیزی شبیه بجامعه

(۴) عبدالبهاء - نقل از رساله صلح عمومی صفحه ۱۳۰

(۵) رساله صلح عمومی صفحه ۱۴

(۶) لوح ابن الذئب (نقل از رساله صلح عمومی)

(۷) رساله المدینه - عبدالبهاء

(۱) نقل از کتاب «کشف الحیل» و مقدمه رساله سیاسیه

(۲) رساله صلح عمومی - صفحه

(۳) نقل از رساله صلح عمومی

السنه دیگر لازم نیست (۲)»

لازم بتذکر نیست که اختلاف السنه در اختلافات دول و بروز جنگها بهیچوجه عاملی بشمار نیاید، علوم امروزی، بهیچوی این مسئله را روشن ساخته است که دوستگی و اختلاف دول، هرگز ناشی از اختلاف زبان، نژاد، ملیت و خطوط (۱) نیست بلکه برعکس دارای ریشه های اقتصادی میباشد، گذشته از قوانین علمی، تجربیات تاریخی نیز کاملاً این نکته را تایید میکنند، در طول تاریخ بسیاری از کشورها دیده میشوند که علی رغم اختلاف زبان، با یکدیگر متحد و متفق بوده اند و برعکس چه بسا از کشورها که با وجود وحدت زبان، دائماً با یکدیگر در جنگ و ستیز بسر برده اند. در اینجا باید افزود که اصل «وحدت لسان و خط» همزمان با فعالیت های «زمنهوف» واضع زبان اسپرانتو وارد در عقاید و اصول دیانت بهائی گردیده است.

\*\*\*

اینها بود نظریات بهائیان درباره مسائل اجتماعی و انتقاداتی که بر آن وارد است درخاتمه از ذکر این نکته نمی توان خودداری کرد که نیروهای استعماری از وجود این جریان، دو نوع استفاده میبند زیرا از یکطرف انتشار چنین تعالیمی در میان مردم عملاً دانسته پانداخته، بسود آنها تمام میشود و از طرف دیگر در مواردی که لازم بداند با تحریک احساسات مذهبی توده بر علیه آئین بهائی می توانند، اذهان عمومی را منحرف نموده، مبارزه ملت ایران از یک مجرای صحیح خارج گردانند و بدین ترتیب از دو جانب جریان را بسود خود تمام کنند.

ملل گذشته خواهد بود که عملاً آزمایش خود را داد و از بین رفت، بعلاوه باسانی می توان درك کرد که اصالت این پیشنهاد نیز از خود آئین بهائی نیست و كشف اصل و منشأ آن نیز اشکالی ندارد، زیرا تبلیغات صلح آمیز چه از جهت افکار سوسیالیستی برای بیدار ساختن مردم و چه از طرف دولت ها، بمنظور فریب دادن آنها در هر حال فکری بوده است که از قرن نوزدهم رواج کافی داشته و اتخاذ آن در مشرق زمین لااقل همزمان با پیدایش آئین بهائی از طرف «سید جمال الدین اسدآبادی» بعنوان اتحاد اسلام و تأسیس سازمان اتحادی برای حکومت های اسلامی صورت گرفته است.

**وحدت زبان و خط** بعقیده بهائیان، یکی از علل جنگ و اختلافات امروزی، اختلاف زبانها و خطوط (۱) است و لذا، از نظر دیانت بهائی، برای برقراری صلح عمومی، بساید نخست زبانهای دنیا یکی شود: «امروزی یکی از عمده اسباب اختلافات اروپا، اختلاف السن است، میگوئیم این شخص آلمانی است، این ایتالیائی است، بعد يك شخص انگلیسی می بینیم، باز يك فرنگسوی (!) یا بیم... اگر يك لسان عمومی در میان بود، همه يك مشاهده میشدند (۱)» و «برای استقرار صلح عمومی و وحدت عالم انسانی... دانستن خط و زبان یکدیگر ضروری است، ایستکه امر بهائی تعلیم میدهد که دو لسان بجمیع اطفال عالم بیاموزند یکی زبان مادری و وطنی و دیگری يك لسان عمومی. و این لسان عمومی با یکی از زبانهای حیه و یا يك زبان اختراعی است و تحصیل

(۱) یکی از نقطه های عبدالنبی در انجمن «زبان اسپرانتو» نقل از

## ادارهٔ محترم مجله اندیشه نو

تقاضا مینمایم از نظر روشن شدن اینجانب به سبک و طرز گفتار آقای نیما یوشیج شاعر معاصر که اغلب از اشعار ایشان در مجلات چاپ و نشر میشود توضیح کافی در آن مجله داده و اینجانب را مفتخر فرمائید. منظور اینست که تا آنجا که ممکن است در خصوص ابداعات ایشان و سبک جدید شعر ایشان توضیح داده شود.

ارادتمند: عبدالله بیگلری لیسانیه حقوق

چون در نظر است در یکی از شماره‌های آیندهٔ نزدیک اندیشه نو، مقالهٔ مبسوطی دربارهٔ سبک ادبی شاعر معاصر آقای نیما یوشیج درج گردد لذا از نویسندهٔ نامهٔ فوق و سایر علاقمندان بدانستن این موضوع خواهش داریم که در انتظار قرائت مقالهٔ نامبرده فعلا ما را از توضیحات زائد و ناقص معاف دارند.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

نویسندگان و کارکنان اندیشهٔ نو مصیبت  
وارد رابر فیق عزیز خود آقای مهدی سمیعی صمیمانه  
تسلیمت میگویند.

# بها اندیشه‌نو

برای ۱۲ بخش  
برای ۶ بخش

۱۲۰ ریال  
۶۰ »

بهای هر بخش ۱۰ ریال است

محل مراجعات: خیابان لاله‌زار - کوچه اتابک «انکیسا» - اندیشه نو

محل فروش: دفتر اندیشه نو

- کتابخانه ابن سینا چهارراه مخبرالدوله
- کتابخانه چهر خیابان سعدی
- کتابفروشی جنب کوچه شیروانی
- کیوسک مقابل مهمانخانه پالاس

xalvat.com

## سه تار

مجموعه داستان - از جلال آل احمد

منتشر شد : ۴۰ ریال

از کتابفروشی معرفت آخر لاله‌زار ، و از کتابفروشی سپهر خیابان کاخ  
و نمایندگان آنها در شهرستانها  
و از کتابفروشی ایرانشهر روبروی شرکت بیمه بخريد

در بخش های خود در باره مسائل زیرین بحث خواهد کرد

- در فلسفه  
انتقاد از اگزیستانسیالیسم - انتقاد از بوزیتویسم منطقی - انتقاد از پراگماتیسم - انتقاد از برکسونیسم - بحث درباره فلسفه نسبی.
- در علوم  
تحولات علم فیزیک - شکل جهان فیزیکی - تاریخ علم شیمی - تحولات نوین بیولوژی - تئوریهای نوین ریاضی
- اقتصادی  
بررسی تئوریهای ارزش - انتقاد از اقتصاد ریاضی والراس - تئوریهای ارزش اضافی مسئله تکرار تولید - اقتصاد فاشیسم - اقتصاد هدایت شده و اقتصاد طبق نقشه - برنامه هفت ساله - حداقل دستمزد - وضع اقتصادی دهاقین ایران - اقتصاد شبانی در ایران - شکل پیدایش سرمایه داری در ایران.
- اجتماعی  
صهیونیسم - مسئله اقلیت ها - مسئله جنک - بحث درباره مذهب - ملیت در ایران - مبارزه طبقاتی در رم - تتبع درباره کتاب «جمهوریت» افلاطون - عصیانهای دهقانی در قرون وسطی - جنبش های استقلال طلبانه در ایران بعد از اسلام - مبارزات طبقاتی در ایران بعد از اسلام - تتبع درباره مانی و مزدک .
- تاریخی
- هنری و ادبی  
حاوی انتقادهای هنری و شاهکارهای ادبی